

# زایش روح

استاد علی اکبر خانجانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان کتاب: زایش روح

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: شهریور ۱۳۹۹

تعداد صفحه: ۷۸

# در وادی صبر

## بسم الله الصّبار

۱- صَبَّار از اسمای الهی در قرآن کریم است و شاید تنها اسم و صفتی از خداوند است که آن را عیناً برای مؤمنانش هم می‌خواهد که صَبَّار و شکور باشند در بلایا!

۲- صَبَّار، صبور و صابر هر سه در قرآن کریم به عنوان اسماء و صفات الهی ذکر شده‌اند. ولی صَبَّار صفتی به غایت شدید است و به معنای اشد صبر و صبوری است در اشد بلایا!

۳- صفت صَبَّار شکور که بارها در قرآن ذکر شده اکثراً مختص مؤمنان خالص و عارف است و هیچ اسم و صفت الهی نیست که تا این اندازه معطوف به انسان‌های مؤمن باشد و در رأس ویژگی‌هایی قرار دارد که اهلش را عالم و حکیم و بصیر می‌سازد نسبت به حقایق و اسرار عالم هستی در زمین و آسمان! در همه این آیاتی که صفت صَبَّار و شکور به انسان‌ها نسبت داده شده سخن از حکمت و عرفان حق است که عالم و آدم را در جهان می‌آفریند و تدبیر می‌کند. یعنی انسان صَبَّار و شکور، انسانی عارف و دارای بصیرت و گوش حق شنو و قلبی شاهد بر تجلیات پروردگار است و این مقدمه و صفتی واجب بر اهل معرفت و علوم الهی است. یعنی کسانی که در اشد بلایا دارای اشد صبر هستند و بلکه شاکر این بلایا نیز می‌باشند: صبری شاکرانه و نه صبری با اکراه و گلایه!

۴- عجبا که همه انسان‌های صَبَّار و شکور در قرآن کریم اهل درک آیات الهی و اسرار غیبی هستند یعنی عارفان و حکیمان الهی!

۵- صبر به معنای صبر در قبال اموری منفی و شر است که در زندگی ما واقع می‌گردد: صبر در قبال واقعیت! و این مراتب تسلیم و تمکین و شکر و رضا در قبال قضای الهی و بلایا و سختی‌ها و فقر و بیماری و بی‌کسی و امثالهم می‌باشد. و تا آدمی به واقعیت زندگی خود روی نکند نشانه‌های حق را در زندگیش در نمی‌یابد. و بسته به مرتبه پذیرش این بلایاست که آیات و بینات الهی درک می‌شود که کمال این پذیرش همان صباریت و شکر تمام و کمال است که در قرآن کریم صبر جمیل خوانده شده است یعنی صبری تمام و کمال و جامع و زیبا و با روی شاد!

۶- پس صبر یعنی صبر بر جهان هستی و هر آنچه که در آن رخ می‌نماید. اشد و کمال این صبر توأم با شکر و رضا منجر به کشف اسرار هستی می‌شود.

۷- بلا و مصیبت و شر اموری هستند که چون بر کسی فرود آیند حیات و هستی را بر او چنان تنگ نمایند که آرزوی مرگ و نیستی کند. و اما صبر بر این امور و بر این وضعیت بین مرگ و زندگی و بود و نبود، به معنای نگریختن از آن و جدال و نبرد نکردن با این وضعیت است و ماندن در این مرز بین بود و نبود! و این قرار گرفتن در وضعیت ال لا هی است و لذا

اهلش را به اسرار و حقایق الهی در جهان شنوا و بینا و عالم می‌سازد تا آیات و بینات غیبی را درک نماید. و لذا صبار و شکور بودن در مرز بین بود و نبود، شرط لازم و واجب برای رسوخ در اسرار عالم و آدم است. این وضعیت الهی شدن جان است. این وضعیت اهلش را به آخرالزمان و قیامت وجودش می‌رساند.

۸- بلا که بستر نعمات خدا به سوی مؤمنان و اولیای اوست اهلش را به فراسوی همه ارزش‌های اضدادی فرامی‌خواند که نهایتش فراسوی بود و نبود است که قلمرو عرش اعلائی حق است.

۹- بلا قلمرو تعامل و تقابل و نهایتاً وحدت اضداد در دل و جان عارفان الهی و عالمان ربانی است که وحدت مرگ و زندگی و بود و نبود است که جان عارف را الهی می‌کند یعنی بود نبودی! این نور احدی است که هوش و حواس عارف را به آیات و بینات الهی عالم و بینا می‌سازد. پس بلا، قلمرو سزّالله در جان اهلش می‌باشد و اینست که همه انبیاء و اولیاء و عرفای حق در همه عمرشان درگیر انواع و مراتب بلایا بوده‌اند. زندگی خود اینجانب مصداق این ادعاست زیرا همه مکاشفات و مشاهدات غیبی و عرفانی بنده در اوج انواع بلایا ممکن شده‌اند و در نهایت صبرم بر این بلایا! و آنچه که صبر را به شکر و رضا می‌رساند همین مکاشفات غیبی و مشاهدات ربوبی و لقای تجلیات حق می‌باشد. و اینست که هر صباری بالاخره شکور و راضی می‌گردد.

۱۰- سمت و سوی صبر در دل و اندیشه اهلش همانا باطن جهان و عوالم غیب و حقایق پنهان در وقایع تلخ و ناخوشایند است که کانون ازلی و ابدیش خداوند خالق می‌باشد. یعنی وادی صبر، وادی رویکرد و ارتباط انسان با خداست که از قلمرو ظواهر امور به باطن آن راه می‌جوید. پس انسان صابر بایستی مؤمنی متوکل باشد که به حکمت و حقانیت هر بلا و مصیبتی باور داشته باشد که عاقبتی خوش دارد. پس صبر مستلزم امید به عاقبت امور شر است که شر را ظاهر می‌داند که باطنش خیر می‌باشد. پس صبر دال بر خوش‌بینی در عواقب امور ناخوشایند می‌باشد. پس صبور، انسانی خوش‌بین و سخت‌امیدوار به رحمت مطلقه است.

۱۱- صبر بر بلایا، کوتاه‌ترین و سریع‌ترین راه رسیدن به حقایق و اسرار نهان جهان و زندگی خویشتن است که کمالش لقای وجه رب و دیدار با امام مبین به‌عنوان بزرگترین نشان خدا بر زمین است و غایت این پیروزی در صبر جمیل رخ می‌نماید که اهلش با جمال الهی خود در جهان روبرو می‌شود که جلوه‌ای از تجلی نور انسان کامل و امام مطلق می‌باشد. یعنی کمال صبر جمیل، حصول مقام خلافت و امامت خویشتن است همان‌طور که ابراهیم خلیل نخستین کسی بود که در این صبر به چنین مقامی رسید. پس در واقع مظهر کمال صبار شکور و صبر جمیل وجود امام زمان و انسان کامل الهی است همان‌طور که امام زمان، باب کبیر غیب الهی در جهان است و همه آیات و بینات حق تحت الشعاع نور وجودش بر مؤمنان متجلی و آشکار می‌شود.

۱۲- امام زمان و انسان کامل، صبورترین و شاکرترین انسان بر عالم هستی و وقایع جاری در جهان است. وقایعی که مستمراً در حال نابودکردن و هستی بخشیدن است به عالم و آدمیان! کمال یعنی همین! یعنی صبر کامل بر آفرینش و خلق جدید تا برپائی آخرین واقعه یعنی قیامت که واقعه ظهور و بروز حق از یکایک مخلوقات در زمین و آسمان است. و انسان کامل کسی است که با قیامت جهان روبروست و از هر چیز جز جمال حق نمی‌بیند: «و در آنروز هر چیزی در زمین و آسمان برای خدای واحد قهار ظهور می‌کند!» قرآن- و اینست صبر جمیل که اجر صبار شکور است. چرا که انسان کامل، انسان قائم قیامت است تا جمال حقیقت جهان را دریابد که: «تا بدانید که او حق است ولی آنهایی که در دیدار جمالش تردید دارند این حق را منکرند!» قرآن-

۱۳- صبر یعنی صبر بر زمان و خسران ناشی از دوران‌ها همان‌طور که در سوره عصر آمده است. و راه فائق آمدن بر خسران عصر، ایمان و صلح با جهان تا وصول حق است که جز از راه صبر حاصل نمی‌آید که همان پایان عصر و آخر زمان است.

۱۴- هر چه که شدت و عمق بلا بیشتر است ندای آدمی به‌سوی خدایش رساتر است تا آنجا که فطرت الهی به قلمرو ظهور و تجلی می‌آید و این بروز خلافت و امامت است و سرآغاز قیامت آخرالزمان و رویداد الساعه و وقوع واقعه‌ای که ظاهر و باطن را یگانه می‌کند و واحد قهار رخ می‌نماید.

۱۵- حقیقت عالم هستی و آفرینش مستمر عالمیان و آدمیان و اسرار زمین و آسمان‌ها جملگی در قیامت آشکار و معلوم می‌شود و آن هر لحظه واقع است که جز صباران شکور قادر به درکش نیستند درک حضور الساعه خالق در مخلوق! ترجیع‌بند «آیا نمی‌بینی» در قرآن کریم مخاطبی جز همین صباران شکور ندارد که شاهد بر قیامت جهان هستند و حقایق غیبی را که از چشم مردمان پنهان است می‌بینند. همه آیات مربوط به قیامت و الساعه قلمرو شهود این صباران شکور است که حوادث آخرت و قیامت برای آنها عین واقعیات محسوس و جاریست و این نه به‌معنای پیش‌بینی بلکه واقع‌بینی است و لذا «واقعه» نام دیگری از قیامت است. و ورود به عرصه قیامت عین خروج از قلمرو دهر و عصر و زمانیت است و اینست پیروزی نهائی حاصل از صبر جمیل در درک اسفل السافلین! و این روز هفتم خلقت است که روزی پنجاه هزارساله می‌باشد که در هر هزار سالی یک انسان کامل قیامتی پدید می‌آید که قائم عصر خویش است که قیامت را برای عالمیان گزارش می‌کند و خلق را به توبه و انابه می‌خواند به‌سوی خداوند عالمیان! مخاطب همه آیات مربوط به قیامت و الساعه و واقعه در قرآن کریم همین قائمان اعصار هستند که محل تجلی و ظهور نور امام مبین و ولی الله اعظم و خلیفه مطلق خدا می‌باشند و حقیقت محمدی که نورالعقل الهی در آفرینش است که قلم خدا در هر عصری به دست اوست و دارای علم کتاب الله است. از این منظر، صبر به‌معنای صبر بر ظهور و تجلی امامت و آدمیت کامل از بطن فطرت الهی خویشتن است و عین صبر بر زایمان فطرت الله از وجدان بشری خویش! درد این زایمان و ظهور مصداق مردی است که می‌زاید (در قرآن کریم) و آنکه زاده می‌شود قائم آل محمد و برپاکننده قیامت دوران است که کتاب اجل دوران را نیز می‌نویسد. و چنین کسی در این دوران منم!

۱۶- و این قلم الهی و روح العقل محمدی و نور کتاب الله از سیاره زحل که معروف به دبیر فلک است بر ماه نازل شده و از آنجا به سوی زمین و بر قلب عارف الهی و عالم ربانی فرود می آید و او را به ظهور قائم آل محمد، باردار می سازد. این واقعه دقیقاً و عیناً بر این بنده رخ نموده است در چند مرحله از نزول ماه بر جان من که هر بار منجر به مرگی عظیم شد و خلق جدید و حیاتی دگرباره و نوین و ظهور آدم آخرالزمان! پس این صبر بر آدم شدن است.

۱۷- صبر یعنی صبر بر بی‌زمانی و الساعه و عدم عبور زمان در هنگام درد و رنج! صبر بر ابدیت رنج و دردی بی‌پایان! و این درک و تجربه نابودشدگی بی‌انتهاست که هرگز پایان نمی‌یابد. اینست سرّ صبری که اهلش را مستحق زایش عرفانی و خلق جدید می‌سازد تا نور وجود حق را از ذات خود متجلی کند و الهی شود در اضطراری جاودانه که ندای جان انسان دردمند را به خدا می‌رساند و اجابت می‌شود. و این اجابت همان واقعه شکری عظیم است و ظهور صباری شکور!

۱۸- واقعیت اینست که هیچ درد و رنج یا خوشی جاودانه‌ای در این دنیا وجود ندارد همان‌طور که کل حیات دنیا برای هر کسی موقتی و میراست. ولی حقیقت بزرگ و حیرت‌آور اینست که در هر درد و رنجی جوهره‌ای از جاودانگی حضور دارد که آدمی آن را حس می‌کند. و این حضوری نسبی است. یعنی در برخی رنج‌ها و دردها، حس جاودانگی شدیدتر است در حالی که در هیچ خوشی و لذتی چنین حسی نیست. و انسان‌های عاطفی‌تر که قلبی‌تر و روحانی‌تر هستند به هنگام درد و رنج حس جاودانگی شدیدتری دارند زیرا جاودانگی خصیصه روح است. همه خصائل و یافته‌های روح جاودانه است از جمله رنج‌هایش! و رنج‌های روح از حضورش در کالبد خاکی بشر است و لذا ابدیت رنج‌های روح موجب عروج و خروجش از قلمرو مکان و زمان می‌شود و به رضا و شکر جاودانه می‌پیوندد و این اجر صبرش در این درد و رنج جاودانه است و تسبیح و حمد و شکر خداوند به وقت رنج کشیدن!

۱۹- درک و تجربه جاودانگی از هر دو وجه خوشی و ناخوشی و حس بدبختی و خوشبختی فقط مختص انسان‌هایی است که دارای روحی نوین از جانب پروردگار در خلق جدیدند. زیرا روح موروّثی و دهری که از آدم ابوالبشر به ارث برده‌ایم در طول تاریخ دچار واژگونی و مسخ در دنیااست و بشر از این دور مزمن جز دنیاپرستی و تبدیل و ترکیب نفس در عالم خاک نصیبش نمی‌شود که همه علوم و فنون مادی بشر که ماهیتی بغی و طاغوتی و شیطانی دارند محصول این روح واژگونه‌اند. این روح موروّثی، موجب خسران عصر در بشر است و بایستی از آن تقوا جوید وگرنه دچار اشد نژادپرستی و مسخ در دنیا می‌گردد.

۲۰- ولی روح هدایت‌بخش و متعالی که در شب قدری بر اهلش نازل می‌شود و حامل طبقاتی از کتاب الله و امرالله بر دل می‌باشد روحی است که جان و دل و وجدان اهلش را از همه تعلقات و بستگی‌های آگاه و ناآگاه تاریخی و دهری و ظلماتی و خاکی و نژادی منزه می‌سازد و در این تنزیه و تسبیح و طهارت جان است که آدمی دچار بلایا و امراض گوناگون می‌شود که اشد این سختی‌ها پس از نزول هفتمین روح یعنی روح القدس رخ می‌نماید که جان را مهیای لقای الهی و معیت با امام زمان می‌سازد. و اشد صبرها مربوط به وادی نزول روح القدس است که اشد بلایا را به‌همراه دارد که اشد

طهارت‌ها را ممکن می‌سازد تا مقام عصمت کامل و ظهور فطرت‌الله از جان صبار شکور! و این صبر بر امامت وجود است صبر مأموم بر امامش و صبر امام بر خداوند عالمیان و نیز صبر خداوند بر بنده‌اش! این یک صبر سه جانبه است.

۲۱- در قرآن کریم صفت و مقام صبار شکور مختص انبیای صاحب امامت الهی است همچون نوح و ابراهیم و موسی و یوسف و ایوب و مریم و عیسی و محمد و امامان و اوصیای آخرالزمانی این قلمرو!

۲۲- باید دانست که این مقام مذکور در وجود اوصیای آخرالزمانی انبیاء و امامان معصوم به مراتب برتر و متعالی‌تر است زیرا این امامان آخرالزمانی دارای نبوت و رسالت نبوی از جانب خداوند نیستند و امامتشان خود - خواسته و عاشقانه است. رسالت و امامت خود - خواسته به مراتب برتر از رسالت و امامت خدا - خواسته و نبوی است که رسول و امام بر مقام خود از جانب خدا با خبر است و خود را رسول حق می‌داند و در آن تردیدی هم ندارد.

۲۳- و اینست که از رسول خاتم نقل شده که در آخرالزمان مؤمنانی پدید می‌آیند که مقامشان از انبیای سلف در نزد خدا برتر است. و لذا اولیای آخرالزمان نمی‌دانند که دارای ولایت الهی هستند. و این نادانی عین عشق و قمار عشق الهی برای برپائی کلمة‌الله است بی‌آنکه خداوند به‌طور مستقیم آنها را مأمور این امر خود خوانده باشد. این رسالتی عاشقانه است که جز در عرفان اسلامی و خاصه امامیه ظهور و بروز نداشتته است. اینست فرق بین کسی که خداوند وی را برگزیده و کسی که خودش، خداوند را بر خود گزیده است. اینست فرق بین امام معصوم منصوص و قائم او! و لذا همه امامان معصوم و منصوص ما مقام قائم را برتر از خود دانسته و او را همواره تکریم و تعظیم و تکبیر نموده و از برای رنج‌های او خون گریسته‌اند. رنج‌های قائم و صبرش بر بلایای جانکاه، برترین رنج‌ها و صبرهایی است که هرگز کسی متحمل نشده است همچون منصور حلاج!

۲۴- «آیا کسی که می‌داند با کسی که نمی‌داند یکسان است!» قرآن کریم - و اشد صبرها مشمول احوال آن ولی و امامی است که نمی‌داند ولی خدا و امام مبین و قائم عصر خویش است ولی رسالتش را عاشقانه به انجام می‌رساند به مسئولیت تمام و کمال خودش! در حالی که آن نبی و امامی که مستقیماً از جانب خداوند برگزیده شده است مسئولیت اعمال و اقدامات خود را به خداوند نسبت می‌دهد و بار عظیم این مسئولیت بر دوش خود او نیست و اصلش بر عهده خداست و او مأمور و معذور است. یعنی لا اقل در قبال خداوند مسئول نیست هر چند که در قبال خلق خواه ناخواه مسئول می‌باشد یعنی مردمان او را مسئول اقداماتش می‌دانند. ولی قائم و ولی آخرالزمان هم مسئول اعمال خویش است و هم مسئول خداوند در نزد خلق است. یعنی هم پاسخگوی اعمال و کلام خویشتن است و هم خداوند در نزد خلق! یعنی همه خلیفه خداست در نزد خلق و هم خلیفه خلق است در نزد خدا آنهم خود - خواسته و به مسئولیت خود از هر دو جانب خدا و خلق! و اینست معنای کمال و انسان کامل!



۲۵- ولی بالاخره روزی فرامی‌رسد که انسان کامل و قائم کلمه‌الله به مقام بصیرت درباره مقام خود در نزد حق نائل می‌آید: «و در آن روز انسان بر خودش بینا می‌گردد روزی که ماه و خورشید تلاقی کنند!» قرآن کریم- و چنین روزی برای من رخ نموده است در واقعه بزرگترین کسوف دوران که مرکزش در محل اقامت من یعنی در مشهد مقدس بود که غایت صبرم به کرم خداوند، جمیل گردید و من جمال آسمانی خود را رویت نمودم که آن ماه خورشید کلاه من بودم.

۲۶- صبر یعنی صبر بر گذشت زمان تا پایان محدوده زمانی حیات ما در کالبد خاک! سقوط در درک اسفل السافلین از عرش اعلائی همان اسارت در مکان و زمان است. مکان و زمان دو قلمرو دهریت حق و ولایت او بر عالم ارض است که ولایت حق بر مکان در عالم ارض بر علی<sup>(ع)</sup> است و ولایت حق بر زمان هم بر محمد مصطفی! محمد و علی دو ولی خدا بر عالم ارض هستند و لذا جز به یاری محمد و علی نمی‌توان از این دو ولایت حق رهایی یافت و اینست که ذکر شبانه‌روزی مؤمنان در عرصه غیبت امام ذکر یا محمد یا علی است. همان‌طور که در کتاب خدا می‌خوانیم که صبر در بلایا ممکن نیست الا در معیت خداوند! و محمد و علی دو معیت الهی در جان مؤمنان هستند و فقط در اتصال به نور محمد و علی است که می‌توان با خداوند صبور ماند و به او در بلایا، بلی گفت.

۲۷- بزرگترین بلا و امتحان برای مؤمنان آخرالزمان که در عصر خاتمیت و غیبت زندگی می‌کنند مسئله خودآگاهی یقینی درباره ماهیت و هویت معنوی خویشتن است زیرا نه خبری از نزد خدا می‌آید که با تو سخن گوید و تو را به یقین برساند و نه ارتباطی مستقیم با امام حی داری تا از او درباره خود سؤال نمائی و بر تردیدهای فائق آئی که کیستی و چیستی و چکاره‌ای و چه باید کنی! در چنین شرایط خوف و خطر و تردیدها و فتنه‌های آخرالزمانی فقط بلایا هستند که به‌عنوان نعمات الهی بر اهلش نازل می‌شوند تا با صبر و شکر بر بلایا به‌همراه تسبیح و حمد پروردگارش به یقین برسند و این تنها راه حلی است که خداوند در کتابش پیش روی ما نهاده است: «به تسبیح و حمد پروردگارت مشغول باش تا به یقین برسی!» قرآن- ولی آیا چگونه بلا به‌همراه تسبیح و حمد پروردگار موجب یقین می‌شود؟ این از مهمترین مسائل قلمرو سیر و سلوک عرفانی و اسرار معرفت نفس است که به زبان عقل و حکمت به آن پاسخی در خور داده نشده است.

۲۸- قبل از هر چیزی بایستی معنای یقین را دریابیم که چگونه حادثه معنوی در نفس ناطقه و وجدان بشر است. یقین به معنای فهم الهی خود در جهان است که من در نزد خداوند چیستم و چرا چنین هستم! و این بلا و صبر بر بلا و تسبیح و حمد خدا در بلایاست که نفس ناطقه اهلش را به نزد خدا می‌کشاند تا حکم و کلام خدا را در فطرت خویشتن شنود یا رویت نماید. تسبیح و حمد خدا در هر بلائی به این معناست که خداوند ارحم الراحمین است و با مؤمنانش بس رؤوف و لطیف و کریم است و این بلا هم از همین منظر به‌سوی مؤمنی می‌آید تا او را به‌سوی حق بکشاند و رفعت و رشد و تعالی بخشد و به یقین برساند یعنی مقام الهی او را در نزد خداوند برایش بیان نماید که: تو از منی و این بلا هم منت من بر توست تا تو را به‌سوی من هدایت نماید زیرا خودت چنین خواسته‌ای. پس هر بلائی به‌مثابه اجابت یک دعای خالصانه است. پس یقین، حاصل یک کشف و فهم فلسفی و علمی و کلامی نیست بلکه حاصل یک درک ربوبی در فطرت خویش

است که به صورت یک رویای روحانی یا شهود عرفانی یا ندای ربانی درک می شود که حاصل نهائی آن صبری شاکرانه و جمیل است.

۲۹- یکی دیگر از نتایج بلایا در دل و جان اهل ایمان آنست که همه تعلقات و تملکات و بستگی های مادی و عاطفی را می زداید. حتی مالکیت های فرهنگی و علمی و عرفانی و معنوی هم برای اهلش آفت ایمان و اخلاص هستند که بواسطه انواع بلایا از دل و جان پاک می شوند. پس صبر بر بلایا از این منظر عین صبر بر پاک شدن نفس از آفات و مفسد و ظلمات است.

۳۰- حواس پنجگانه مجاری ادراک بشر از جهان هستند که بایستی پاکسازی و لایروبی و حفاظت و تظهير گردند که بخشی از این امر در قلمرو تقوا انجام می شود و لایه های زیرین حواس به یاری بلایا پاکسازی می شوند از چیزهائی که نبایستی بر گوش ها و چشمان و بینی و دهان و زبان و پوست وارد شوند و دل را آلوده به غیر حق نمایند. زیرا این آلودگی در مردان خدا موجب عذاب هائی است که هیچ بشری تجربه نکرده است.

۳۱- همه پیامبران صاحب رسالت نبوی نیز گاه حتی درباره رسالت و وحی خود دچار تردید شده اند. حتی رسول خاتم که سرور پیامبران است دچار چنین شکی شده که ذکرش در قرآن کریم آمده است: «اگر درباره حقانیت رسالت خود شک داری برو و از علمای یهود و نصاری پیرس که نامت در کتاب هایشان آمده است!» قرآن کریم-

۳۲- «آنگاه که پیامبران از رسالت خود مأیوس شدند و وعده های الهی را دروغ پنداشتند بناگاه نصرت و وعده ما محقق شد.» قرآن کریم- این آیه نشان می دهد که رسالت و پیروزی در دین و تحقق وعده های الهی از زبان پیامبران در هر عصری در اندیشه پیامبران دچار تردید و یأس شده و صبرشان به پایان آمده است و گاه در حقانیت دین و رسالت خود هم شک کرده اند تا چه رسد به اولیای الهی که هرگز دارای هیچ اخباری از جانب خداوند نیستند تا بدانند که خداوند حامی جهاد و کلام و ادعاهای آنهاست.

۳۳- جستجوی خدا، جستجوی دوست است و کسی خدا را می یابد که در جستجوی دوستی خالص همه عمر را صبورانه وقف کرده و در این راه هر مشقتی را به جان خریده باشد. همه صفات خدا، صفات یک دوست خالص و کامل است. جز خدا، هیچ دوستی در جهان نیست. و دین خدا هم راه و روش دوست یابی است. و بیهوده نیست که عاقبت جهان هم به قیامت و لقای حق می رسد که دیدار با دوست است. من خدا را این گونه شناختم و یافتم و دینش را و رسولانش را به عنوان دوست دوست!

۳۴- پس صبر هم دارای جوهره عاشقانه است و جز عاشقان عشق و جستجوگران دوست و دوستی دارای صبر در بلایا نیستند که صباران شکور باشند. صبر شاکرانه همان عشق است که بلا را از جانب حضرت محبوب می یابد و عین لطف و رحمت او می فهمند. زمانی می توانی بر بلایای راه خدا شاکرانه صبر کنی که یقین داشته باشی که او دوست دوست و

دوستی او با تو از دوستی تو با خودت بسا بیشتر و بزرگتر و جاودانه است. سیر الی الله وقتی دارای جوهره‌ای فطری است که الله را دوست مطلق و بی قید و شرط خودت بدانی و در این باره یقین یابی و یقین نمی‌یابی الا در حمد و شکر و تسبیح او در اوج بلا!

۳۵- صبر در راه خدا و با خدا وقتی حاصل می‌آید و دوستی با او وقتی در دل می‌نشیند که در مقابل ستم حکام جور و خلیق، تسلیم نشوی و تسلیم شرک اطرافیان و خاندان خود هم نباشی. هر چه که در دوستی با او خالص‌تر شوی دوستی او را در دلت بیشتر درمی‌یابی!

۳۶- صبر کنید و صبر نتوانید الا با الله! یعنی فقط با الله می‌توانید صبور باشید. و الله یعنی ال لا یعنی بود نبود یعنی وحدت و یگانگی اضداد! یگانگی خیر و شر، مرگ و زندگی و مهر و قهر و بیماری و صحت و شکست و پیروزی و...! پس صبر یعنی صبر بر وحدت وجود و احدیت ارزش‌های متضاد! پس جز عارف وحدت وجودی صبر نمی‌تواند! ال لا منطبق صبر است یعنی صبر مظهر کلمه ال لا ه است. زیرا تا آدمی باور نداشته باشد که هر بلائی یک نعمت است صبور نمی‌ماند و شاکرانه صبر نمی‌کند!

۳۷- تا آدمی از اشد شر و بلا، مؤمنانه در انتظار اشد خیر و نعمت نباشد نمی‌تواند در بلایا انسانی صبار و شکور باشد. و این برآمده از اشد دیالکتیک و خرد الوالالباب است که در ذات کلمه الله (ال لا) نهفته است که یگانگی بود و نبود و در ورای اشد هر خیر و شریست. و این تأویل کلمه الله است در کسی که برای احیای کلمه الله قیام کرده است.

۳۸- پس صبر در قاموس قرآنی در کسی معنا و امکان می‌یابد که دارای خرد دیالکتیکی و نور احدیت اضداد در کلمه الله باشد و از اهالی وحدت وجود! در غیر این صورت صبر، یک معنای توخالی و ریائی است که جز ذلت و شقاوت و ستم‌بری را تقدیس نمی‌کند و توجیه انفعال و بی‌ارادگی و بی‌غیرتی و مسخ‌شدگی است. فقط صبر عارف وحدت وجودی است که خلاق است و از عدم، می‌آفریند به نور کلمه ال لا ه!

۳۹- صبر به معنای پایداری و استقامت در راه جهت رسیدن به مقصد است و مقصدی جز لقاء الله برای مؤمن نیست. یعنی صبر جهت به پایان رسیدن بلا نیست بلکه به معنای به پایان رسیدن انتظار و فراق دوست است زیرا همه بلایا حاصل فراق است. بلایا زائل کننده نسیان عرصه فراق هستند تا آدمی وصال یار را از یاد مبرد و در بازی‌های دنیوی مسخ نگردد.

۴۰- صبر یعنی صبر بر زمان تا پایان آن که وقوع لقاء الله است. زیرا کسی که به وصال یار و الحاق معبودش رسید ذاتاً از اسارت زمان و تاریخ و انتظار فردا رها می‌شود و مقیم الساعة می‌گردد.

# مذهب و خرافه

## بسم الله الحق

۱- انبیای الهی، دین خدا را که راه و روش زندگی خداپرستانه است نیاورده‌اند تا پیروانشان با روش‌ها و فوت و فن‌هایی خارق‌العاده و معجزه‌آسا و متافیزیکی زیست کنند و از قوانین حاکم بر جهان طبیعت مبرا باشند و همچون ملائک زندگی نمایند. اگر چنین بود اصلاً آدمی دارای حیات خاکی و مادی نمی‌شد و در جنات الهی در آسمان‌ها می‌ماند و بر زمین هبوط نمی‌کرد. آن‌انکه از بیرون ادیان الهی این قانون را درک و تصدیق نمی‌کنند و می‌خواهند در عالم خاک به روش ملائک و جاودانه باشند دچار خرافات و جنون و فساد عقل و دین شده و به تصرف شیاطین درمی‌آیند زیرا ابلیس است که به آدمی وعده می‌دهد که او را دارای خلق و خوی فرشتگان و حیات جاودانه سازد و به این وعده به‌سوی شجره می‌کشد که این معنا در قرآن کریم مذکور است.

۲- آنهایی که تحت عنوان دین خدا می‌خواهند حیات زمینی بدون رنج و بیماری و فقر و بلا و مشقت داشته باشند و بهشت را بر روی زمین برپا کنند به مذهب ابلیس درمی‌آیند و به رهبری او بر دوزخ وارد می‌شوند. دوزخ‌های روی زمین محصول تلاش مردمانی است که بهشت را بر روی زمین نقد می‌خواهند اعم از پیروان رسمی ادیان الهی یا پیروان ایدئولوژی‌های آرمان‌شهری مثل لیبرالیزم و سوسیالیزم و امثالهم.

۳- آن‌انکه به جای اطاعت از انبیاء و اولیای دین و رعایت تقوا در زندگی به تقلید از آداب و راه و روش آنها می‌پردازند تا همچون آنها بواسطه معجزات و کرامات امورات خود را حل و فصل کنند دچار خرافه و ابتلائی به نجوا و وسوسه‌های شیاطین و اجنه می‌شوند و عقل و اراده و ایمان خود را از دست می‌دهند. توسل به انبیاء و اولیاء و دعا جهت رفع مشکلات دنیوی عین شانه خالی کردن از مسئولیت زندگیست.

۴- خود پیامبران الهی و اولیای خدا هم جهت حل امور دنیوی خود مشمول معجزات نبوده‌اند و همچون سائر مردمان می‌زیستند. معجزات انبیای الهی جهت اتمام حجت برای خلق و رفع تردید در حقانیت دین و رسالت ایشان بوده است و نه مقاصد شخصی! حال چگونه است که خود آنها هرگز بواسطه قوای متافیزیکی و معجزات زندگی نکرده‌اند و پیروانشان با توسل به آنها توقع معجزه و کرامات دارند.

۵- در کل قرآن کریم هرگز آیه و دعائی جهت حل مشکلات مادی زندگی بشر تعلیم داده نشده است و همه دعاها برای بیداری روح و هدایت معنوی و اخروی و رشد علمی و عقلی است. پس چگونه است که در روایات اسلامی و خاصه شیعی صدها هزار روایت برای حل و فصل مشکلات مادی از نزد رسول یا امامان گزارش شده است تا پیروانش را از فقر و بیماری و گرفتاری برهاند. اصلاً چرا خود پیامبر و امامان غرق در انواع بیماری و نداری و مصیبت و گرفتاری بودند و از این دعاها و فرمول‌های معجزه‌آسا بهره نمی‌گرفتند.

۶- آیات و بیانات در قاموس قرآن همان مترادف معجزات و کرامات غیبی هستند که فقط برای هدایت معنوی و رشد عرفانی و تعالی روحی مؤمنان جهت سیر الی الله نازل می شوند: «خداوند هر که را خواهد به سوی خود هدایت نماید برایش بینه‌ای قرار می دهد!» قرآن- یعنی یک نشانه غیبی و عرفانی و یا شهودی در خواب یا بیداری قرار می دهد جهت گم نکردن راه در مواقع بلایا و فتنه‌ها!

۷- دین برای معجزه کردن پدید نیامده بلکه برای تدبیر معنوی و روحانی حیات مادی آمده است تا آدمی از بطن و متن این حیات ثقیل خاکی راهی به سوی عالم غیب و خالق هستی و روح خود بجوید و از وحشت و ناامنی درونی برهد و در این دنیا احساس ناامنی و غربت نکند و به سرچشمه هستی خود متصل شود.

۸- هر یک از انبیای الهی حامل روح خاصی از طبقه‌ای از آسمان برین بوده اند و پیامبر خاتم حامل روح العقل از آسمان ششم بود و لذا تنها پیامبر فاقد معجزه است الا قرآن که خود مظهر روح عقل الهی می باشد که حامل هزاران آیات و بینات قدسی از هفت طبقه آسمان است از برای اهلش که در آن تعقل کند. و عجبا که اسلام و مخصوصاً شیعه خرافی ترین مذهب روی زمین شده است. آیا این تناقض عظیم از کجا و چگونه پدید آمده است که امروزه پیروانش را دچار خسران در دو عالم نموده است.

۹- در میان پیروان همه ادیان الهی، گروهی از ملایان به مثابه دجالان آن ادیان پدید آمدند که مظاهر شیطان در میان مردم هستند و سعی می کنند که به تقلید از معجزات و آداب و سنن انبیای خود مردم را به جای پرستش خدا و تقوا، دعوت به خود نمایند و مال و ایمانشان را غارت کنند. این دجالان که خود را روحانیون و ملایان دینی می خوانند در جهان اسلام و خاصه تشیع هزار چندان فعال تر و بیشتر بوده اند که در میان مردم مشغول تجارت ملائک و اجنه و روح و دعا و شفا و بهشت هستند. چرا که امامان شیعه مظاهر تجلی همه ارواح قدسی حق از هفت آسمان هستند که در گذشته از انبیای سلف بارز شده بود و اینک از وجود ایشان یکجا متجلی گشته است و لذا دشمنان این ائمه، از همان صدر اسلام آنها را جادوگر می خواندند. زیرا برخی از مریدان و اصحاب سّر امامان به گزارش و نقل بسیاری از جلوه‌های عرفانی و روحانی و ملکوتی ایشان در میان مردم عامی پرداختند و برخی از ایشان هم به تجارت و فریب مردم بر همین اساس اقدام نمودند و مشغول ابداع دعاها و فوت و فن‌هایی در میان مردم شدند که اینها را به امامان نسبت می دادند که بخش عمده‌ای از این خرافات در اثر حجیم بحارالانوار جمع‌آوری شده است و در اختیار همگان است که در این اثر همه نوع دعا و فوت و فن جهت دستیابی به هر امر محالی وجود دارد از شفا امراض لاعلاج تا کسب گنج و ثروت آنی و مقام و مناصب حکومتی و هر جادو و سحر دیگری که در مخیله آدمی آید. ولی مردمی که بر محور این خرافات زیست می کنند عده‌ای شیطان صفت و دجال و کلاهبردار و عده‌ای رباخوار و زناکار و تبه‌کار و عده‌ای بیماران روانی و دیوانگان و وسواسی‌های خطرناک هستند و همه اینان در انواع مفسد غرق شده‌اند.

۱۰- خرافه یکسره محصول تقلید از آداب و راه و روش و معجزات انبیاء و اولیای الهی است. و تقلید از هر کسی دارای ذاتی کافرانه و منکرانه و بخیلانه و خصمانه نسبت به مرجع تقلید است و در جستجوی منافع نفسانی و ریاست دنیوی! تقلید از هر کسی موجب تباهی است و هر چه مرجع تقلیدی دارای هویت الهی و روحانی و عرفانی و معنوی باشد برای مقلدانش تباهی مهلک‌تری به‌همراه دارد. ملایان رسمی و روحانیت هر مذهبی هم دقیقاً از چنین قلمروئی در طول تاریخ پدید آمده است که کارگاه دائمی تولید و احیای خرافات هم می‌باشد.

۱۱- بی‌تردید عامه و اکثر مردمان جهان در طول تاریخ و در هر جامعه‌ای که فاقد هویت الهی و روحانی هستند جز تقلید راه و منطق دیگری برای زیستن و فهمیدن ندارند که فاسدترین و دیوانه‌ترین و کافرترین این مقلدان بی‌هویت، تحصیل‌کردگان دینی و فلسفی هستند که تقدیس‌کنندگان این بخل و کفر و جهل تاریخی می‌باشند حتی اگر همه نظریات عرفانی را هم بلد باشند. در روزگار و جامعه ما کسانی چون خمینی و سروش دو نمونه از این تقلیدپرستان فیلسوف‌مآب هستند که با معجون از آیات و روایات و شعر و عرفان فلسفی و فقهات و شریعت جز تقدیس بی‌هویتی و کفر منافقانه محصولی به‌بار نیاورده‌اند.

۱۲- اهل سنت مدعی است که فقط از شخص رسول و قرآن تقلید می‌کند. در حالی که تقلید از قرآن هم وجهی از همان بخل و کفر است. هدایت آدمی نه از راه تقلید از روایات منسوب به رسول حاصل می‌شود و نه تقلید از کتاب! هدایت از نور تقوا پدید می‌آید و تقوا نوربست که در فطرت هر انسانی حاضر و ناظر است. و هر انسان متقی تدبیراً به روح رسولان و نور الهی و حکمت کتاب‌الله نائل می‌آید. و اینست دین به‌معنای راه رسیدن به خدا!

۱۳- از زمانی که دین ابزار معیشت و ریاست شد خرافه آغاز گشت و آغازکنندگان دین ریاستی - معیشتی جز ملایان و روحانیت رسمی مذاهب نبوده است که اسلام و تشیع تبدیل به بارانداز همه خرافه‌های مذاهب ابراهیمی گشته است در نزد روحانیت اسلامی و ملایان شیعی!

۱۴- خرافه همان شرک است که به نفاق می‌رسد و عاقبت کفرش عیان می‌گردد همان‌طور که امروزه شده است و لذا بسیاری از ملایان و روحانیون و فلاسفه و روشنفکران دینی دیروز را امروز در صف مقدم کفر در جهان اسلام و تشیع می‌یابیم تا آنجا که حتی وارد کردن معنای خدا و متافیزیک در زندگی دنیوی را خرافه می‌خوانند و خود را مجاهدان نبرد با خرافه معرفی می‌کنند تحت عنوان مدافعان سکولاریزم و جدائی دین از حکومت!

۱۵- ولی خرافاتی که شیعیان و بخصوص شیعه اثنی عشری را فراگرفته در تاریخ مذاهب بی‌سابقه است که گاه برخی از این خرافات تا سرحد جنون و جنایت تقدیس می‌شود مثل بخشوده شدن همه گناهان و جنایات آدمی و بهشتی‌شدنش بواسطه یک قطره اشک برای حسین! حتی اگر مقدار این گناهان به اندازه ریگ‌های بیابان و کوه‌های روی زمین و

دریاهای عالم باشد. و این تقدیس جنایت و فساد و شیطننت است که مشابه‌اش در هیچ مذهبی گزارش نشده است. در این ظهور اشد پلیدی از بطن اشد پاکی است.

۱۶- آیا پاک‌ترین انسان‌ها می‌تواند بخشاینده و شفاعت‌گر اشد پلیدی‌ها باشد و به تبهکاران عالم بهشت را اعطا کند فقط به‌خاطر قطره‌ای اشک! این نهایت واژگون‌سازی ارزش‌های دینی و غایت ظهور شیطان از بطن ایمان است. این قیامت همه خرافات در تاریخ ادیان است که در مذهب شیعه اثنی‌عشری به عرصه ظهور رسیده است که امام معصومش را تقدیس‌کننده اشد جرم‌ها و معاصی ساخته است که هزینه‌اش فقط قطره‌ای اشک است که با شفاعت این معصوم که شجاع‌ترین امامان نیز هست همه جنایتکاران و گناهکاران عالم به بهشت می‌روند حتی بدون اظهار ندامت و توبه‌ای! آیا این اسوه‌کاملی از مذهب ضد مذهب نیست؟ چنین مرتبه‌ای از ظهور شیطان از بطن دین قبل از تشیع در مسیحیت رخ نموده بود ولی شفاعت مسیحیان بواسطه مسیح دارای شروط و نذورات و زحمات و ریاضت‌هائی است که آن‌هم در مذهب شیعه برداشته شده است و شفاعتی مطلقاً بی‌قید و شرط حاصل شده است. این دیگر نامش شفاعت نیست بلکه مذهب جنایت‌پرستی و تقدیس معصیت و سلطه شیطان در دین اسلام و مذهب امامیه است که به تبهکاران جایزه می‌دهد به بهانه یک قطره اشک یا حتی تظاهر به گریه درباره واقعه کربلا!

۱۷- شکی نیست که همه این روایاتی که به ائمه‌هدی<sup>(ع)</sup> نسبت داده شده که قطره اشکی بر حسین هر جنایتکاری را می‌بخشد و بهشت را بر او واجب می‌کند ساخته و پرداخته دستگاه اموی و شیاطین عباسی است و آنهائی هم که این روایات را در طول تاریخ باور کرده و انتشار داده‌اند ادامه دهندگان راه امویان و عباسیان هستند و همان قوم کوفی می‌باشند که در خدمت طاغوت زیست می‌کنند و دین در نزد ایشان بهترین وسیله معیشت و ریاست و جنایت است.

۱۸- دین، راه و روش و علم رسیدن به جاودانگی در حیات میرای این دنیا و رهائی از اسارت خاک از طریق تعالی روح و کسب معنا در ماده‌ی خاک است. در حالی که بسیاری از مردمان دقیقاً بهره‌ای وارونه از دین می‌برند و از آن در خدمت ماده پرستی و سلطه در دنیا و پرستش غرایز حیوانی استفاده می‌کنند. این واژگون‌سالاری در دین سرچشمه پیدایش انواع مفسد اخلاقی و عقیدتی و اجتماعی است که بر محور افکار و آداب خرافی شکل می‌گیرد. اصل خرافه همین واژگون‌سالاری در دین و وارونه‌سازی مفاهیم و ارزش‌های مذهبی است. فلسفه این واژگونی مفاهیم دینی همان خرافات است.

۱۹- برای اهل تقوا، دین راه و روش معنا کردن مادیات است ولی برای کافران و ریاکاران، راه و روش مادی کردن معنویات است. و این مصداق واژگون‌سازی دینی و مذهب ضد مذهب است.

۲۰- آنانکه با صدای بلند خدا و رسول و دین را انکار می‌کنند جاهلند نه کافر! کافران در قاموس قرآن همین خداپرستان دروغین و وارونه هستند که خصم مؤمنان و متقین می‌باشند و در خفا شیطان را می‌پرستند.



۲۱- خمینی هم جاهل نبود بلکه کافر بود و دجال! همان طور که نماز و روزه را تبدیل به تجارت کرد و خمس و زکات را تبدیل به غارت مردم نمود و امر به معروف و نهی از منکر را تبدیل به حکومت و سیاست و ریاست کرد و حج را تبدیل به بت پرستی ساخت و جهاد را تبدیل به قتل عام آزادیخواهان و مؤمنان نمود.

۲۲- دین، راه است راه رسوخ در عالم غیب و ماورای طبیعت و باطن خویشتن! و روش آن هم تقوا است که احکام دینی هم ابزارهای تقواست. و همواره تعداد بس اندکی دین را به عنوان راه و روش زیستن خود برمی گزینند که این بزرگترین انتخاب هر کسی در حیات دنیا است. ولی آنگاه که دین تبدیل به امری جبارانه در درون خانواده ها و یا در نظام سیاسی یک جامعه می شود مکر با دین و واژگونسازی ارزش های دینی و یا جنگ با آن آغاز می گردد. یعنی اساس تاریخی و اجتماعی و فرهنگی دین کفرانه و واژگونسالار همانا جبر و اکراه در دین است که خطرناک ترینش جباریت حکومت در دین است. پس خرافات هم ریشه در جبر و اکراه در دین دارند که تبدیل به امری مزمن و فرهنگی و تاریخی شده است. مثل امر تقیه و توریه که دو رکن اساسی فقه شیعی است که در سیطره جباریت حکومت های اسلامی پدید آمده و تدریجاً تبدیل به اصلی محکم و ذاتی گشته و منشأ مصلحتی و سیاسی آن به کلی فراموش شده است. تقیه و توریه در فقه یعنی دروغ و مکر و جنایت و خیانت قدسی که مدعی است که برای حفظ دین حتی اصول آن را هم زیر پا می نهد. در حالی که حقیقت این است که برای حفظ قدرت دین را زیر پا می نهد. و این غایت و قیامت دین کفرانه و مصلحتی - سیاسی است.

۲۳- آنچه که در نزد روحانیت اسلامی فقه نامیده شده که به مثابه تمامیت اسلام است چیزی جز تبدیل اقتصادی - سیاسی حدود و احکام نیست که در محور اهدافش، سیطره خود روحانیت قرار دارد و شخص فقیه در جایگاه خداست و همه راه ها و روش های فقهی به شخص او ختم می شود نه به خدا! فقیه، سرچشمه تبدیل دین به سیاست است. و لذا فقهات دارای ذاتی سیاسی است همان طور که در دربار عباسیان تولید شده است و رسالتی جز حفظ و حراست از این امپراطوری شیطانی را نداشته است. و عجب که همین فقهات امروزه به مثابه ستون فقرات مذهب شیعه تلقی می شود.

۲۴- سیاسی شدن دین عین شیطانی شدن آن است و هیچ حجتی برتر از غیبت امام زمان برای شیعیان در این باره وجود ندارد و لذا صدها سخن از امامان ما نقل شده که هر حکومتی که در آن امام زمان حاکم نباشد حکومت طاغوت است و لذا همه قوانین و فقهات آن نیز شیطانی است.

۲۵- جهان سیاست و حکومت، سراسر مکر و حيله و دسيسه و جبر و جور برای سلطه است در حالی که دین سراسر اختیار و صدق و تقواست. پس آب این دو در یک جوی نمی رود الا به شیطنت و دجالیت!

۲۶- همان طور که در سراسر قرآن کریم شاهدیم، دین راه فرد و واحد شدن انسان است که کمال این تفرید و تجرید و توحید به قیامت می انجامد که لحظه رویارویی فردانیت بشری با احدیت حق است: «و در آن روز هر کسی به عنوان یک

فرد کامل در محضر خدا قرار می‌گیرد!» قرآن- پس دین راه جماعت و حزب و سیاست و گروه و قوم و حکومت نیست بلکه اتفاقاً راه خروج از شجره نژاد و ظلمت تاریخ و وراثت جمعی است و راه نجات از اسارت طاغوت که اکثریت جامعه از آن پیروی می‌کند. و لذا قرآن کریم به مؤمنان امر نموده تا هرگز از اکثر مردم پیروی نکنند که اهل کذب و ریا هستند.

۲۷- هدف نهائی دین خدا، فردسازی و تجرید نفس بشر است تا نفس مؤمنان را از وراثت و خسران دهر و نژادپرستی و تاریخ‌زدگی برهاند. پس دین مطلقاً هدفی اجتماعی ندارد تا چه رسد به هدف سیاسی و حکومتی! دین، ضد جماعت، ضد تاریخ، ضد اکثریت حاکم، ضد حکومت و ضد وراثت و ژنتیک و شجره بشری است.

۲۸- کل قرآن کریم مخاطبی جز فرد و افراد بشری ندارد و هر کجا هم که سخن از ناس و اکثر مردم است مؤمنان را از آنها نهی می‌کند که مبادا تحت تأثیر وسوسه‌های ناس قرار گیرند که سراسر کذب و ریا و بی‌بنیاد است. یعنی خداوند هرگز با اقوام و ملل و احزاب سخن نگفته است الا به‌طور غیرمستقیم درباره آنها مؤمنان را برحذر داشته است حتی رسولش را که از امیال اکثرالناس پیروی نکند.

۲۹- همه کسانی که به نیت امرار معیشت و ریاست و سیاست و مناصب علمی و اجتماعی و امثالهم به تحصیل علوم دینی می‌پردازند و طلبه می‌شوند خود از بانیان تاریخی کفر دینی و دین واژگونسالار و انواع خرافات هستند. چرا که عامه مردمان در نزد این ملایان به جستجوی رونق دنیای خود هستند تا بواسطه ایشان به قدرت معجزات و کرامات به دنیائی پر رونق و خارق العاده دست یابند. خرافات محصول طبیعی دین‌فروشی و آخرت‌فروشی و تجارت معنوی است.

۳۰- رسول اکرم می‌فرماید هر که از طریق قرآن امرار معیشت کند در آتش است! یعنی کافر و دوزخی است. و این همان مقام ملایان مذاهب و خاصه روحانیت شیعه است که دین را تبدیل به دنیا و معنا را تبدیل به ماده و روح را تبدیل به تن و خدا را تبدیل به خرما کرده است.

۳۱- زمینه دیگر تولید خرافات دینی حاکمیت زبان غیرمادری و غیربومی بر پیروان مذاهب است که کتاب آسمانی آنها به زبان بیگانه است پس با زبان مادری و مفهومی نمی‌توانند با خدای خود رابطه برقرار کنند و برای ارتباط با خداوند نیازمند دلال و واسطه و مترجم هستند. همان‌طور که خود قرآن متذکر می‌شود اگر قرآن به زبان غیرعربی بر مردم اعراب نازل می‌شد احدی ایمان نمی‌آورد. پس چگونه عجمان به قرآن ایمان آورند. این بی‌ایمانی در دین زمینه پیدایش هر شرک و نفاق و ریا و مکرری است.

۳۲- زمینه دیگری از تولید خرافات دینی و متافیزیکی، اعتقاد به جبر و جبرپرستی و سرنوشت‌بازی در امور زندگیست بخصوص هنگامی که بلایا و مصائب و بدبختی‌ها و بحران‌ها و قحطی و ناامنی هجوم می‌آورند که این از ویژگی آخرالزمان یعنی دوران ماست که جهان مدرن علم‌پرست را به همان شدت اسیر انواع خرافات قدیم و جدید نموده است. که این خرافه‌پرستی بازتابی از غایت علم‌پرستی و فن‌زدگی است که انسان مدرن را به کلی بی‌اراده ساخته است. و می‌دانیم که

جبر و جبرپرستی از ویژگی دوزخیان است به قول رسول اکرم (ص)<sup>۱</sup>! و عصر حاکمیت تکنولوژی و نفت همان عصر ظهور دوزخ است. و لذا هرگز در طول تاریخ تا این حد شاهد ظهور سلطه خرافات در سراسر جهان نبوده ایم.

۳۳- تقلید و پیروی و تکرار آداب و اقوال و رسوم جامعه یا خانواده که از گذشتگان به ارث رسیده بدون فهم حقیقت آن و درک خاصیت این وراثت و معنایش همان خرافه است: اعمالی که فهمشان نمی‌کنیم! در حالی که خداوند در کتابش به اهل ایمان امر نموده که بدون علم از هیچ چیزی پیروی نکنند. پس خرافه یعنی باوری نامعقول و کرداری بی‌مفهوم و آدابی بی‌محتوا و بی‌خاصیتی که فقط کورکورانه به تبعیت از دیگران انجام می‌دهیم. در حقیقت خرافات همان قلمرو از خودبیگانگی بشر است و عین جنون اوست که به صورت عادات و رسوم و سنت درآمده است.

۳۴- هر دینی احیاگر یاد خدا در دل هاست که به مرور زمان و مسخ پیروانش از یاد دل رفته و تبدیل به ایده‌هایی دنیوی و نفسانی گشته است. و دین آخرالزمان دین کمال یاد یعنی تجلی جمال حق است از خلق! و این دین امامت و ظهور انسان کامل است و ظهور فطرت‌الله از بشر در مراتب اسماء و صفات تا تجلی ذات! و این دین قیامت است و سراسر قرآن مملو از آیات قیامت است که آیات ظهور است. همان طور که پیامبر آخرالزمان پیامبر و معراج به آسمان هفتم و لقاءالله است. پس مؤمنان محمدی همه لقاءاللهی و معراجی هستند در مراتب عروج به آسمان‌های هفتگانه در طبقات هفتگانه نفس به قدرت معرفت نفس و باطن پیمائی روحانی! و آن روحی که به قدرتش مؤمنان طبقات هفت‌گانه نفس و آسمان را می‌پیمایند روح القدس است که از وجود امام زمان بر قلوب اهل ایمان نازل می‌شود در شب‌های قدر! و این واقعه کل زندگی این بنده را درنور دیده است.

۳۵- آنانکه دین خدا و روح الهی را در خود خرج دنیای خود کردند و قلوبشان سنگ و روانشان سیاه گشت و رسوا شدند آنگاه به کلی اصل دین و خدا و عالم غیب و آخرت را انکار می‌کنند که این توجیه وضع خودشان است و لذا هر حقیقت اخروی و غیبی و روحانی را خرافه می‌خوانند حتی عواطف جانوری را هم منکر شده و خرافه می‌نامند و این ظهور شقاوت است. و این چیز است که امروزه در جامعه ما رخ داده است.

۳۶- در یک کلام، خرافه یعنی سوءاستفاده کافران از دین و باورهای دینی! استفاده غیرمؤمنانه از ایمان و باورهای ماورای طبیعی! پس خرافه و مضرات و آفات ناشی از آن به مثابه عذاب کافران در سوءاستفاده از دین است که عقل و وجدان و اراده‌شان را تباه می‌سازد و رسوایشان می‌کند. خرافه حاصل جهل نیست بلکه حاصل مکر با خدا و دین اوست حاصل مکر و فریب وجدان خویشتن!

۳۷- کسی به خدا و رسول و دینش تعلق قلبی و روحی ندارد ولی در ادعاها و باورها و کردار دینی منافعی می‌بیند و آن را به کار می‌گیرد و به آن تظاهر می‌کند تدریجاً دچار خرافه می‌گردد که ابتلای به اجنه و شیاطین است: «خداست که

شیطان را به سراغ متکبرین و منکرین می‌فرستد!» قرآن- پس واضح است که نمی‌توان با خرافه مبارزه کرد همان‌طور که نمی‌توان با مکر و کفر آدمیان مبارزه کرد و با عذاب الهی! و همان‌طور که نمی‌توان با شیطان مبارزه کرد!

۳۸- خرافه یعنی ابتلای به عالم غیب در عین عداوت و انکار نسبت به آن! ابتلای به جنبه‌های شیطانی و جنی و ظلمانی غیب! پس خرافه عذاب انکار حقایق و اصول و مبانی دین خداست: انکار روح و نور و ابتلای به جن و ظلمت!

۳۹- آدمی جز باورهای قلبی خود نیست و با این باورها صادقانه زندگی می‌کند اگر چنین باورهایی داشته باشد. خرافه اصلاً هیچ نوع باوری نیست بلکه نوعی وسوسه‌های دمدمی و بی‌ریشه است که زندگی فرد را بازیچه جنونی می‌سازد که از جانب اجنه و شیاطین مرئی و نامرئی به وی تلقین می‌شود. ابتلای به خرافه، غایت ذهنیتی است غیرمتعهد و غیرمؤمن به هیچ امری که در مواقع اضطراب و بحران و بدبختی‌ها به دام راه‌حل‌هایی جنونی و شیطانی می‌افتد. انسان خرافی، یک کافر مبتلا به عالم غیب است که بواسطه شیاطین انسی و جنی به این عالم راه یافته است و لذا این ابتلائی ظلمانی از سر جبر و ناچاری و بی‌ارادگی محض است که بازیچه رمالان و فال‌گیران و جن‌گیران و دعانویسان و امثالهم می‌شود که خودشان از مصادیق شیاطین انسی هستند.

۴۰- خرافاتیان اکثر کسانی هستند که نه تعهدی به عقل دنیوی و علمی و فنی دارند و نه عقل شرعی و دینی! بزرگترین قربانیان خرافه بولهبوسان و عهدستیزان هستند. و لذا همواره خرافه را با جماعت گنج‌گیران و رباخواران و حرامیان و مجرمین حرفه‌ای می‌یابیم که قرین تخدیر و مستی و فحشاء و انواع مفاسد دیگر است. پس خرافه را با حقیقت دین و اخلاق دینی و باورهای مذهبی نه تنها کاری نیست که در جنگ بر علیه دین و تعهدات اخلاقی پدید آمده است و مولود کفری شدید و خصمانه است.

۴۱- از ناحق بودن و شیطانی بودن افکار و اعمال خرافی همین بس که حتی هیچ خیر دنیوی هم حاصل نمی‌کنند و عقل و اراده فرد را تباہ می‌سازند و رسوایش می‌کنند. این خرافه حتی می‌تواند در لباس علم و فن رایج باشد همچون واکسن‌ها و درمان‌های مرگبار بسیاری از امراض همچون سرطان‌ها که بیمار را تبدیل به موجوداتی صرفاً شیمیائی کرده و بنده دستگاه پزشکی می‌سازند. از نظر ما اکثر پدیده‌های عصر جدید خرافه‌های جدیدند و ذات مدرنیته بر خرافه‌هایی ریاضیاتی - فیزیکی - شیمیائی استوار است که تماماً در خدمت منافع تبهکاران و ابرقدرتهای علمی - صنعتی - نظامی عمل می‌کند.

۴۲- تا زمانی که اکثر مردمان یک جامعه مشرک و منافق و بازیگران دینی هستند حتی یک حاکم مؤمن و عادل هم نمی‌تواند بدون مکر و دروغ و ستم سیاست ورزی کند و لذا سیاست دارای ماهیتی پلید است تا زمانی که اوضاع چنین است ولی آنگاه که اکثر مردمان مؤمنان صالح شدند دیگر نیازی به حکومت نیست و همان حکومت فاضله امام زمان است که اصلاً هیچ ربطی به حکومت و سیاست ندارد و جامعه جنات نعیم است. و لذا حکومت‌هایی که بر جوامعی حکم

می‌رانند که اکثرش کافر و ظالم و ستم‌بر است خواه ناخواه خرافات را بر جامعه حاکم می‌کند و آن‌را توسعه می‌دهد و خرافات جدیدی هم بنا می‌نهد مثل خرافه ولایت مطلقه فقیه که خود یک کفر آشکار است. و بیهوده نیست که در سیطره ولایت مطلقه فقیه جامعه ما غرق در خرافاتی شده که در تاریخ بی‌سابقه است زیرا ولایت مطلقه فقیه عملاً حکومت ابلیسی است که حکومت جانماز آب کشیدن است.

۴۳- خرافه حاصل استفاده کافران از دین است و این عین جانماز آب کشیدن و کلاه شرعی دوختن برای کفر است.

۴۴- امامت به معنای ظهور حق از خلق، نهایت و کمال دین است که مذهب شیعه آن‌را دعوی کرده است بی‌آنکه به آن تعهدی بر حق داشته باشد همان‌طور که شیعیان همواره به امامان خود خیانت کرده‌اند تا آنجا که پنج امام آخر تقریباً در غیبت به سر بردند و آخرین امام هم از عالم ناسوت عروج نمود و به حق پیوست. و زان پس شیعیان در خیانت به امام و امامت سنگ تمام گذاشتند و در همدستی پنهان و آشکار با امام‌کشان عباسی کل مذهب را وارونه ساختند و از آن مقوله‌ای به نام روحانیت شیعه پدید آمد که کسانی چون شیخ صدوق و طوسی و مفید از بانیان این واژگونسازی بودند که در خدمت خلافت عباسی کار می‌کردند و مشغول شناسائی شیعیان مؤمن بودند تا نابودشان سازند که نخستین قیام شیعیان مؤمن ضد عباسی به رهبری حلاج بود که همه پیروانش به دستور این شیوخ مزدور تکفیر شده و به قتل رسیدند. و این واژگونسازی و تکفیر تا به امروز ادامه یافته و در جمهوری اسلامی ایران تجسم کامل یافته و تشکیل حکومت داده است که این رجعت عباسیان در آخرالزمان است که دجال امام می‌باشد و کارگاه آخرالزمانی همه انواع خرافات شیعی محسوب می‌شود که همه ارزش‌ها و معانی این مذهب را وارونه کرده است. و فقه شیعه که همان کارگاه واژگونی حقایق این مذهب است بر دو اصل تقیه و توریه بنا شده است که همان دروغ مصلحتی و خیانت مصلحتی و وارونه‌سازی حقایق است.

۴۵- فقاقت روحانیت شیعه، فقه واژگونسالاری احکام الهی است که دو اصل تقیه و توریه هم دو منطق واژگونسازی این فقاقت است که در حکومت جمهوری اسلامی ایران و تحت فقاقت خمینی به اوج فعالیت آشکارش رسید تا آنجا که با صدای بلند اعلان کردند که اگر خود امام زمان هم برخلاف جمهوری اسلامی ایران باشد او را از میان برمی‌داریم و برای بقای نظام اگر لازم باشد اصول شرع را هم باطل می‌سازیم و محرمات را حلال می‌کنیم. و این ظهور مفتخرانه دجال از بطن فقاقت روحانیت شیعه است.

۴۶- «توریه» در لغت عرب از مصدر «وراء» به معنای عبور و گذر از ورای چیزی و یا به زبان امروزی دور زدن چیزی! یعنی دور زدن احکام الهی و از ورای احکام عبور کردن! و این مصداق مکر با خدا و دین اوست که از ارکان فقه شیعه است که در نزد عامه مردمان مترادف کلاه شرعی می‌باشد: ربای شرعی، زنای شرعی، دزدی شرعی، جنایت شرعی و به‌طور خلاصه یعنی کفر در لباس دین و شیطان در لباس رسول! و تجسم این توریه خود موجودیت ملای شیعی است که خود را امام زمان و رسول الله می‌داند همان‌طور که لباس او را بر تن نموده و از ادا و اطوار رسول تقلید می‌کند و این یعنی

امام‌بازی و رسول‌بازی و دین‌بازی! و این اصل «توریه» در همه کتب اصلی فقهای بنیانگذار فقه‌ت شیعیه علناً ذکر و تعریف شده است و امر پنهانی نیست. بخصوص در کتاب مکاسب و لمعه که دو کتاب اصلی و درسی حوزه‌های علمیه شیعیه می‌باشد که بدون خواندن و امتحان در این دو کتاب هیچ طلبه‌ای فارغ‌التحصیل و ملبس نمی‌شود.

۴۷- توریه همان نقطه تبدیل دین به دنیا همچون ابزاری در خدمت دین‌دار است. و مهندس این تبدیل هم ملا است که از بابت این مهندسی تبدیل، کار مزد می‌گیرد. این همان دین مصلحتی است که همه محرّمات را به‌خاطر مصالح دنیوی، حلال می‌سازد. این رسالت تاریخی ملایان مذاهب به‌عنوان شیاطین انسی در میان مردم بوده است که در دین آخرالزمان یعنی اسلام، به اشدّش ظهور کرده است و سلطان این تبدیل و تحریف و مسخ دین در آخرالزمان هم دجال است که دارای ولایت مطلقه ابلیس در این تبدیل می‌باشد که هر حکم دینی را تبدیل به یک شی قابل معامله می‌سازد. او سلطان حزب شیطان است که کفر را در لباس دین، تقدیس می‌کند. در این مذهب ضد مذهب، خداپرستی و عبادات، حق حساب و حق سکوت و رشوه‌ای است که به خدا داده می‌شود تا گناهان و معاصی و جرم و جنایات را ببخشد. این وسیله‌ای در دست فقراء است ولی ثروتمندان از طریق پول مستقیماً نماز و روزه را هم می‌خرند. و دلالت این معاملات هم ملایان هستند. در این مذهب ضد مذهب همه احکام بواسطه پول تبدیل می‌شوند و پول غایت همه ارزش‌های دین است.

۴۸- همان طور که پول تنها عنصری است که در این دنیا همه چیزها را قابل تبدیل و معامله به یکدیگر می‌سازد نهایتاً دین را هم تبدیل به کفر نموده و خدا را هم تبدیل به شیطان می‌کند و شیطان را بر جای خدا می‌نشانند در اندیشه مشرکان و منافقان! و لذا در چنین جهانی، این پول است که در اذهان همه خلاق پرستیده می‌شود. در مذهب ضد مذهب، خدا همان پول است.

۴۹- اساس مذهب، اعتقاد است اعتقاد به عالم غیب و خداوند خالق که همه به‌سوی همو بازمی‌گردند و اعتقاد به رحمت و عدل و تقوا و مهر و گذشت و پاکدامنی و عزّت و اعتماد و اخلاقی که ریشه در فطرت بشر دارد. کسی که دارای چنین باوری نیست در عرصه جاهلیت و ظلمت به‌سر می‌برد و فاقد هر معنا و فکری است و لذا در حیات فردی و اجتماعی هم فاقد هر عزّت نفس و استقلال و اراده و رابطه‌ای سالم و معنوی است که نه با خودش دارای تعاملی سازنده و دوستانه است و نه با اطرافیانش! این اصل و گوهر مذهب الهی است و مابقی امور جمله فرایندهای تاریخی و فرهنگی و طبقاتی و سیاسی و اقتصادی و نژادی است که ربطی به مذهب ندارد ولی همواره خود را به مذهب می‌آویزد و بر آن تحمیل می‌کند و با آن ترکیب می‌گردد و آن را آلوده و مشرکانه می‌سازد و این ترکیب و آلودگی مولد انواع خرافه است که آدمی را به‌سوی جنون و جنایت و فساد می‌برد.

۵۰- اکثر مردمان با مذهب تجارت می‌کنند و آن را به‌خدمت امیال فاسقانه و جاهلانه خود می‌گیرند تا بالاخره روح مذهب از دلشان رخت برمی‌بندد و هلاک می‌شوند. مذهب همان فعالیت روح در تن بشر است و آدمی بایستی تن خود را

به خدمت روح آورد و نه بعکس! ولی اکثر روندی وارونه را در پیش می گیرند و لذا خداوند در کتابش اکثر مردمان را کافر و جاهل و منافق می خواند. و اینکه چرا چنین است از مهمترین اسرار بشر در حیات دنیاست.

۵۱- طریقت اکثر مردمان در وادی شرع، تبدیل احکام الهی به بولهوسی ها و زیاده طلبی ها و حرامیات دنیوی است که به رهبری ملایان انجام می پذیرد و در این وادی نفوس مردمان مسخ شده و به دد و دیو و اجنه و شیاطین تبدیل می گردد و از انسانیت ساقط می کند. جنبندگانی در صورت بشری که در محاصره خناسان زیست می کنند و دارای صفات جنّی می شوند. در حالی که مؤمنان و متقین در این طریقت به هویت روحانی و ملکوتی نائل می آیند.

۵۲- آدمی یا به جستجوی حقیقت روی به دین می کند و یا در طلب معیشت و دنیای برتر و خارق العاده ای به مذهبی وارد می شود. که در هر دو حالت از جانب خداوند آیات و بینات و کرامات حق بر اهلش رخ می نماید تا دلش محکم شده و به یقین برسد. انسان حق جو با این نشانه های غیبی کمر همت بسته و سالک سیر الی الله شده و به آب و آتش می زند. ولی انسان عافیت پرست و دنیاپرست این نشانه های غیبی را برای خود تنفیس نموده و کوس انالحق می زند و آنگاه که مهلتش به پایان رسید و این کرامات از میان رفت ادعا می کند که همه سحر و جادو بوده و فریب خورده است: «آنگاه که هدایت بر آنان آشکار شد آگاهانه عقل خود را تبدیل و تحریف نمودند و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه ساخته و واژگون گشتند!» قرآن- و این سرآغاز سقوط در پندار و کردار خرافی و جنونی و هذیانی است و سقوط عقل و اراده!

۵۳- غایت دین در عالم ارض و حیات دنیا برای مؤمنانش، چیزی جز عدالت و تحقق قسط نیست که مظهر عدالت، امامت امام و اولیای اوست که بانی قسط در میان خلق هستند. عشق به عدالت، عشق به نور احدیت و صمدیت حق در جان بشر است. عدالت در ذائقه مؤمنان شیرین تر از عسل است و بعکس در ذائقه کافران و مشرکان چون تریاق تلخ است. عدالت، مقام تفرید و تجرید و توحید و تنهائی جان است در حالی که ظلم همان شرک و شراکت و ابتلای مردمان به همدیگر است که در آن هیچ کس مسئول اعمال و اراده خود نیست. شرک که جوهره ظلم و بی عدالتی است از آدمیان اشباحی سرگردان و ظلمانی و بی اراده و مهممل می سازد که بازچه شیطانند! در حالی که انسان اهل قسط و عدل، موجودی خدایگونه و آزاده و ملکوتی است.

۵۴- شرک که سیطره سقوط مردمان در دین است عذاب گریز مردمان از تنهائی است و تنهائی گوهره عدالت است و لذا دشمنی مردمان با عدالت عین گریزشان از تنهائی و ابتلایشان به شرک و ستمبری است. آنکه از خود بگریزد در گریز از تنهائی و عدل وجودیش به دام اشقیاء و شیاطین و خناسان می افتد و عقل و اراده اش را از دست می دهد و تا مسخ جمادی امکان سقوط دارد و مسخ در ذرات تکنولوژیکی در آخرالزمان یعنی مسخ آریلی در تلفن و اینترنت و امواج ماهواره ای و الکتریکی! و اما کافران همه این حقایق و اسرار غیبی را امروزه به اسم خرافات انکار می کنند در حالی که خود به لحاظ وجودی مبدل به پدیده ای خرافی و قشاشی (ذره ای) و خناسی و جنّی شده اند.

یکی دیگر از منابع استخراج و تولید خرافه، معارف و حقایق توحیدی در ادبیات عرفانی و وحدت وجودی است که از کلام ائمه‌هدی و عارفان واصل برجای مانده است. هر چه که حقیقتی ناب‌تر و خالص‌تر و توحیدی‌تر باشد مسخ‌ش در وجود مشرکان و منافقان منجر به واژگونی شدیدتر و مهلک‌تر می‌شود. و لذا در پیروان فرقه‌های درویشی شاهد اشد این مسخ‌ها و جنون‌ها و هلاکت‌ها هستیم که با این نوع معارف پلیدترین سوءاستفاده‌ها را مرتکب می‌شوند. گاه در میان این جماعت شاهد ظهور شیاطین انسی هستیم که کوس انالحق می‌زنند و خود را قطب عالم امکان می‌خوانند و بنده برخی از این موجودات را از نزدیک دیده‌ام. اینان اولیای شیطان در وادی طریقت هستند.

۵۵- آثار ابن عربی یکی از مهمترین منابع تولید خرافات عرفانی و شیاطین انسی هستند که در عصر ما کسی چون خمینی یکی از این شیاطین است. ولایت مطلقه فقیه معروف‌ترین خرافه عرفانی عصر در کشور ماست که خمینی بانی آن بوده است که ملتی را به ورطه سقوط کشانیده است ملتی که در طول تاریخ اسیر شرک و خرافه بوده در آخرالزمان به قیامت خود رسیده و ماهیت خود را به عیان در مقابل دیدگانش نظاره می‌کند.

۵۶- قیامت آخرالزمان از وجه بلایا و فتنه‌ها و مفاسد بشر، چیزی جز قیامت شرک و نفاق و خرافات بشر نیست خرافات مذهبی، علمی، فنی، سیاسی، ایدئولوژیکی، فلسفی و امثالهم! آخرالزمان و قیامت همه فریب‌های بشری در قلمرو علم و دین و فلسفه و سیاست و ایدئولوژی‌های آرمان‌شهری و غیره! هر پندار و کرداری که وعده‌هایش دروغ از آب درآید خرافه است.

۵۷- اکراه و اجبار و ریای در دین به هر بهانه و توجیهی که باشد اساس شرک و نفاق و خرافه و هلاکت و قلمرو ظهور شیطان و طاغوت و دجال است همان‌طور که در آیه‌الکرسی می‌خوانیم. مذهب ضد مذهب مولود این اکراه است. و در عصر ما کامل‌ترین مظهر این مذهب ضد مذهب و طاغوت و دجال همانا حکومت جمهوری اسلامی ایران است.

۵۸- دین خدا، راه و رسم آزادی روح و فلاح و حرّیت جان انسان است و لذا با اکراه و اجبار هیچ سنجیتی ندارد بلکه کاملاً در تضاد با آن است. امام صادق<sup>(ع)</sup>، کاملان در دین خدا را احرار نامیده است که به کمال آزادگی در جهان نائل آمده‌اند که یک پا بر زمین دارند و پای دگر در آسمان‌ها! آنکه دین را تبدیل به جباریت کند خلیفه ابلیس بر زمین است.

۵۹- خاتمیت پیامبر اسلام در نخستین معنایش غیرقابل تقلید بودن کردار ایشان است. متأسفانه بسیاری اطاعت از رسول را که در قرآن مکرراً ذکر شده را مصداق تقلید از کردار و آداب و سنن رسول می‌دانند. در حالی که منظور اطاعت از رسولان زنده است که همواره بر روی زمین هستند چه رسولان نبوی و صاحب وحی و چه رسولان معرفت یا رسولان هدایت و عدالت و قسط و رحمت! این امر مشتبه سرچشمه بزرگترین تحریف و مسخ در دین خدا بوده است و مظالم و مفاسد عظیمی پدید آورده است.



۶۰- آدم خوب نمی‌تواند لامذهب و بی‌خدا باشد. ترس از خدا نیست که آدمی را خوب می‌کند بلکه محبت به اوست که دل را لطیف و عاشق خلقتش می‌سازد. ترس از خدا در حقیقت امرش نیز حاصل محبت او و ترس از دست دادن این محبت است و نه ترس از عذابش. چرا که برای مؤمن عذابی بدتر از فقدان محبتش نیست. زیرا دل در این فقدان، سنگ می‌شود. دینی که حاصل این محبت نباشد به خرافه و شرک و مکر دچار می‌شود. مؤمن حقیقی، محب خداست و در حریم حب اوست که احساس امنیت می‌کند و مؤمن می‌شود یعنی ایمن شده!

۶۱- آدم خوب یعنی آدم خیرخواه دیگران و کسی که از عزت و سلامت و رفاه دیگران لذت ببرد نه اینکه زجر بکشد و بسوزد. چنین آدمی جز مؤمن نمی‌تواند باشد و کسی که درباره عزت و سلامت و رفاه دیگران بخیل است بی‌شک دلش کافر است هرچند که بانماز باشد. آدم مذهبی، انسانی خیرخواه و محب خلق است و نه کسی که برای مردم جانماز آب بکشد و دام بگسترد. بخیل بانماز عنصری از مذهب ضد مذهب و مهره‌ای در دست شیطان است که بواسطه نمازش به او حق هر ستم و تجاوزی را می‌دهد و اینست معنای: وای بر نمازگزاران ریائی! زمین را این نمازگزاران ریائی به فساد کشیده و ذریه شیطانند! نماز اینان تقدیس بخل و فساد و ظلمشان است در نزد شیطان! به یادآوریم که ابلیس نخستین جانماز آبکش اعظم است که با جانمازش به جنگ با خدا برخاسته است که چرا در آدم روح دمیده و او را خلیفه خود ساخته است. و در هر عصر و هر قومی فقط یک چنین انسان صاحب روح وجود دارد که میزان کفر و ایمان برای خلق است. آنانکه او را تسبیح و تصدیق و سجده می‌کنند ملکوتی می‌شوند و در غیر این صورت شیطانی و جهنمی می‌گردند و دچار آتش بخل می‌شوند و در این آتش می‌سوزند. آتش بخل، اصل دوزخ در جان منکران انسان صاحب روح است.

۶۲- نخستین کاشفان مذهب ضد مذهب و ملایان رسمی مذاهب به‌عنوان مظاهر شیطان، عرفای اسلامی همچون ابن عربی بوده‌اند. ولی در عصر ما این دکتر شریعتی بود که به زبان عصر ما این فضای کهن را به روز کرد که وجهی از انقلابی شد که او برپا نمود و قلوب را زیر و رو ساخت و از قائمان دوران ما گردید که این قیامتش در این بنده ادامه یافت و کامل گردید.

۶۳- مذهب ضد مذهب، دشمن روح انسان و انسان صاحب روح است و لذا شکنجه‌گر مؤمنان است. زندان‌های اموی و عباسی و صفوی و لایت فقیه متخصص چنین شکنجه‌هایی بوده‌اند شکنجه روح!

۶۴- از حلاج تا ابن عربی و تا شریعتی و من، سیر قیام بر علیه مذهب ضد مذهب و دجالیت شیعی است که مهلک‌ترین و شیطانی‌ترین و شقی‌ترین و لطیف‌ترین دجالیت در تاریخ مذاهب ابراهیمی است که غایت این قیام و قیامت در عصر ما رخ نموده است و آن رسوائی ذات این دجالیت در نظام ولایت مطلقه فقیه است. و من تنها کسی هستم که دجالیت خمینی و حکومتش را با معارف قرآنی و امامیه به اثبات رسانده‌ام.

۶۵- همان طور که در آیه‌الکرسی می‌خوانیم بغی و ضلالت و طاغوت حاصل اکراه و ریا و مکر در دین است و فقه روحانیت شیعه تماماً بر این اکراه و ریا و جبر استوار است و لذا فقه‌های شیعه در طول تاریخ حامیان پنهان و آشکار حکومت‌های جبار و طاغوتی به نام حکومت‌های اسلامی بوده‌اند یعنی ملایان رسمی شیعه در حقیقت ملایان طاغوت و سامری‌های جهان اسلام بوده‌اند که ایرانیان را تسلیم حکومت‌های جبار ساخته‌اند و بیهوده نیست که اکثر بانیان این فقاہت طاغوتی نیز ایرانی‌الاصل بودند از شیخ طوسی و صدوق و مفید و خواجه نصیر و مجلسی و طبرسی و کاشف‌الغطا و تا به امروز که رسالتی جز عرب‌سازی ایرانیان نداشته‌اند. و باید درک کرد که تحریف و تبدیل زبان یک قوم، اصل و اساس تحریف ایمان هر قومی است زیرا زبان مادری اساس هدایت و ایمان بشر است. و خرافه ذاتاً محصول تحریف و تبدیل زبان فارسی به عربی است. وقتی قومی زبان خدا و رسولش را فهم نکند دچار وهم و خرافه و جنون می‌شود و لذا ایرانیان تبدیل به خرافی‌ترین اقوام در جهان اسلام شده‌اند. و لذا ملایان شیعه تبدیل به مترجمین بین خدا و خلق شده و در این شغل به دلالتی پرداخته و لذا مذهب شیعه در ایران تبدیل به شغل ملایان شده است و خرافه و جنون ایرانیان!

۶۶- مذهب تنها وادی تفسیر و معنای جاودانه زندگی انسان در عالم خاک است که عالم فساد و مرگ و نیستی است. آن‌انکه فکر می‌کنند بدون مذهب می‌توانند زندگی کنند براستی احمقند و از آدمیت ساقط شده‌اند. پس آنهایی که این معنای جاودانه را تبدیل به امور فانی دنیا می‌کنند دشمن انسان هستند.

۶۷- وقتی خداوند پیامبرانش را برای نجات و هدایت مردمان فرستاد ابلیس هم پیامبران شیطانی و غایب خود را به‌سوی بشر فرستاد تا مذهب خرافه و نفاق را پدید آورد که نبردی بر علیه دین خداست و ملایان مذاهب هم پیامبران ابلیس هستند و رسالتشان تباه‌سازی دین خداست و زائل نمودن عقل و ایمان بشری!

۶۸- پس از پیامبران نخستین کسانی که به تقلید از ایشان پرداخته و لباس آنها را بر تن کرده و آداب و رفتارشان را تقلید نموده و به زبان ایشان سخن نمودند ملایان بودند که در حقیقت دعوی جانشینی پیامبران را داشتند بی‌آنکه دارای نور و روحی از جانب خداوند باشند. این ملایان تتاتر و نمایش پیامبری به راه انداختند و مردم را به خود خواندند و از رحمت خدا مأیوس نموده و به بندگی و سجده خود واداشتند. دست‌بوسی به‌معنای سجده بر ملایان شرط اول ورود به دستگاه آنهاست.

۶۹- ظهور هر پیامبر مرسل به‌مثابه ظهور مرتبه‌ای برتر از آدمیت است که بواسطه نزول روحی از ارواح هفتگانه الهی از آسمان هفتگانه بر زمین فرود می‌آید و کل اهالی زمین را فرا می‌گیرد. پس با مرگ هر پیامبری آن روح در میان خلق جاری و ساریست که مؤمنان و اهل تقوا را هدایت می‌کند ولی ملایان هر مذهبی بزرگترین مانع و دشمن این ارواح هستند تا مردم را از آن ارواح الهی غافل و محروم سازند و به‌سوی ابلیس بخوانند آن‌هم تحت عنوان دین خالص که ابلیس دعویش نمود تا آدمیت را انکار کند. و لذا ملایان، دشمنان آدمیت الهی در جهان هستند.

۷۰- همان طور که ابلیس در لباس عبودیت به جدال و انکار با پروردگارش برخاست و آدم را طرد نمود ملایان هم مردمان را به پرستش خدای عدمی و ایده خدا دعوت نمودند تا مردم را از روحی که بر آنان نازل شده بود غافل و بیگانه سازند بواسطه پرستش آداب و فنون عبادی که عرصه ظهور شیطان و خرافه در مردم است: دعاپرستی به جای خداپرستی! آن هم دعاهائی به زبان غیر امّی که به صورت ادوار و خرافات و طلسم درآمد و مذهب اصالت نفهمی و حماقت گشت و این حماقت پرستی مترادف با قداست شد. و این ذات هر خرافه ای است. و بدین گونه سجده بر آدم تبدیل شد به سجده بر ابلیس!

۷۱- همان طور که در قرآن کریم ذکر شده در عصر خاتمیت و غیبت، رسول و امام مبین مقیم در قلوب مؤمنان است و از درون هدایتشان می کنید به روح القدس که روح رسالت و امامت است و روح هفتم و آخرین و کامل ترین روح حق! و لذا هر مؤمنی در کمال هدایت خود پس از درک و دریافت ارواح طیبه مرسلین از آدم تا خاتم به دیدار با امام زمان نائل شده و موفق به لقای وجه رب می گردد. و کسی که به این مقام رسید قائمی از قائمان امام زمان است یعنی یکی از یاران سیصد و سیزده گانه امام عصر است که صاحب زمان می باشد و آخرالزمان را به قیامت ملحق می سازد. و لذا شقی ترین دشمنان امام زمان و قائمانش همین ملایان شیطانی می باشند که همه عارفان ما بر این امر تأکید نموده اند و روایتی از رسول خاتم و ائمه هدی هم بر این امر اشاره دارد که در صف مقدم دشمنی با این ظهور ملایان بنی فاطمه یعنی سادات قرار دارند.

۷۲- امروزه در هزاره سوم هنوز بخش کثیری از مردم جهان و در شهرهای پیشرفته و صنعتی حداقل آداب و راه و رسم درست خوردن و درست خوابیدن و جماع کردن و تفریح کردن را نمی دانند و فاقد حداقل بهداشت جسمی و روانی و عاطفی هستند و حداقل آداب معاشرت را نمی شناسند و برآستی دارای کیفیت زندگی پست تر از حیوانات می باشند. و این مسئله هیچ ربطی به طبقه خاص اقتصادی ندارد و یک معضله فرهنگی و تربیتی در همه طبقات و جوامع بشری است. این به معنای حیات دوره جاهلیت و ماقبل از احیای فطرت دینی است. بنابراین هرگز نمی توان گفت که بشر مدرن از آداب و حقوق مذهبی و اخلاق دینی بی نیاز شده است. این عقب ماندگی تاریخی حتی در قلب کشورهای اروپائی و آمریکا هم به وفور دیده می شود که بیش از نیمی از زوجها حداقل آداب و اخلاق معاشرت و تعامل زناشوئی را نمی دانند. تربیت و تعالیم مذهبی حامل این حداقل های حیات و روابط و عواطف انسانی است که در عصر مدرن به دلیل مذهب زدائی و فرار از دین این حداقل های حیاتی هم دچار بحران و خسران عظیم شده است.

۷۳- بسیاری امروزه می پندارند که کار مذهب اینست که برای ما معجزه کند. حال آنکه کار مذهب این نیست که برای ما معجزه کند بلکه ما را معجزه گر سازد یعنی مؤمنانش را صاحب کرامات و مکاشفات خارق العاده نماید و از اسارت زنجیرهای علیت برهاند. و ایمان به خداست که مؤمن را معجزه گر می سازد و صاحب کرامت و شجاعتی خارق العاده و گشایش هائی خطیر و کبیر!

۷۴- آدمی به میزانی که از خود نفسانی خویشتن می‌گذرد و تقوا پیشه می‌سازد به فردانیت ذاتی و احدی و الهی و فطریش نزدیکتر می‌شود و صاحب وجود گشته و قادر به تعامل و عاطفه و محبت با جهان و جهانیان می‌شود. و لذا خداوند در کتابش خطاب به اهل ایمان می‌فرماید که تا می‌توانید تقوا پیشه کنید. و این بدان معناست که تقوا را حد و غایتی نیست و این جهاد اکبر یعنی نبرد با منیت خویش است. و آدمی به میزانی که بی‌تقوا و خودپرست است بنده غرایز حیوانی و شهوانی خود شده و از تعامل و تعاون و دوستی با دیگران گریزان می‌گردد و طبعی خری و خوکی و خرسی می‌یابد که با احدی قادر به همزیستی و رابطه نیست. چنین انسانی نهایتاً بنده شکم و زیرشکم است و در نژادپرستی عورتی تباه می‌شود تا آنجا که حتی خانواده‌اش تار و مار می‌شود و او تک و تنها چون خر و خرسی به حیات غریزش ادامه می‌دهد و در آن دیوانه می‌شود.

۷۵- انسان به میزانی که از خود می‌پرهیزد به خود الهی می‌رسد. این دیالکتیک تقواست که گوهرهٔ دین خداست و هر که این دیالکتیک را فهم نکند در دین دچار تردید و انحراف و بن بست می‌گردد و عاقبت کافر می‌شود. یعنی ضد دین و نه بی‌دینی!

۷۶- همه ارزش‌ها و مفاهیم اخلاقی و مدنی و بلکه مبانی حقوق بشر نیز برآمده از تجربه حیات دینی بشر در طول تاریخ است لاغیر! پس آنکه می‌پندارد بدون دین و بلکه در ضدیت با دین می‌تواند دارای اخلاق انسانی و مدنی باشد یا جاهل است یا حقه‌باز! حقوق بشری هم که از مبانی دینی خود تهی شده باشد ابزاری در خدمت تقدیس تباهی‌های بشر است به مانند حق همجنس‌گرایی!

۷۷- بنده به تحقیق دانسته‌ام که همه کسانی که از اهالی رمالی و جن‌گیری و دخیل بستن به امامزاده‌ها و طلسم و امثالهم هستند کسانی بوده‌اند که اصل دین را خرافه و دروغ و فریب می‌خواندند. هر که در این باب تأمل و تحقیق کند به این حقیقت نائل می‌آید.

۷۸- کسی دین را دروغ و فریب نمی‌داند الا اینکه در انواع مفاسد غرق است. پس این انکارش نسبت به دین خدا به مثابه تقدیس فساد خویشتن است.

۷۹- و آنکه امروزه موجودیت و ماهیت و عملکرد جمهوری اسلامی ایران را سندی بر انکار و تکذیب اسلام و دین خدا نموده‌اند خود به مراتب پلیدتر از دولت مردان جمهوری اسلامی ایران هستند و برخی از اینها زمانی خود از کارگردانان این نظام بوده و در آن تباه و نابود گشته‌اند. اینها به جای آنکه این نظام را از اسلام و دین جدا سازند و مرتد بودن نظام را که آشکار است تبیین نمایند اسلام را رد می‌کنند. اینان آگاهانه شیطنت می‌کنند و علیرغم مخالفتی که با این نظام به نمایش می‌گذارند حامی آن هستند و خمینی دجال را پیروی می‌کنند که گفت برای حفظ نظام، اسلام را هم کنار می‌گذاریم. زیرا اسلامیت نظام با موجودیتش در تضادی آشکار قرار گرفته بود چرا که از همان آغاز هم اسلام برای

خمینی فقط ابزاری برای رسیدن به حکومت بود. و این مکتب هر دجالی است. و جمهوری اسلامی ایران ظهور دجالیت شعیه در آخرالزمان است که تا درک نشود رهائی از آن ممکن نیست حتی پس از فروپاشی آن!

۸۰- آن به اصطلاح روشنفکران و نواندیشان دینی که علم را همان علوم بغی و تجزیه و تحلیلی و عقل را نیز همان فلسفه‌های یونانی و آزادی و عدالت را لیبرالیزم و دموکراسی قلابی غرب و حق را هم حقوق بشر آمریکائی می‌دانند در نزد خود نه دارای تفکری هستند و نه حامل روحی از دین می‌باشند. اینان از دین به‌عنوان ابزاری برای سلطه و فریب مردم استفاده می‌کنند یعنی امثال مطهری و سروش و بازرگان‌ها! و بیهوده هم نیست که همه‌شان عاقبت به انکار دین می‌رسند و همچون بازرگان در آخر عمرش به این نتیجه می‌رسند که دین فقط به کار آخرت و حیات پس از مرگ می‌آید. این همان مذهب ابلیس و ایده خداپرستی عدمی است که بزرگترین خصم مذهب امامیه می‌باشد. در نظر این جماعت هر آنچه که از تمدن مدرن برآمده عین دین خداست. و لذا اینها در تفاسیر خود از قرآن فقط به جستجوی فرمول‌های علمی و فنی و فلسفی و دموکراتیک و حقوق بشری غرب هستند. گوئی که قرآن در تمدن مدرن غربی به تمام و کمال رخ نموده و ظهور کرده است. اینان از خود غربیان هم غربی‌ترند یعنی ظلمت زده‌تر و تکنولوژی‌پرست‌تر! این جماعت تقدیس‌کنندگان طاغوت و علوم ابلیسی هستند. مذهب اینها طاغوت‌پرستی و ابلیس‌پرستی است. این ابلیسی‌ترین خرافه عصر جدید در آخرالزمان است.

۸۱- عاقبت بازی و مکر با دین خدا که سراسر رحمت اوست اشد نفاقی عذاب‌آور است که این مکاران را وادار به کفر می‌کند تا از عذابشان بکاهد و عاقبت این کفر اجباری هم جنون و هلاکت است. این عاقبت خرافه است به‌عنوان بازی و مکر با دین خدا!

۸۲- بازی و مکر با دین خدا در سطحی پائین‌تر و ناخودآگاه در مؤمنان نیز وجود دارد که با بلاها زدوده می‌شود. این بازی و مکر عدم و عدمیان است با وجود و صاحبان وجود که مرسلین و امامان هستند. پس این بازی و مکر دارای ذاتی جاهلانه است که آدمی، وجود را نمی‌شناسد و سعی می‌کند که عدمیت را لباس وجود بپوشاند. کافر، عدم‌پرست است. و کفر هم عدم‌پرستی جاهلانه!

۸۳- باز هم متذکر می‌شویم که اصل و اساس و جوهره ابلیسیت در دین اکراه و جبر در دین است. و لذا در طول تاریخ هم شاهد بوده‌ایم که جبارترین و شقی‌ترین حکومت‌ها، حکومت‌های دینی بوده‌اند از حکومت قرون وسطائی کلیسا در اروپا تا حکومت امویان و عباسیان و صفویان و بالاخره حکومت ولایت فقیه که شقی‌ترین و جبارترین حکومت دینی در تاریخ جهان است که خمینی هم در رأس این جباریت و شقاوت و استبداد قرار دارد که از هیتلر و نرون و تیمور لنگ هم مستبدتر است و لذا ما او را ظهور تمام و کمال ابلیس در آخرالزمان می‌دانیم.

۸۴- فقط در فقه روحانیت شیعه است که فقها می‌توانند و بلکه شرعاً واجب است که برای حفظ قدرت و سلطه خود دست به هر جرم و جنایت و خلاف شرع و اخلاقی بزنند. و این آشکار ماکیاولیسم است که در فقاہت شیعه رسماً و علناً دارای اصول و فروعی است مثل اصل تقیه و توریه! تا آنجا که برای حفظ قدرت می‌توان اصول دین را انکار نمود و زیرپا نهاد! ماکیاولیزم فقط در امر فقاہت روحانیت شیعه است که رسماً تدوین شده است که غایتش در فقه ولایت مطلقه فقیه رخ نموده است که غایت ماکیاولیسم است یعنی کمال ظهور ابلیس!

۸۵- در فقاہت روحانیت شیعه و بخصوص در فقه ولایت مطلقه فقیه، اسلام فقط وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت است و پس از آن دیگر نیازی به آن نیست. این معنا در کلام خمینی آشکار حضور دارد و لذا خطاب به روحانیت حاکم می‌گوید: وای به روزی که مردم از نیات و ذات ما باخبر شوند که در آن روز هیچ چیزی از ما در تاریخ باقی نمی‌ماند! این عین اخطار ابلیس به پیروان خویش است. آیا خمینی ابلیس نیست! به خدا که ظهور ابلیس در صورت بشر است! ابلیس انسی!

۸۶- فقط حدود یک درصد از آیات قرآن درباره احکام است که آنها هم همان آیات مشابه هستند که عصری و قومی و فرهنگی و متغیرند و مابقی آیات حکمت و معرفت و علم را تعلیم می‌دهند و تقوا را در مراتب علم! و ملایان عباسی شیعه فقط این آیات یک‌صد درصدی و متشابه را گرفته و مابقی را کنار گذاشته‌اند: «آنان که در دل‌هایشان مرض است آیات متشابه را تأویل می‌کنند و محک‌های را وامی‌نهند!» قرآن کریم-

۸۷- آیات مربوط به احکام عملی را به این دلیل متشابه نامیده است (قرآن کریم) که این احکام شبیه عرف و سنت فرهنگی و قومی هر جامعه است. و لذا همه احکام شرع تکمیل یا اصلاح شده همان احکام عرفی حاکم بر جامعه اعراب جاهلی است همچون آداب و حقوق و مراسم مربوط به حج، ازدواج، قصاص، جنگ، برده‌داری، تجارت و امثالهم! و لذا این احکام در هر عصر و هر قومی می‌تواند متفاوت باشد در شباهتی با اصل معنای قرآنی آن احکام!

۸۸- فرق خرافه از حقیقت همان فرق عدم از وجود است فرق بین آنچه که نیست و آنچه که هست! پس گوه‌ره این تشخیص همان فهم انسان است از هستی و نیستی! در فهم یکی خداوند خالق و عالم غیب و ملائک و اجنه و شیاطین و بهشت و دوزخ و قیامت حقیقت دارد و هست و در فهم دیگری اینها موجود نیستند. آیا آن ذهنی که عالم غیب و ماورای طبیعت را در نمی‌یابد خرافی است یا کسی که درمی‌یابد؟ پس هر کسی می‌تواند مخالفان باورهای خود را خرافی بخواند. امروزه خرافه بیشتر یک فحش است به مخالفان عقیدتی و کسانی که باورهایشان را باور نداریم.

۸۹- پس خرافه مترادف توهم است و القاعات جنی و شیطانی و خناسی که سراسر خلاف واقع است و نیز خلاف حق! و با این همه یک آدم خرافاتی کل زندگیش را با همین توهماتش تدبیر و فهم می‌کند و لذا دائماً در حال جنون و فروپاشی عقل و اراده است و حتی زندگی دنیوی بی‌سر و سامان و لجام گسیخته است. آدم‌های وسواسی و بدبین که همه مشکلات خود را از دیگران می‌دانند بخصوص کسانی که به آنها توجه و محبتی دارند و اتفاقاً کسانی را که از آنها نفرت

دارند به دوستی برمی‌گزینند. پس به لحاظ موازین دینی، یک آدم خرافی یک کافر است و کذاب! و لذا زبان به سخن نمی‌گشایند الا به دروغ و انکار واقعیت! چون با آنها نیکی کنی تو را دشمن می‌دارند و تهمت می‌زنند و چون بدی کنی آنگاه با تو دوست هستند! و این تعریف یک موجود رذل و ضدارزش است. و این عین شیطان‌زدگی است که نتیجه دشمنی با خدا و رسول و دین اوست. حکومت‌های خرافی نیز همین‌گونه‌اند!

۹۰- وقتی گروه یا قوم و ملتی را دیدی که تحت سلطه ستم و شقاوت حاکمی جان می‌کند و هیچ تلاشی برای نجات خود به عمل نمی‌آورد بدان که با مردمی شقی‌تر و خرافی‌تر و شیطان‌زده‌تر از حاکمانش سر و کار داری که عاشق اشقیاء هستند.

۹۱- هرگاه افراد یا جماعتی را در وضعی فلاکت‌بار و لاعلاج یافتی بدان که از همین گروه کافر خرافی هستند که بدبختی خود را هم به دیگران نسبت می‌دهند و حتی به خدا! آیا براستی چند درصد مردم جهان این‌گونه‌اند. قرآن کریم به ما تعلیم می‌دهد که همه مردمانی که علت بدبختی و گمراهی خود را دیگران می‌دانند دروغگو هستند و بلکه عمداً و آگاهانه دروغ می‌گویند! این یکی از شاه‌کلیدهای روانشناسی و جامعه‌شناسی در کتاب خداست که بنده در همه عمرم به راستی این اصل ایمان آورده‌ام که هر کسی خود علت و عامل خوشبختی و بدبختی خویش است. باور به این اصل از ارکان ایمان دینی است. آیا براستی چند درصد از مردم متدین به این اصل باور دارند؟

۹۲- وقتی کسی بارها نشانه‌ها و حجت‌هایی از حقانیت دین خدا را دریافت و فهمید ولی انکار نمود در حقیقت عقل و وجدان خود را انکار و وارونه کرده است و این علت پیدایش توهم و خرافه در بشر است که عارضه روانی کفر می‌باشد: «آنکه هدایت را فهمیدند و سپس عمداً عقل خود را تحریف کردند شیطان هم امر را بر آنها مشتبه کرده و بدین‌گونه واژگون می‌شوند!» قرآن- این تعریف کفر پس از فهم حقیقت است که موجب واژگونی عقل و شیطان‌زدگی می‌شود یعنی خرافه! بدان که همه مردمان بدبخت و مفلوک روی زمین از این کافرانند و هیچ‌کس نمی‌تواند نجاتشان دهد! بنده عمری با این جماعت سر و کار داشته‌ام و آنها را لاعلاج‌ترین بدبخت‌های جهان یافته‌ام که اصراری حیرت‌آور در بدبختی خود دارند و بلکه این بدبختی را تقدیس هم می‌کنند. من حضور شیطان را در وجود این جماعت آشکارا دیده‌ام. کسانی که توجه و محبت و خدمت تو درباره آنها جهت نجاتشان جز بر عداوتشان نسبت به تو نمی‌افزاید و بر بدبختی‌شان! اگر این جماعت را دشمن خودشان می‌یابی به این دلیل است که در تسخیر شیطان هستند و شیطان دشمن انسان است. (قرآن)- «شیطان به امر خدا به سراغ هر متکبر تهمت‌زنی می‌رود و او را رسوا می‌سازد. و شیطان دشمن قسم‌خورده انسان است.» قرآن-

۹۳- انسان نمی‌تواند حقیقتی را آگاهانه انکار کند الا اینکه عقل خود را انکار نماید. و این اساس توهم و خرافه و شیطان‌زدگی است. این است شیوه پیدایش کفر در بشر!

۹۴- چرا هدایت الی الله این قدر تلخ و سخت است که انسان مجبور می شود برای انکارش، عقل و وجدان خودش را انکار کند تا دیگر آن را نبیند و فراموش کند؟ تلخی راه هدایت و راه حق از تنها شدن در این راه است زیرا اکثر اعضای خانواده و جامعه منکران حق هستند و با حق مکر و بازی می کنند.

۹۵- راه ایمان و هدایت راه تنهائی و تفرید و تجرید نفس است در مراتب تا دیدار با آن یگانه احد و واحد و مطلق! گوهره هدایت و محور حرکت به سوی حق همانا سلسله مراتب تنهائی نفس است و تلخی هدایت هم جز از این امر نیست که اکثر مردمان از آن گریزانند!

۹۶- تفرید و تجرید و توحید یک واقعه و مقامی روحانی و باطنی است و هیچ ربطی به معنای انزوا و طرد خلائق ندارد و علی بهترین تعریف را عرضه کرده که: در میان باش و تنها باش! ولی کسی که از این تنهائی درونی می هراسد و می گریزد و لاجرم هدایت و حقیقت را در خود انکار می کند و عقلش را تباه می سازد عاقبت دچار انزوا و طرد و نفرت در میان مردم می شود به رسوائی و ذلت و علیرغم میلش! کسی که نمی خواهد موحد شود مطرود می شود.

۹۷- و اما چگونه شیطان این انکار حقیقت و تحریف و واژگونی عقل و وجدان را در بشر، زیباسازی و تقدیس می کند و ذلت و فلاکتش را توجیه می سازد؟ با ایده ایثار!! همه آدم های کافر فلک زده و ذلیل دعوی و احساس ایثار دارند در قبال عالم و آدم! آری از وجدان و عقل و ایمان خود ایثار کرده اند و سلامت و عزت نفس خود را فدای شیطان کرده اند. ایده ایثار ابلیسی ترین ایده در نزد کافران است و لذا از عالم و آدم طلبکارند و از همه منزجر از فرط بخل و دنیاپرستی ای که داغش به دلشان مانده است. زیرا کسی که هدایت حق را دید و فهمید و باز انکار نمود در حقیقت دین و وجدانش را به دنیا فروخته است ولی به قول الهی دنیا و آخرت هر دو باخته است. زیرا همه کسانی که غرق در دنیا و رفاه و خوشبختی جانوری هستند و از همه دل می برند و به همه فخر می فروشند هنوز محبت حق و نور هدایت را ندیده و در دوره جاهلیت و نسیان وجدان به سر می برند. دنیا برای کسی که هدایت را دیده و انکار کرده زهر و زجر می شود تا آنجا که حتی نسبت به عزت دنیوی خود هم بخیل می شود و این بخل به خویشتن بزرگترین عذاب چنین کسانی است. زیرا اصل بخلشان نسبت به سعادت دنیا و آخرتشان بوده که انکارش کرده اند یعنی دین خدا و راه هدایتی که دیده اند ولی باز به جاهلیت نژادی خود بازگشته اند از ترس تنها شدن! «آنانکه هدایت حق را دیدند و سپس روی به گذشته کردند گمراه شدند و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه نمود.» قرآن- و این امر مشتبه شیطانی در نفس ایشان همان ایده ایثار است که بخلشان را نسبت به خود از نگاهشان مخفی می دارد. ایده ایثار بزرگترین واژگونسالاری در نزد کافران و بخیلان است: «آنانکه بخل می ورزند بخلشان نسبت به خودشان بسیار بزرگتر است.» قرآن- یعنی کسی که چشم دیدن عزت و سعادت و هدایت خود را ندارد خود را ایثارگر می پندارد ولی معلوم نیست که چه چیزی را برای چه کسانی ایثار کرده است. و لذا از همه خاندانش طلبکار و متنفر است زیرا با خود می گوید که: «من دین و وجدانم را زیرپا گذاشتم تا خانواده ام را تنها نگذارم و لذا با جهل خانواده ام مانندم پس چرا خانواده ام این ایثار مرا درک نمی کند و مرا نمی پرستد!» حقیقت اینست که چنین کسانی حتی در نگاه خانواده خود هم منفور می شوند و خانواده هم آنها را خائن می داند.



۹۸- در فطرت و قاموس خلقت انسان هیچ کس حق ندارد از خدا و دین و وجدانش بگذرد تا خاندانش را از خود راضی سازد و هرکسی هم که چنین کند عاقبت منفور خاندانش می شود زیرا هر کسی که نوری از حقیقت و هدایت را یافت دارای نوری از رحمت خدا در میان خاندان خود می شود و مایه امید و تسلائی آنهاست و لذا هرگز هیچ خانواده ای از چنین خیانتی لذت نمی برد هر چند که به ظاهر ابراز خوشنودی کند ولی قلباً از این خیانت منزجر می شود و این امری فطری است زیرا هر بشری هر چند جاهل و کافر هم فطرتاً بر حقانیت دین شهادت می دهد و قلباً به آن شوق دارد: «با اینکه قلباً ایمان آورده بودند انکار کردند!» قرآن -

۹۹- پس دانستیم که سرّ کفر خودآگاهانه بشری، هراسش از تنهائی است و طردشدگیش از خاندان و سپس جامعه! زیرا به محض تابش نور ایمان و هدایت بر دل آدمی، دل احساس تنهائی می کند و از این احساس تنهائی گوئی که بوی مرگ و نیستی می آید. و لذا می فرماید: اکثر کسانی که ایمان آورده اند مشرک می شوند! یعنی با جهل و کفر حاکم بر خاندان و جامعه، تعامل و تشریک مساعی می کنند تا از دستشان ندهند و یک دفعه تنها و بی کس نشوند. حال آنکه راه دین که راه وجود یافتن است سراسر راه سلسله مراتب تفرید و تجرید و توحید نفس است که مطلق این مقام وجودی از آن خداوند است که احد و صمد و واحد قهار می باشد زیرا نور وجود است. و لذا مراتب توحید، مراتب تنهائی باطنی است و نور این تنهائی همانا حضور خدا در دل مؤمن است همان طور که مؤمن از اسمای الهی است. پس ترس از تنهائی همچون ترس از نابودی، همان ترس از خداست و گریز از او و پناه بردن به نژاد و شجره ابلیس! یعنی تنهائی گریزی عین خداگریزی است و وجودگریزی! و این دال بر واژگون پنداری انسان درباره وجود و عدم است که وجود را عدم و عدم را وجود می پندارد. از این روست که در قرآن کریم همه کسانی که از ایمان روی برمی گردانند دچار واژگونی می شوند که این واژگونی به لحاظ فیزیکی همان مسخ در حیوانیت و چهارپایان است که همه واژگونه راه می روند: «و اکثرشان جانورند و بلکه پست تر از آن!» قرآن -

۱۰۰- و این اراده به واژگونسازی و واژگونسالاری عقل و اراده و ارزش ها همان قلمرو پیدایش انواع خرافات است در لباس توجیهات علمی، فنی، فرهنگی، اقتصادی، عاطفی و سنت پرستی و باستان گرایی و تاریخ محوری مفاهیم و تجددگرایی و مدرنیته و آزادی! هر معنا و ایده ای که بر جای خدا و جاودانگی روح و حرّیت و عزّت نفس بنشیند یک خرافه و عدم پرستی و واژگونسالاری است.

۱۰۱- پناه بردن به واکسن ها و بیمه ها جهت مصون ماندن از امراض و فقر همان قدر خرافه است که پناه بردن به دعاها و اوراد جهت چنین مصونیت هائی! این دو روش مدرن و سنتی در جنگ با خدا و گریز از تنهائی و نور وجود است و واژگونسازی ارزش های فطری و شرک در دین! زیرا آدمی در فقر و بیماری هایش بیش از هر زمانی احساس تنهائی می کند و باطناً به سرچشمه احدیت و واحدیت جان یعنی حق تعالی نزدیک تر می گردد و وجود می پذیرد. و حقیقت بیرونی دیگر اینست که نه واکسن ها و بیمه ها و نه اوراد و دعاها کمترین نقشی در مصونیت از فقر و بیماری و تنهائی ایفا نمی کنند. همان طور که ثروتمندان به مراتب شدیدتر از فقراء احساس تنهائی می کنند.

۱۰۲- خرافه همان شرک است که به قول الهی، محکوم به ابطال و رسوائی است. و هر چیزی که در آینده زندگی یک مؤمن برجای خدا بنشیند خرافه و شرک است چرا که آینده یک مؤمن جز خداوند نیست که به‌سوی می‌آید و او نیز به‌سوی خدایش می‌رود. و هر ایده و پدیده و فوت و فن مادی و معنوی که بر جای خدا و رحمت او بنشیند شرک و خرافه و باطل است چه علمی و فنی باشد یا مذهبی و فلسفی!

۱۰۳- تنهایی که محوری‌ترین بحران روحی انسان آخرالزمان است یا با حضور خداوند در دل و جان آدمی جبران می‌شود و یا او را با شیطان محصور می‌کند و مجنون می‌سازد. امروزه در هر خانه و خاندانی لااقل یک فرد مجنون و شیطان‌زده زندگی می‌کند که همه اهالی خانه با او درگیرند.

۱۰۴- حق و حقیقت و وجود و موجودی جز خداوند عالمیان نیست و لذا جز او و هر آنچه از او و به‌سوی اوست مابقی امور همه خرافه و جهل و باطل است چه علمی و اقتصادی باشد یا مذهبی و فلسفی و فرهنگی! این میزان در عصر کرونا بیش از هر زمانی آشکار شده است.

۱۰۵- برخی خرافه را تماماً از مذهب می‌دانند و لذا تنها راه رهایی از خرافه را رهایی از مذهب می‌پندارند. تاریخ خرافات و جادوگری مقدم بر تاریخ مذهب توحیدی است. اگر آدمی صاحب روح ویژه انسانی و دارای این همه رنج در جهان نمی‌بود خرافاتی هم نمی‌شد. پس آیا بایستی از شر روح و اندیشه و رنج‌های معنوی رها شد؟ آیا بایستی از شر انسان بودن رها شد؟ این نوع راه حل‌ها ناشی از فهم وارونه مسئله است.

۱۰۶- خرافات در هر لباس و قالب و ایده و فلسفه و ضرب‌المثل و رسوم و فرهنگ و شعر و حتی فرمول‌های علمی - فنی امکان فعالیت دارد که خطرناک‌ترینش آنست که تبدیل به عرف و عادت می‌شود و فرهنگ نامیده می‌شود و تقدیس هم می‌شود و جز صاحبان خرد دیالکتیکی و دیالکتیک از خرافه مصون نیستند یعنی همان‌هایی که قرآن کریم ایشان را صاحبان بصیرت و صاحبان لب می‌خواند که به باطن و ذات امور نظر دارند و در هر چیزی «او» را جستجو می‌کنند و می‌یابند.

۱۰۷- هر باور کذبی یک خرافه است. پرستش پول و مال به‌عنوان راز سعادت بشری یک خرافه جهانی و کهن است که سرچشمه بسیاری دیگر از خرافات است که ربطی هم به مذهب و متافیزیک ندارد و ماده محض است که جهت رسیدن به آن دست به دامن مذهب و متافیزیک و رمالی و جن‌گیری می‌شوند. و مذهب ناشی از چنین باوری سراسر خرافه است. مذهبی که فوت و فن ثروتمندشدن و به‌کام رسیدن آنی و سریع است. یعنی پول‌پرستی یکی از محوری‌ترین و جهانی‌ترین عنصر ذاتی مذهب خرافه و خرافات مذهبی است. ملایان شرک هم به‌دلیل عدم ایمان و توکل به خداست که مذهب را وسیله کسب درآمد و معیشت می‌کنند. در واقع کفر مولد مذهب خرافی است و مذهب خرافی کفر در لباس دین است که

در جهان اسلام، آخوند و درویش دو کانون اصلی تولید مذهب خرافه هستند. در حقیقت دنیاپرستی و بولهوسی و مفت‌خوری و عیاشی زمینه اجتماعی مذهب خرافه است.

۱۰۸- قبلاً در سائر آثارم نشان داده‌ام که ادعای عشق و ایثار یکی از ابلیسی‌ترین لطیفه کفر و نفاق است که در عرف و فرهنگ عامه بشری ریشه دوانیده و بزرگترین حربه کفر بر علیه ایمان و قهارترین ابزار سلطه دروغ بر حقیقت است که اکثر مردمان را نیز با خود به همراه دارد و لذا خداوند به اهل ایمان امر نموده که هرگز از امیال و پندارهای اکثر مردمان پیروی نکنند که سراسر کذب و ریا می‌باشد و شقی‌ترین ستم‌ها تحت عنوان عشق و ایثار صورت می‌پذیرد در درون خانواده‌ها تا اعماق حکومت‌ها و رابطه حاکم و محکوم! مدعی عشق و ایثار، به خودش این حق را می‌دهد که دست به هر ظلمی بزند. این حربه ابلیسی در ماهیت جمهوری اسلامی ایران بر علیه مردم به‌وضوح دیده می‌شود. دعوی عشق و ایثار از لطائف خرافات عاطفی و عقیدتی است که عاشق در حق معشوق، والدین در حق فرزندان و حاکمان در حق زیردستان خود به کار می‌گیرند و مفتخرانه جنایت می‌کنند.

۱۰۹- آیا چند درصد ابزار عشق بر مبنای ارزش‌های اخلاقی و معنوی و روحی و حتی ارزش زیبایی‌شناسی جسمی پدید آمده است؟ آیا می‌توان حتی یک ابزار عشق معنوی را سراغ گرفت؟ اگر چنین می‌بود همه عشق‌ها به ندامت‌ها و نفرت‌ها و عداوت‌ها ختم نمی‌شدند. پس ابزار عشق که معمولاً با ایثارگری هم توأمان می‌شود یک توهّم واژگونه و ابلیسی است. یک فریب بزرگ و بلکه بزرگترین فریب زندگی هر بشری محسوب می‌شود که گاه تا آخر عمر هم عذابش تمامی ندارد. گوئی که عشق، نزول عذابی عظیم و یا یک بلا و امتحان عظیم و تمام عیار است که عموماً هم به خسران می‌انجامد و هیچ خیری از آن باقی نمی‌ماند! پس آیا عشق، بزرگترین خرافه بشری نیست خرافه‌ای ابلیسی و تمام وجودی! یک واژگونه عظیم روح در آتش!

۱۱۰- عشق، بزرگترین، جهانی‌ترین، مزمن‌ترین و مهلک‌ترین خرافه‌ای است که باعث سقوط آدم و حوا از بهشت نیز گشته است که کتاب‌های آسمانی هم آن‌را گزارش کرده‌اند که بانی آن در آدمی هم ابلیس است که دشمن قسم‌خورده آدمیت و مقام الهی آدم است. این خرافه‌ای است که کافر و مؤمن، فقیر و غنی، زن و مرد و پیر و جوان از آن رهائی ندارند با اینکه به‌لحاظ تجربه تاریخی و جهانی بر دروغ بودنش واقفند!

۱۱۱- و اما ذات همه خرافات که مخدرترین آنهاست ایده‌ی خدای آسمانی و فوق جهانی است که در جهان حیات و هستی مطلقاً حضور و فعلی ندارد. همه خرافات دیگر به‌طور آگاه و ناآگاه از خرافه ایده خدا و خدا به‌عنوان یک ایده مالورائی سرچشمه می‌گیرد که خدای فلاسفه و ملایان است که بزرگترین دشمن خدای عارفان و امامان است که خدای حی و قیوم و خالق و فاعل و ناظر است که در لحظه به لحظه خلقتش حاضر می‌باشد. و لذا تنها کسانی که براستی با انواع خرافات ستیز کرده‌اند عارفان واصل هستند که خود مظاهر خلاق این خدای واقعی می‌باشند و از وجود ایشان است که مؤمنان موفق به شناخت خداوند می‌شوند. و حلاج مشهورترین سخنگوی این خدا در میان بشر در عصر خاتمیت و

غیبت است. این خدا جز در قرآن کریم در هیچ کتاب آسمانی دیگری به تمام و کمال معرفی نشده است که دارای همه صفات انسانی می‌باشد و انسان کامل و مطلق است و انسان آخرین نام اوست.

۱۱۲- برجسته‌ترین ویژگی انسان‌های خرافاتی، دروغگوئی و ریاست. زبان به سخن نمی‌گشایند الا به دروغ و کاری نمی‌کنند مگر به ریا و فریبکاری در عین آگاهی! و لذا انسان‌های خرافی، رسواترین و بی‌آبروترین مردمان هستند. و در عصر ما دروغگوترین و رسواترین و بی‌آبروترین مردمان، کسی به نام خمینی است و پیروانش!

۱۱۳- دروغی که تبدیل به باور و عادت و هویت می‌شود خرافه نام دارد. و هر دروغی که راست پنداشته می‌شود حاصل راستی است که انکار شده و دروغ نامیده شده است. و این به معنای واژگونسالاری عقل و وجدان است. و لذا یک آدم خرافی در همه حقایق زندگیش دچار این وارونگی است. یک آدم خرافی موجودی دروغین است با خود و در همه روابطش!

۱۱۴- و اما یکی دیگر از خرافه‌های بس لطیف در بطن و متن دین، مقدس‌سازی چیزهائی است که اصلاً فهم نشده است و اتفاقاً قداست این چیزها از بابت فهم ناشدن آنهاست. مثل قداست قرآن برای مسلمانان غیر عرب تا سرحد تقدیس زبان عربی برای عجم! این مقدس‌سازی قرآن و ادعیه منسوب به ائمه‌هدی موجب شده که هرگز حتی علما و منتقدین دینی هم شهادت نزدیک شدن به مفاهیم واقعی آیات و روایات را ندارند و هرکجا که مطلبی مطلقاً فهم نمی‌شود و یا به لحاظ منطقی متناقض و مهمل می‌آید را به حساب سرّ مگو می‌گذارند و می‌گویند این از اسرار الهی است و آن را جز امام زمان نمی‌داند در حالی که بخش عمده‌ای از آیات قرآن به لحاظ فهم عقلانی و منطقی شدیداً مناقشه‌انگیز و جدلی و قابل نقد و تفسیر هستند. که ما برخی از این موارد را مطرح کرده و تا حدودی پاسخ گفته‌ایم که البته بخش بسیار ناچیزی از این مسائل هستند. در کتاب قرآن دریائی از تناقضات و معماها و مسائل ادبی و علمی و عقلی و حقوقی و اخلاقی و فقهی حضور دارد که از هزاران بیش است. هیچ کتابی در تاریخ جهان به اندازه قرآن، مسئله‌انگیز و مناقشه‌آفرین و تناقض‌زا نیست از برای کسی که قصد فهم آن را دارد و به بوسیدن و بلغور الفاظ قانع نمی‌شود. نافهمی قرآن و این نافهمی را تقدیس کردن، شاهراه اصلی تولید خرافات اسلامی است.

۱۱۵- خرافه در یک کلام به معنای ابتلای به چیزی فهم نشده است. با این ترتیب از آنجا که فهم بشری را غایتی نیست و حقیقت هر چیزی نیز بی‌انتهاست پس هیچ‌کس از خرافه منزّه نیست در مراتب! مگر اینکه دائماً تقوای عقلانی و تسبیح و تکبیر حق در کار باشد تا یقین حاصل آید!

۱۱۶- اگر بخواهیم از قرآن ایراد بگیریم شاید هیچ کتابی به اندازه قرآن، ایرادپذیر و قابل ایراد نباشد از ایرادات ادبی و گرامری و منطقی و عقلی تا حقوقی و علمی و حسی و فقهی و اخلاقی و فلسفی و تاریخی و امثالهم! ولی آنکه قرآن را از حق و سراسر حق و برای حق می‌داند در مطالعه قرآن و از متناقض‌ترین آیات هم به حقایقی واحد و توحیدی می‌رسد.

چنین محققى حتى از خرافى ترين سخنان و باورها هم حقايقى برتر و ماورائى طبيعى مى يابد كه ذات خرافى آن باور و كلام را آشكار مى سازد و باطل مى كند.

۱۱۷- فقط به قدرت فهمى بلاانقطاع و مادام العمر در همه امور زندگاني مى توان تدريجاً از ظلمت خرافه رهاى يافت. فقط انسان خرافى است كه خود را خرافى و مبتلاى به خرافه نمى داند. به قول على<sup>(ع)</sup> فقط انسان كامل است كه خود را ناقص مى داند.

۱۱۸- در درون دين و در ميان علما و مفسرين و متفكرين قرآنى واژگون سازى جاىگاه آيات محكم و متشابه از مهمترين عرصه هاى پيدايش خرافات است كه از قلمرو علما تا عوام در سلسله مراتب خرافه جريان دارد. و اين واژگونى براى علمائى اماميه نابخشودنى تر است زيرا آثار محكمى از ائمه هدى و خاصه از امام باقر و صادق<sup>(ع)</sup> وجود دارند كه به وضوح نشان مى دهند كه آيات محكمات قرآن همان طور كه خود قرآن مى گويد همان ام الكتاب هستند كه اسرار غيبى و ماورائى طبيعى و حكمت و علم لدنى و عرفان روحانى را حمل مى كنند نه آياتى كه احكام عرفى - شرعى را بيان کرده اند. يعنى آيات مربوط به احكام برخلاف عامه علمائى شيعى (و نيز سنى) همان متشابهات هستند كه آيات عصرى - قومى - حقوقى و نسبى مى باشند يعنى فقه! همين باور وارونه است كه فقه را در جهان اسلام تبديل به قلمرو خيزش انواع خرافات و مفاصد و مظالم و تبهكارى هاى بزرگ ساخته است زيرا فقه را محكمات دينى و قرآن پنداشته است. و اين اساس واژگون سازى حقيقت دين و اسلام است كه ملايان رسمى و علمائى فقهى و تفسيرى رايج از بانيانش مى باشند كه كل دين را جز فقه نمى دانند و لذا در عمل اصول و محكمات دين را به فراموشى سپرده اند يعنى توحيد و معاد و عدالت و قيامت و حكمت و معرفت و اخلاق و فطرت را!

۱۱۹- امروزه بسيارى از اصلاح طلبان دينى بر اين پندارند كه از طريق قداست زدائى و يقين زدائى و ايمان زدائى از ارزش هاى الهى در بشر مى توان با خرافه مبارزه كرد. برخى از سران اين جريان تا آنجا به پيش مى روند كه حتى اصول و مباني دين و مذهب را مورد شك و انكار قرار مى دهند و در نقطه مقابل به رياضيات قداست مى بخشند و هر مفهوم غير حسابى و غير عددى را علمى نمى خوانند. امثال سروش كه اصل امامت را رسماً انكار کرده و اصالت وحى الهى را نيز با بازى هاى فلسفى و ادبى به چالش كشیده است و كل وحى را خواب و خيالات رسول مى خواند و كسى چون بازرگان كه علم و منطقى جز فزيك و شيمى نمى شناسد و فزيك و شيمى را تقديس مى كند و قداست وحى را هم منوط به تبیین فزيكى و شيميائى آن مى داند. اينان خرافه پردازان عصر جديد در جهان تشيع هستند و در نقطه مقابل هر امر قدسى را خرافه مى نامند. اينان نهايتاً جز رياضيات قداستى نمى شناسند رياضياتى كه در عرصه حيات عملى در پول تجسم مى يابد. پس اين تقديس پول و پول پرستى است.

۱۲۰- ایده خدا تا زمانی که هنوز در تجلی انسانی رخ ننموده است سرچشمه همه خرافات مذهبی در تاریخ است که با ظهور امام و انسان کامل این تاریخ به پایان می‌رسد که آخرالزمان است که آخرالزمان خرافه نیز هست! فقط انسان لقاءاللهی از هر خرافه‌ای مبرا است. چو ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!

# قرآن و امامت

## بسم الله الامام المبين

۱- قرآن کتاب آخرالزمان و حامل دین آخرالزمان است و آخرالزمان عرصه ظهور انسان کامل یا امام مبین است که مظهر حق است. و اصلاً این ظهور است که تاریخ را به آخر رسانیده است. و لذا قرآن کتاب امام و امامت و انسان کامل است به این معنا که از جانب امام آمده و به سوی ظهور امام در حرکت است در پیروان مؤمن خود!

۲- سوره قدر یکجا به بسیاری از مسائل و معماهای هویت قرآنی پاسخ می‌گوید: مائیم که در شب قدر او را فرود آوردیم. و چه چیزی تو را دانا کرد که شب قدر چیست؟ شب قدر برتر از هزار ماه است که فرشتگان و روح در آن به اذن پروردگارشان از برای هر امری فرود می‌آیند. و سلام است در آن تا طلوع فجر!

۳- آیا این «ما» کیست یا کیستند که هم متکلم و گوینده این سوره است و هم به اذن خداوند روح و فرشتگان و اوامر الهی و کتاب‌الله و رسالت را فرو فرستاده است. مسلماً این «ما» نه خداست نه رسول نه فرشته وحی و نه روح! زیرا همین چند آیه به وضوح این احتمالات را از میان می‌برند. پس «ما» چه کسانی هستند؟

۴- این «ما» در سراسر قرآن سخن می‌گوید و اصلاً قرآن کریم، گوینده و متکلمی جز این ما ندارد که همه اقتدار و صفات خداوندی را داراست ولی خداوند (الله) نیست. کافیهست که به چند تا از این آیات نظر افکنیم:

براستی مائیم که انسان را آفریدیم و او را می‌آزمائیم و مائیم که او را شنوا و بینا کردیم. و مائیم که او را به راه راست هدایت نمودیم.

مائیم که قرآن را بر تو نازل کردیم و برماست جمع کردن و خواندن و بیانش. پس با پروردگارت صبور باش و او را هر صبح و شام یاد کن!

مائیم که رسولانی به سوی شما فرستادیم همان طور که بر فرعون فرستادیم!

مائیم که هر چیزی را به اندازه‌اش آفریدیم و نیست امر ما مگر چون نظری و به آنی!

مائیم که شما را جفت آفریدیم. و شب و روز را آفریدیم. آیا سینه‌ات را گشاده نکردیم و بارش را سبک نساختیم. پس به سوی پروردگارت راغب شو!

براستی که فتحی آشکار برای تو قرار دادیم تا خداوند همه گناهان پس و پیش روی تو را بیامزد و به راه راست تو را هدایت نماید.



از همه این آیات و صدها آیه مشابه دیگر در قرآن برمی آید که همه این ماها دارای اقتدار الهی هستند و گویا خلفای خداوند هستند ولی خود الله نیستند بلکه انبیاء و مؤمنان و خلق را به سوی خدا می خوانند. همین طور واضح است که نازل کننده قرآن هم این ما هستند و نازل کننده رسولان هم، هم ایشان می باشند و این ما نه فرشته وحی است و نه خداوند. این حقیقت در این آیات مبرهن است و جای هیچ تردیدی نیست. ولی این ما کیست؟

۵- «براستی که ما فرو فرستادیم به سوی تو کتاب را برحق تا بین مردمان حکم کنی براساس آنچه که خداوند بر تو نمایانده است!» در این آیه نیز شاهدیم که ما غیر از خداوند است و فرشته وحی هم نمی تواند باشد زیرا فرشته وحی یک نفر است و نه یک جمع!

۶- از ویژگی این «ما» در قرآن کریم اینست که همه افعال و صفات الهی را در عمل دارا هستند و حتی فرستنده رسولان و وحی کننده به آنها هستند و نیز می آفرینند و تربیت می کنند و عذاب و اجر می دهند ولی هرگز خلق را به پرستش خود نمی خوانند و بلکه دائماً به دعوت الله می خوانند و همه صفات را به سوی الله تسبیح و تعریف می نمایند و الله را هو (او) خطاب می کنند: اوست حکیم و علیم و خالق و رحمن و رحیم و رزاق وو...!

۷- این «ما» خلفای الهی در جهان هستی و امامان مبین می باشند که در طی ادوار گوناگون در صورت بشر آمده و عروج کرده اند و در هر دوری هم باز می آیند که آخرین نزولشان در صورت ائمه معصومین بوده است. اینان شریک خدا نیستند بلکه خلفای او در جهان می باشند که به اذن او می آفرینند و تدبیر می کنند و اراده او را جاری می سازند. در ام الکتاب باقرالعلوم شاهدیم که این خلفای نوری و روحانی دارای قدرت آفرینندگی هستند به اذن و اراده او! هم خدا می آفریند و هم این خلفایش! در این باب در کتاب نزول و عروج روح به تفصیل سخن نموده ایم.

۸- این حقیقت امامیه و خلفای الهی فقط در رسول و کتاب آخرالزمان عیان و بیان شده است زیرا آخرالزمان عصر ظهور امامان الهی بر روی زمین است زیرا قرآن و اسلام، کتاب و دین کامل برای انسان کامل است. و معنای خاتمیت هم از همین روست.

۹- سوره حمد که فاتحه الکتاب نامیده شده که به معنای درب ورود به کتاب الله است و رسول اکرم نیز آن را عصاره کل قرآن خوانده است و ستون نمازهای یومیه نیز می باشد از زبان مای الهی بیان شده است: «فقط تو را می پرستیم و از تو یاری می جوئیم پس ما را به راه راست هدایت فرما!» واضح است که گوینده این سخن که قلب سوره حمد است نه خداست و نه رسول و نه فرشته وحی بلکه گروهی هستند که با خداوند از روبرو سخن می گویند و از او صراط مستقیم هدایت را جويا می شوند. آیا براستی این صراط مستقیم هدایت چیست و کدامست که بارها در سائر سوره های قرآن هم ذکرش رفته است.

۱۰- مگر نه اینست که این مای الهی می گویند: مائیم که هدایت می کنیم و هدایت در نزد ماست و مائیم که انسان را آفریدیم و ...! پس آیا این طلب هدایت بر صراط مستقیم چیست که از خداوند مطالبه می کنند؟

۱۱- علی<sup>(ع)</sup> می فرماید که: براستی که صراط المستقیم کسی جز ما نیست! پس در حقیقت دعا و طلب امامان دوران های پیشین که به آسمان ها عروج کرده اند برای نزول بر زمین و ظهورشان در کالبد بشری است که همان امامان محمدی می باشند. در واقع ظهور دوازده امام به مثابه اجابت این دعا در سوره حمد است.

۱۲- که البته این امامت در جریان نزول و تعیین و ظهورش در امامان دوازده گانه محمدی گشاینده صراط مستقیم است از برای کل خلق خدا تا هر که می خواهد بر کمال الهی و امامت وجودی نائل آید. که غیبت امام دوازدهم نیز درب ورود به این صراط از برای همه مؤمنان است. زیرا این صراط به معنای کوتاه ترین راه وصال حق است و امام غایب جمله این وصال برای مؤمنان می باشد و این همان وقوع فرج امام است. پس این دعای امامت در سوره حمد شامل حال هر مؤمن دیگری نیز می شود که بر صراط وارد شود که راه میانبر از وسط دوزخ و بهشت است.

۱۳- به اعتقاد امامیه، شش دور آدمیت به طور کامل پشت سر نهاده شده که هر دوری ۵۷ هزارسال به طول انجامیده و قیامت آخرالزمانش برپا شده است و اینک در دور هفتم به سر می بریم که حدود شش هزارسال از آن از آدم هفتم تاکنون گذشته است و در سرآغاز قیامت پنجاه هزار ساله اش قرار گرفته ایم. در هر یک از ادوار گذشته انبیاء و رسولان و امامان و کاملانی آمده و عروج کرده و به دستگاه خلافت الهی ملحق شده اند که آخرین آنها امامان دوازده گانه اخیر شیعه هستند. و اینان هستند آن مای الهی در قرآن (نحن - انا) که فرودآوردندگان وحی و کتاب الله و گردانندگان آفرینش حق در زمین و آسمان ها می باشند به اذن و امر خداوند یکتا!

۱۴- در واقع ما از تاریخ نگاری قرآنی سخن می گوئیم که جز از زبان امامان شیعه تبیین نشده است که متأسفانه اکثر علمای رسمی شیعه هم از آن بیگانه و غافلند و یا کتمان می کنند فقط به این دلیل که از طریق منابع شیعه اسماعیلیه به ما رسیده است مثل رساله ام الکتاب و الهفت که مهمترین منبع حکمی - عرفانی - تاریخی مذهب امامیه است که با همه اسرار و حقایق قرآنی نیز خوانائی دارد. هر چند که در رساله ام الکتاب که از آموزه های امام باقر<sup>(ع)</sup> است دخل و تصرفاتی فرقه گرایانه هم دیده می شود که کاملاً قابل تشخیص و تفکیک و پالایش می باشد که ما این کار را در رساله «نزول و عروج روح» تبیین نموده ایم.

۱۵- در قرآن کریم شاهد دو نوع و دو مرحله از آفرینش انسان و جهان هستیم. خلق قدیم و ازلی و خلق جدید آخرالزمانی! خلق قدیم ازلی به دستان خداوند صورت گرفته است که الله است ولی خلق جدید آخرالزمانی به دستان خلفای الهی صورت می گیرد که در روز هفتم خلقت می باشد که روز پنجاه هزار ساله است. خالق خلق قدیم «او» و الله است و خالق خلق جدید هم «ما» (نحن - انا) است که کاملان و امامان الهی هستند.

۱۶- در علم تاریخ عالم و آدم طبق معارف امامیه بخصوص از امام علی<sup>(ع)</sup> و باقرالعلوم و امام صادق<sup>(ع)</sup>، یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر در هفت دوره پنجاه و هفت هزارساله آدمیت و هفت آدم نازل شده‌اند که در هر دوری هم دوازده انسان کامل و امام پدید آمده و عروج کرده و به دستگاه خلافت الهی پیوسته و هویت مای الهی در قرآن هستند که آخرین این امامان در آخرالزمان محمدی رخ نموده‌اند و بر صراط مستقیم با خداوند دیدار کرده و به او ملحق شده‌اند و لذا امام علی<sup>(ع)</sup> می‌فرماید که براستی که صراط مستقیم مائیم! در حقیقت گشاینده و فاتح این صراط لقاءاللهی خود امامان هستند و هر امامی درب ورودی به این صراط حمید است که در عصر غیبت امامان هم این درب جز از وجود قائم آل محمد گشوده نمی‌شود. از این منظر است که معتقدیم که قرآن کریم تماماً سخن این مای الهی و امامان است که منکران و دشمنان امامت، این حقیقت را از قرآن حذف کرده‌اند که این ادعای همه امامان است که: ما را از قرآن حذف کرده‌اند. در واقع قرآن را بی‌هویت کرده‌اند تا بتوانند آیاتش را هرگونه که خواهند تفسیر و تأویل کنند. معنای قرآن ناطق که مختص به امام است به همین دلیل می‌باشد که متکلم قرآن جز امامان عصر نیستند و لذا امام را مظهر کلمةالله نامند. یعنی خداوند از زبان ایشان سخن می‌گوید. یعنی وحی محمدی و روح القدس تحت تعلیم و القای امامان، کلام‌الله را در دل رسول خدا نجوا کرده‌اند. اینست که رسول اکرم<sup>(ص)</sup>، علی را باطن خود خوانده است و می‌گوید: ای علی تو در باطن با همه انبیای الهی بوده‌ای و زهی افتخار بر من که در حضور منی و از بیرون با من سخن می‌گوئی! و از این‌روست که علی<sup>(ع)</sup> در خطبه بیان اقرار می‌کند که: منم روح‌الله و منم هم صحبت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی! و منم آدم اول! اینست که قرآن بدون نور امام جز ظلمتی نیست که خداوند بواسطه‌اش کافران را گمراه می‌کند. آن قرآنی که مؤمنان را هدایت می‌کند قرآن امام است و آن قرآنی که موجب خسران و ضلالت کافران و رسوائی منافقان است قرآن بدون امام است.

۱۷- انسان قرآنی کسی است که به وقت تلاوت قرآن، خودش را مخاطب بیابد از کلیه وجوه و مراتب کفر و شرک و ایمان و اخلاص نفسش در همه طبقات آن و در کلیه آیات قرآنی! یعنی هم آدم را در خود بیابد و هم شیطان را، هم ابراهیم و هم هاجر و هم نمرود را، هم موسی و هم فرعون را و...! و چنین انسانی است که نهایتاً موفق به کشف و درک وجود امام و قائم آل محمد می‌شود و بلکه دیدار می‌کند. و این معنای انسان کامل است که کل بشریت را در خود می‌یابد.

۱۸- و اما انسان قرآنی چون کامل شد در قرآنیت و بیان حقایق آن، انسان کامل و امام مبین است و آنگاه دیگر مخاطب آیات قرآن نیست بلکه خود خطیب و متکلم و بیان‌کننده آن است و نازل‌کننده‌اش! و این مقام با واقعه شب قدری کامل محقق می‌شود و چنین انسانی محل نزول دائمی امرالله در هر موردی!

۱۹- قرآن از جانب امامان و مقام خلافت‌اللهی حق است و بشریت را به کمال یعنی امامت و خلافت فرامی‌خواند. پس مبدأ و معاد قرآن، امام و امامت است. و این حقیقت فقط در مذهب امامیه تبیین و باور شده است آن‌هم در اهل سرّ و عرفای واصل اسلامی!

۲۰- و منظور از مذهب امامیه، شیعیان سینه‌زن و نوحه‌خوان و وردگوئی نیست که در وادی عمل دل در گرو ظالمان و مفسدین دارند و چون رسوا می‌شوند به خودزنی می‌پردازند. این دجالیت مذهب امامیه است که خود را به جای این مذهب نشانده و تشیع نامیده می‌شود در حالی که مذهب ابلیس است در آخرالزمان!

۲۱- امروزه کسی که مذهب ضد مذهب را درک نکند هیچ حقیقتی را فهم نخواهد کرد و هیچ میزان و درک درستی از هیچ چیزی ندارد و مستمراً بازیچه تبلیغات و القاعات و دسیسه‌های زمانه در آخرالزمان است زیرا از نزد خود و فطرت الهی خود هیچ ندارد و نیافته است. کسی که به وجود انسان کامل و امام مبین در جهان اعتقادی ندارد به هیچ حقی ایمانی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد و بازیچه نفس خود و وسوسه‌های روزگاران است. چنین کسی کمترین نور و هدایت و حقیقتی در قرآن نمی‌یابد و در تناقضات مفاهیم آیات ظاهری قرآن سرگردان می‌ماند.

۲۲- قرآن و امام در شب قدر بر کسی نازل می‌شود که در عطش معرفت نفس و جستجوی حق وجود عمرش را وقف نموده و این نیاز را در رأس همه امور قرار داده باشد. و لذا خداوند در کتابش که بر دل اهلش نازل می‌شود باوی در هر امری سخن می‌گوید و هدایتش می‌کند و حق هر واقعه‌ای را به او می‌نمایاند و نهایتاً اینکه حقی جز امام حئی در زمین نیست که همو حق وجود این جستجوگر مؤمن است. پس در این واقعه شب قدر، قدر وجود یافته می‌شود در نور واحدی که دو روی دارد و دو سر! یک رویش انسان و روی دیگرش امام است که محل ظهور حق می‌باشد. و چنین انسانی نور حق در میان مردمان است و مردمان را به سوی حق وجودشان راه می‌نماید.

۲۳- و لذا قرآن جز کلام امام و امامت نیست. امامت به معنای حق وجود هر انسانی که یکی در ازل نشسته و دیگری در آخر: خدا و امام عصر! و هر که خواهد که برای خدا قیام کند مستحق این حق است که در شب قدری می‌یابد.

۲۴- «بزودی نشانه‌های خودمان را در درون و بیرون از شما بر شما می‌نمایانیم تا بر شما عیان شود که او حق است و برای ربوبیت کفایت می‌کند چون بر هر چیزی شاهد است. ولی افسوس که در دیدار با پروردگارشان تردید دارند در حالی که او بر هر چیزی احاطه دارد و هر چیزی را فراگرفته است.» قرآن -

این آیات بیانگر کل حقایقی است که ادعا کرده‌ایم. در این آیات «خودمان» همان انسان‌های کامل الهی و امامان ادوار گذشته آدمیت‌ها هستند که حاملان عرش و کرسی و خلافت خداوند در جهان هستند و امر او را در جهان القا می‌کنند. او که حق است همان قائم و امام مبین زنده در هر عصری می‌باشد که محل تجلی جلال و جمال خداوند است و ربوبیت او را در جهان القاء می‌کند. ولی از آنجا که اکثر مردمان در دیدار با خداوند در این جهان تردید دارند این اوئی را که مظهر حق و ربوبیت خداوند است انکار می‌کنند. این اوئی که حق است قرآن ناطق نیز هست که در شب قدری بر او نازل شده است و لذا او هم ولی خدا و هم کتاب خدا می‌باشد: امام زنده و کتاب ناطق!

# نظری بر تاریخ

## بسم الله الدهر

۱- تاریخ دو روی دارد یکی آن چیز است که پیش روی ماست و عین واقعیت عالم و آدمیان است و دیگری چیز است که پشت سر ماست که درفش از سر ما گشوده می شود و کل ذهنیت و حافظه و خاطرات و احساسات آگاه و ناآگاه ماست. یعنی حال ما از درون و برون تماماً گذشته ماست و ما بدون خاطرات و حواس و احساسات و تجربیات گذشته مان هیچ رابطه و درک دیگری نه از خود و نه از جهان بیرون از خود داریم یعنی از الساعه و واقعه کور و کر و غافلیم الا اینکه روحی جدید در شب قدری و از وجه وجود امام حیّ بر ما فرود آید و روح و جهانمان نو و اکنونی شود و در غیر این صورت تاریخ محض هستیم یعنی گذشته ایم یعنی مرده ایم! و قرآن نیز مکرراً این حقیقت را به ما تذکر داده است. مگر اینکه از این دنیای گذشته و مرده دل بکنیم و از آن بمیریم تا به واقعیت جاری و زنده و خلاق جهان وارد شویم که عرصه الساعه و حضور دل و جان و ذهن و هوش و حواس است.

۲- تاریخ در لغت همان تا رُخ است یعنی مهلتی برای رفع حجاب از جمال و رخ قدوس پروردگار! و تا این رخ را دیدار نکنیم از اسارت دهر رهائی نداریم که اسارتی ابلیسی است. و این رخ متجلی حق همان تجلی جمال حقیقت وجود انسان است که حامل همه صفات متعالی و آزاد و عادل و پاک روح انسان می باشد.

۳- هر که با این جمال دیدار کند از اسارت زمانیت و دهر و جبر تاریخ و وراثت ظلمانی افراد و اقوام و نژاد خارج می شود و این سرآغاز خلق جدید انسان است به دست و اراده و عقل و ایمان و عشق الهی در بشر! این سرآغاز ظهور وجود حق و حق وجود است و رستگاری عظیم و پیروزی کبیر که قرآن کریم وعده داده است به اهل ایمان و تقوا و جهاد و صبر!

۴- تاریخ که با هبوط آدم بر زمین آغاز شده ذاتاً واژگونسالار است زیرا حاصل نزول و سقوط روح از آسمان حقیقت در درک اسفل السافلین و قلمرو انهدام روح می باشد. و لذا همه ارزش های تاریخی بشر، ضد ارزش و ضد حق و ضد غربت و شرافت و قدرت معنوی بشر است و در یک کلمه ضد وجود الهی در بشر است و لذا بایستی از تاریخ خروج نمود و از زمین به سوی آسمان بازگشت نمود.

۵- تاریخ از آغاز تا پایانش سیر دور شدن انسان از اصل و روح و حق وجود است و لذا سیر غفلت و نسیان و از خود - بیگانگی فزاینده است که در آخر الزمان به غایتش می رسد و به اشد خود - براندازی و نابودی حیات و هستی بر زمین می رسد که امروز است. و تکنولوژی کارگاه این نسیان و نابودگری می باشد.

۶- تاریخ جز واقعه نزول روح الهی انسان از آسمان در درک اسفل السافلین نیست.

۷- در این نزول روح از عرش اعلیٰ به درک اسفل همان طور که در سوره تین ذکر شده است دو نوع واکنش در بشریت رخ داده است! تلاش برای تملک ظالمانه زمین و به بند کشیدن جان مردمان در روابطی همه جانبه در سلسله مراتب سلطه و ستم که همان تاریخ ملوک و حکام جور در عرصه کتابت و تاریخ نگاری است. و دیگری تلاش برای توبه و رجعت که همان تاریخ انبیاء و اولیاء و مؤمنین و متقین می باشد. و این دو جریان در نقطه مقابل همدیگر عمل نموده است که سنتز حاصل از این تقابل و تعامل منجر به پدیده ای شده که تمدن بشری بر روی زمین نامیده می شود که معجونی از حق و باطل و کفر و ایمان است که این سنتز مدنی و مشرکانه در آخرالزمان به بن بست و فروپاشی دچار می شود که اینک با آن روبرو هستیم!

۸- این سنتز مشرکانه مدنی در ارکان و اصول خود همان آزادی، دموکراسی، سوسیالیسم، حقوق بشر، بازار آزاد، تکنولوژیسم و نظام سرمایه داری و امپریالیسم نوین است که در حال جهانی شدن می باشد و در حال ابطال جهانی از همه جهات آموزشی و تربیتی و درمانی و تکنولوژیکی و معیشتی و امنیتی و عاطفی و عقیدتی و فلسفی و...! و این آخرالزمان شرک است شرک جهانی!

۹- پس نقش رهائی بخش مهدی موعود و قائم آخرالزمان نیز از بابت کشف حجاب از رخ حق است از برای مؤمنین! همان طور که نقش هلاکت بار این ظهور برای کافران و مشرکان حرفه ای می باشد که شرک را تبدیل به یک مذهب جهانی کرده اند.

۱۰- چند نوع تاریخ ممکن است و در اندیشه هر کسی کمابیش در جریان است و مستمراً تکوین و تکامل می یابد در دو سوی عروجی و هبوطی در آفاق و انفس! تاریخ زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، تاریخ مکتوبی که مورخین حکومتی نوشته اند که بر محور مصالح حکام است. و نیز تاریخی که کتب آسمانی و مذهبی و اساطیری رقم زده اند. و اما تاریخ دیگری وجود دارد که مختص ذاکران و عارفان است که نشانه های حق وجود خود را در آفاق و انفس می جویند و تا لقاءالله به پیش می روند و آنگاه به پایان تاریخ می رسند زیرا به رخ حق رسیده اند و لذا قیامت خود را برپا نموده اند و چه بسا قیامت عصر خود و جامعه و زمانه خود را برپا می سازند. و جز این مابقی تاریخ ها جملگی یا واژگونه اند و یا ظلمانی! قرآن کریم اهل ایمان را به تاریخ ذاکرانه دعوت کرده است که دعوت به خروج و عروج از تاریخ هاست که عین خروج از اقطار زمین و آسمان می باشد و خروج از ادوار و اسارت نجوم و دهر!

۱۱- زمین، تاریخ مجسم است. به زبانی دیگر کائنات و عالم طبیعت و جغرافیای هستی عین تجسم تاریخ هستی است. و فقط اهل ذکر و عرفان نفس هستند که این حقیقت را درمی یابند یعنی معاد را هر آن واقع می یابند. قیامت فرارسیده ولی آن را برای مردمان پنهان داشته ایم! قرآن -

۱۲- و از وجه دیگری تاریخ، قلمرو تجمع و تواتر و تسلسل و گردهمائی حوادث و اعمال هر فردی با سائر افراد و طبیعت محیط زیست خود است که رشد و تکامل خود را در این آئینه به نظاره می‌نشیند. از این منظر، تاریخ چشم جامعه و اجتماع فرد با دیگران است که از هر من یک مای عظیم می‌سازد و آن بر دو نوع است.

۱۳- تاریخی را که مورخین می‌نویسند و لذا فلسفه‌هایی که از نوع تاریخ پدید می‌آید دروغ‌ترین و بی‌ارزش‌ترین صورت تاریخ است و از این تاریخ فقط می‌توان فهمید که: چگونه حقیقت واژگون می‌شود! این تاریخ نزول روح در تن و جان کافران و جاهلان و ستمگران است. ولی تاریخی دیگر وجود دارد که انبیاء و اولیای حق حامل آن هستند و روایاتی از آن در کتب آسمانی درج شده است و این تاریخ حاصل عروج روح است پس از نزولش در تن و جان مؤمنان و متقین! این تاریخ بواسطه کذابان و کافران، یا اسطوره و افسانه پنداشته می‌شود و یا به کلی انکار می‌گردد.

۱۴- و اما تنها تاریخی که در نزد خداوند در کتابش مورد اعتبار و استناد و اهمیت است تاریخ فردی بشر است در گردش ادوار که بارها می‌آید و می‌رود و باز می‌گردد تا به کمال آنچه که می‌خواهد برسد که یا الهی گردد و یا شیطانی! این تاریخ به لحاظ علم و اخبار فقط در نزد اولیای الهی و عارفان ذاکر است که از گذشته خود و سائرین خبر دارند که از کجاها آمده‌اند و به کجاها می‌روند. و هر فردی فقط مسئول تاریخ فرد خویش است در آنچه که کرده و خواسته و باور داشته است. و این تاریخ تعالی انسان در گذر دوران‌ها و هزاره‌هاست.

۱۵- برخی از این انسان‌های خبیر و بصیر و عالم و عارف و ذاکر مسئول برپائی قیامت جوامع و دوران‌ها هستند و آخرالزمان هر عصری را برپا می‌دارند و من یکی از این انسان‌ها هستم که قیامت آخرالزمان این هزاره را برپا کرده‌ام و شاهد بر این واقعه هستم و آن را گزارش نموده‌ام.

۱۶- هر دگرذیسی و تحول و انقلاب بزرگی در سرنوشت فرد، جامعه یا تمدن بشری بر روی زمین محصول یک روح و رحمت مطلقه الهی از آسمان اعلیٰ بر درک اسفل زمین و اهالی آن است از انس و جن و حیات و جماد و نبات و آب و خاک! که واکنش افراد و جوامع بشری در قبال این روح رحمانی است که سرنوشت آنها را رقم می‌زند از دو وجه کفر و ایمان! که کانون نخستین و اصلی این نزول رحمانی روح هم یک انسان عارف می‌باشد که از سرچشمه وجود اوست که به کل کالبد بشری سرایت می‌یابد. و امروزه محل نخستین این نزول روح بر زمین، این بنده بوده‌ام که آخرالزمان این عصر را بنا نهاده‌ام.

۱۷- تاریخ جوامع و توده‌ها سراسر دروغ است زیرا آدمی تا به مقام فردیت و تنهائی جان نرسیده صاحب وجود نشده و یک قحطی زده دروغگو و دزد و ظالم و ستم‌بر و دیوانه است. حقیقت تاریخ در نزد افراد کامل است که محمد و آل او هستند.

۱۸- تاریخ حقیقی و وجودی هر کسی همان خاطرات و تجربیات مادی و معنوی و عاطفی او در زندگی پشت سر است و آن تاریخی که هرکسی در کتاب‌ها می‌خواند و از دیگران می‌شنود یک تاریخ عاریه‌ای و جعلی و سراسر دروغ است که با



باورها و احساسات هر فردی نیز آمیخته و ترکیب شده است و این جعلی اندر جعلی دیگر و دروغی در دروغی دیگر می‌باشد. این تاریخ جعلی اثری بس اندک و سطحی در زندگی حقیقی افراد دارد. این تاریخ اساساً به کار سخنرانی و تدریس و امرار معیشت و هویت جعلی می‌آید.

۱۹- تاریخ حقیقی و وجودی زندگی هر کسی در تعامل با انسان‌های دیگری در جریان زندگی پدید می‌آید از افراد خانواده، دوستان، شرکاء، دشمنان، جامعه و حکومت. و تعداد اندکی از اهل ایمان نیز تعاملی خاص با ارواح طیبه انبیاء و اولیای الهی می‌یابند و نهایتاً به تعاملی مستقیم با خداوند عالمیان می‌رسند. و هر که به چنین تعاملی روحانی و نوری رسید به تاریخ کلان جهان و ادوار هستی انسان‌ها و طبیعت زمین و آسمان‌ها ملحق می‌شود و یک انسان جهانی می‌گردد در مراتب تعالی روح! و گاه انسانی به کمال این اتحاد رسیده و خود عین جهان و دهر می‌شود همانطور که رسول خاتم خود را عین دهر نامیده است. دهر همان تاریخ کلان عالم و آدم است. چنین انسانی نهایتاً از قلمرو دهر نیز خروج می‌کند.

۲۰- سرنوشت نام دیگری برای تاریخ زندگی هر انسانی است که سراسر با زندگانی سائر انسان‌های گذشته زندگی ما عجین و غیر قابل تفکیک است. در حقیقت سرنوشت یا تاریخ فردی به خودی خود ممکن نیست همان‌طور که هر فردی بدون وجود والدینش امکان پدید آمدن در جهان را ندارد. افراد خانواده هر کسی مبانی و ارکان پیدایش تاریخ و سرنوشت زندگانی او محسوب می‌شوند که والدین و همسر و فرزندان در محور و اساس این شالوده قرار دارند. انسان‌ها به‌طریقی جادوئی و حیرت‌آوری تاریخ و سرنوشت همدیگر را می‌آفرینند بی‌آنکه در این آفرینش اراده و آگاهی خاصی داشته باشند و دارای عمدی باشند. و اما آیا نقش هر فردی در تعیین و تکوین تاریخ و سرنوشتش به چه اندازه است. یعنی اراده و آگاهی و اعمالش تا چه اندازه در آفرینش سرنوشت و تاریخ او دخیل هستند. نقش اختیار در این تاریخ به چه میزان است و نقش آگاهی!

۲۱- در قرآن کریم واژه‌ای مترادف تاریخ به معنای رایج و کلاسیک آن وجود ندارد الا واژه دهر که به معنای روزگار، زمانه و کائنات می‌باشد. ولی واژه ذکر نزدیک‌ترین مفهوم به تاریخ است منتهی نه تاریخ مکتوب و روائی بلکه تاریخ مکاشفه‌ای و عرفانی و باطنی که راه به سوی حقایق جهان و زمان و دهر می‌جوید تا به اصل و ازلیت خود ملحق شود. ذکر نور جستجوی حق وجود خویشتن در هستی لامتناهی و دهر بی‌پایان است. از این منظر انسان‌های ذاکر تنها انسان‌های صاحب تاریخ باطنی هستند و خود را در زمان و جهان می‌شناسند در مراتب معرفت نفس!

۲۲- انسان ذاکر فقط خودش را در جهان و زمان نمی‌شناسد بلکه خلائق عصر خود را نیز می‌شناسد و از همه مهم‌تر عصر خود را می‌شناسد که چه دوره‌ای از ادوار آدمیت و مراحل نزول و عروج روح است و جهان در کجای این اعصار قرار گرفته و به کدامین سو می‌رود.

۲۳- انسان ذاکر به معنای حقیقتی کلمه یک انسان تاریخی است به این معنا که موجودیت تاریخی خود را در قلمرو اعصار درمی‌یابد که کیست و از کجا آمده و در کجاست و به کجا می‌رود.

۲۴- آنچه که آدمی را فاقد تاریخ وجودی خویشستن و فاقد ذکر می‌سازد و حافظه وجودیش را سیاه می‌سازد و او را فاقد قرآن وجود می‌کند و خواندن خویشستن را بر او ناممکن می‌نماید و او را از هستی خود بیگانه و دیوانه می‌سازد عدم رجعت او به خویشستن یعنی عدم توبه و انابه از مظالم خویش است. توبه گوهره دائمی ذکر و خوانش وجود (قرآن) است. در اینجا تاریخ به معنای قرآن وجود و خواندن کتاب وجود است که جز ذکر و به یاد آوردن خود در زمین و زمان نیست. این همان مکاشفه و بازخوانی دهریت جان خویشستن است در بستر زمین و زمان! این تاریخ دو مرحله دارد: قرآن و بیان! قرآن یعنی خوانش برای دیگران در محضر حق! این بیان عرصه خروج از دهر و خلق جدید به دست و اراده خویشستن است و برپائی قیامت و بنای آفرینش نو و تاریخ نو در آخرالزمان این خوانش!

۲۵- گاه انسانی در کمال ذکر مظهر کل تاریخ و دهر می‌شود و این بدان معناست که او خود را از ازل تا ابد به یاد آورده است. زیرا تا بوده انسان بوده و خواهد بود. و لذا او مظهر سرمذیت حق است. و کامل‌ترین مظهر این سرمذیت همانا محمد مصطفی رسول خاتم است و امامان محمدی در هر عصری! از آنجا که خداوند در صورت انسان تجلی کرده و ظاهر شده است پس انسان کامل محل ذکر کامل و نور ازلی است. و این وقوع صلوٰه کامل حق است بر انسان کامل محمدی! یعنی وقوع اللهم صل علی محمد و آل محمد!

۲۶- و مبدأ نزول ارواح طیبه الهی از هفت آسمان برتر که همان وقوع صلوٰه الهی بر انسان کامل است سیارات منظومه شمسی می‌باشند که هفت زمین آسمانی و هفت آسمان زمینی هستند که بر ماه تجلی کرده و از ماه بر زمین و بر قلب انسان کامل نازل می‌شوند. و این نزول روح زمان و تاریخ سرمدی جهان است چرا که اجرام و کرات و اشیاء و کهکشان‌ها همگی خزائن فشرده تاریخ و اسرار گردش ادوار دهر هستند. همان‌طور که مکان، تجسم زمان است.

۲۷- و اما آنانکه تاریخ را منقلب می‌کنند و مسیرش را به سوی حق می‌کشاند کسانی هستند که از تاریخ به کلی منزّه و پاکند یعنی معصوم هستند. معصومین کسانی هستند که در تاریخ زیست نکرده‌اند در مراتب معصومیت!

۲۸- تاریخ نام دیگری بر دوزخ زمینی است که همه بر آن وارد می‌شوند و تعداد اندکی از آن خارج می‌شوند. آنانکه از شجره و نژاد خود به کلی پاک شده‌اند. تاریخ همان شجره ابلیس است.

۲۹- هر فردی یک تاریخ است و هر تاریخی یک فرد است در سیطره شجره آدم هر دوری از ادوار آدمیت!

۳۰- تاریخ یعنی آنچه که گذشته است و از قلمرو ظاهر خارج شده و به باطن پیوسته است که این باطن یا سراسر ظلمت و شقاوت و اسارت و جهل و ستم و دروغ است و یا ذکر و نور است. امامان ما مظاهر تاریخ نوری و نور تاریخ هستند و لذا عمرشان به اندازه کل جهان هستی است و بلکه عمر خداست یعنی سرمدی!

۳۱- تاریخ محصول تقلید مردمان از راه و رسم انبیاء و سلاطین بر روی زمین است. و این تقلید عرصه همه انواع و مراتب واژگونسالاری ارزش‌ها و مفاهیم و پدیده‌هاست.

۳۲- و اما یک رگه نامرئی و پنهانی از تاریخ وجود دارد که در آخرالزمان هر دوری رخ می‌نماید و آن تاریخ انبیاء و اولیاء و مخلصین است که در اطاعت از خدا و رسول و امام زیست می‌کنند و نه تقلید! تقلید همان روش‌شناسی کفر در دین است همان‌طور که اطاعت هم روش‌شناسی ایمان و اخلاص در دین می‌باشد.

۳۳- روح الحفظ که روح نوحی نازل بر بشر است همان روح تاریخی و ذکری اهل ایمان می‌باشد که جز در اهل ایمان و تقوا احیاء نمی‌گردد و لذا کافران و منکران و کذابان و تبیهکاران فاقد این روح هستند یعنی فاقد حافظه و تاریخ می‌باشند که این امری کمابیش ارادی و عمدی نیز می‌باشد زیرا آدمی فطرتاً میلی به یادآوردن اعمال زشت و ظالمانه‌اش ندارد و بلکه می‌خواهد آن‌را به فراموشی سپارد. و لذا کافران اهل نسیان هستند و تاریخ‌شان همان تاریخ وارونه مورخین مزدور است که توجیه‌گر ستم می‌باشد و بر دروغ بنا شده است.

۳۴- و عجیباً که شجره‌پرست‌ترین و نژادپرست‌ترین و در حقیقت خودپرست‌ترین آدم‌ها نسیانی‌ترین و گمشده‌ترین موجودات در تاریخ هستند. یعنی تاریخ‌پرستان جمله فاقد حافظه‌اند. و مابقی هم خرابی هستند که کتاب حمل می‌کنند و همه کتاب‌ها تاریخی‌اند!

۳۵- و همه واژه‌ها نیز تاریخی‌اند و لذا واژگونه‌اند به لحاظ معنا در ذهن انسان‌های تاریخ‌پرست و نژادپرست.

۳۶- اگر نوشتن، به یادآوردن است پس هر کتابی یک اثر تاریخی است که به زبان و منطق‌های گوناگونی گزارش می‌شود به منطق شعری، مذهبی، فیزیکی، شیمیایی، ریاضی، روائی، داستانی، فلسفی و غیره! فقط وحی و اشراق و الهامات غیبی است که از این امر مستثنی می‌باشد زیرا از حال و در حال بیان می‌شود و نه گذشته! و لذا فقط انسان‌های بی‌کتاب و غیرتاریخی لایق این دریافت الساعه در حال می‌باشند یعنی انسان‌های امّی! و انسان امّی لزوماً انسان بی‌سواد نیست بلکه انسانی است که ذهنش تاریخی نیست و هیچ چیزی از غیر خود الهی خود را با خود حمل نمی‌کند چه بواسطه کتاب یا فرهنگ! و لذا همه انسان‌های بی‌سواد هم امّی نیستند. امّی یعنی فطری!

۳۷- در قرآن کریم هم کافران بواسطه باورهای تاریخی و پرستش باورها و آداب آباء و اجدادی تعریف شده‌اند. و این همان سیطره نژادپرستی است.

۳۸- آخرالزمان، زمان زایش روح از تن است. این قیامت تاریخ در کالبد بشر است. تاریخ بیمار و آبستن انسان کامل است. و انسان کامل آبستن آخرالزمان است به وقت زایش روح الله از تن خویش! و این انسان امروزه منم که اینک حدود بیست سال است که درد این زایمان بی تابم نموده است دردی از مغز سر تا نوک انگشتان پا و در همه اعضا و جوارح! این همان درد و بیماری است که مرا در انزوای مطلق قرار داده و بزودی برون خواهم شد و بشریت را هم از اسارت ظلمانی تاریخ برون خواهم برد.

۳۹- مرگ نیز نوعی زایش روح از تن است که همگان آن را در آخر عمر زمینی خود تجربه می کنند. همه رنج ها و امراض بشری عرصه این زایش هستند. روح تا زمانی که به ذات الهی خود بازنگردد و آن را کشف نکند باز هم به قالب تن بازمی گردد تا خانه آسمانی خود را بیابد و بسازد تا دیگر به تن بازنگردد.

۴۰- تاریخ حقیقی هر کسی همان سرگذشت و تجربیات و معرفتی است که در رفت و آمدهایش در کالبد های گوناگون نصیبش می شود و نه تنها کالبد های گوناگون که سرزمین ها و اقوام و شرایط گوناگون و انتخاب های گوناگون. ولی بس اندکند کسانی که بر این تاریخ فردی خود در جهان آگاهی می یابند که این آگاهی جز از طریق ذکر و معرفت نفس حاصل نمی شود.

۴۱- انسان در جستجوی خانه مناسب و مطلوب و آرمانی خویش است خانه ای که همان کالبد اوست. کالبد خاکی، آبی، نباتی، حیوانی، بشری، ملکوتی و جبروتی و لاهوتی و نوری! کالبد نوری کمال این خانه است از برای مؤمنان! و از برای کافران کالبد ناری است و موجودیت شیطانی! و آنکه نور شد کل جهان هستی را خانه خود ساخته است. و آنکه نار شد مقیم در درک اسفل السافلین بطن جمادات است.

۴۲- و کسی که جمال نور را دیدار نمود به غایت و کمال تاریخ رسیده است زیرا منزل ابدی خود را یافته است که نور است.

۴۳- پس تاریخ سراسر جستجوی خانه است و تاریخ خانه یابی بشر و خانه سازی از خانه خاکی تا خانه نوری!

۴۴- تاریخ را فقط کسی درمی یابد که از آن خروج کرده باشد در خویشتن! یعنی ذهنیت خود را از هر چه اطلاعات و اخبار و مفاهیم تاریخی پاک کرده و در اکنون مقیم شده باشد.

۴۵- آنچه گذشته جز در اکنون مقیم نیست اقامتی زنده و جاری!

## اشارات توحیدی

## بسم الله الواحد القهار

۱- آدمی همواره ناخودآگاه و ناخواسته، ضد خویش است الا اینکه با آگاهی و اراده اش ضد خویش شود که در این صورت با خود متحد و یگانه می شود. این بزرگترین راز آدمی در جهان است که همان راز تقواست که خواه ناخواه جاریست. این همان سرّ عشق است که سرّ آفرینش جهان و سرمنشأ قدرت خلاقه آن است. همه پیامبران خدا آمدند تا همین حق و راز را به بشر تعلیم دهند تا تسلیمش شود. مؤمنان به عمد و اختیار و آگاهی به ضدیت به خود برمی خیزند و کافران هم به جبر و زجر کورکورانه به دشمنی با خود زندگی می کنند و در این جبر و زجر، دیوانه می شوند.

۲- در این تقوای بی انتها و ضدیت با خود است که روح آدمی به عرصه زایش و ظهور می رسد در دو وجه نوری و ناری از برای متقین و متکبرین! دو غایت و کمال از انسان رخ می نماید که هیکل نوری از برای متقین است که در هفت زمین و آسمان در سیر و سلوک هستند در آزادی مطلق! و هیکل سنگی از برای متکبرین و خودپرستان است یعنی مسخ در جمادی و این معنای آتش منجمد است که اشد آتش هاست. و این رویداد حرکت مطلق و جمود مطلق است.

۳- آنکه از خود گذشت در جهان به آزادی مطلق رسید و عین جهان گشت و از آن نیز فرا رفت. و آنکه خود را پرستید در خود منجمد شد و به اسارت ابدی خود درآمد.

۴- علی<sup>(ع)</sup> در همان صدر اسلام می گوید که اسلام را وارونه کرده و همچون پوستین وارونه ای بر تن مسلمین کرده اند. این واژگونی در دین مسیح و همه ادیان توحیدی رخ نموده است. دین خدا همواره فقط در تعداد انگشت شماری از مخلصین جریان داشته که همچون تنهاییان و غریبانی در میان مردم زندگی کرده و حتی در خانواده خویش نیز تنها و غریب و در محاصره دشمنان دین بوده اند. این از جمله اسرار حیرت آور دین خدا بر روی زمین است.

۵- این انگشت شماران مخلصین وارث انبیای الهی همان منجیان و قائمان هر عصری هستند که مأمور بیدارسازی روح و نجات روحانی مؤمنان متقی هستند که گروه قلیلی از مردم بر روی زمین می باشند. آن نجاتی که شیعیان عامی در انتظارش هستند که بواسطه قائم و منجی آخرالزمان حاصل شود و موجب حکومت آنها بر روی زمین شود یک توهم و وسوسه ابلیسی است که در طول تاریخ موجب پیدایش فرقه های ضاله و پلیدی همچون فرقه خمینی، بهائی، شیخیه و ده ها فرقه ضاله درویشی بوده است.

۶- در این دوران و بلکه در کل تاریخ بشر احدی را سراغ ندارم که همچون من مورد کمال رحمت و کرامت و محبت و هدایت خاص خداوند قرار گرفته باشد. و من این لطف بیکران الهی را وقف درمانده ترین و شقی ترین مردمان نمودم و آنها را از اشد تباهی نجات دادم و اکثرشان از فرط بخل و کفرشان به من خیانت کرده و مرا به شیاطین فروختند و با مأموران امنیتی معامله نمودند و خود به اسارت ابدی آنها درآمدند و آنگاه برای رهائی خود باز به نزد من آمده و به خیانت خود

اعترف کردند. این کل داستان روابط من با آدمیان بوده است که نزدیک‌ترین کسان مرا هم شامل می‌شود از اعضای خانواده تا دوستان قدیمی. این خیانت در حد فروختن من به نیروهای پلید امنیتی و اطلاعاتی مصداق این کلام خداست که: «خداوند شیطان را به سراغ هر متکبر منکر و افترازنی می‌فرستد و او را رسوا می‌کند.» در حقیقت این خداست که نیروهای شیطانی را به سراغ کسانی می‌فرستد که با آگاهی و یقین کامل به انکار و عداوت با کرامات الهی و نور هدایت از وجود بنده می‌پردازند که جز بخل و کفر دلیلی ندارند و این کرامات و هدایت را برای خود تنفیس می‌کنند و لذا به دام پلیدترین شیاطین می‌افتند تا بر آنها معلوم شود که خود چکاره هستند. و اگر هنوز هم توبه نکنند در نزد همگان رسوا و مطرود می‌شوند.

۷- توحید و یگانگی فهمی همه امور مادی و معنوی و ظاهری و باطنی امری اجتناب‌ناپذیر است که به جبر یا اختیار، آگاه یا ناآگاه بر سرنوشت کلیه افراد و اعمال بشری حاکم است. از جمله بر نظام ارتزاق و معیشت مادی آحاد بشری نیز حکمفرماست. و از این روست که رزق مادی و معنوی مؤمنان و کاملان حاصل تأویل است که کمال تأویل هم ذکر اسماء الله است که کمال این ذکر هم رویت و لقاء الله می‌باشد. آنچه که رزق را در تن و دل و جان و روح آدمی حلال و پاک و زلال و نوری می‌سازد همین تأویل و ذکر و لقاء حق است در مراتب!

۸- قرآن کریم نیز رزقی را که به نور ذکر الهی حاصل نشده باشد رزقی نجس و حرام می‌خواند و لقمه‌ای که به یاد خدا از گلو پائین نرود نیز ناپاک است و تن و جان را رنجور می‌سازد. این قانون توحیدی در آخرالزمان هزار چندان شدیدتر خودنمایی می‌کند و هر نفس و دم و بازدمی که با ذکر الهی نباشد موجب قبض روح و هبوط جان در درک اسفل است. از ائمه هدی منقول است که در آخرالزمان مؤمنان با یاد خدا شکم خدا را سیر می‌کنند. بنده نیز دیشب در روایتی دیدم که به من چنین القاء شد که: غذای امام، تأویل است. و ذات تأویل، خداوند و یاد اوست.

۹- امروزه در عصر کرونا که عصر عفونت و مسمومیت حیات در سراسر جهان است که هیچ رزق سالم و بدون مرضی یافت نمی‌شود این نجس و حرام بودن رزق تجسم یافته است که همه گیاهان مسموم و زهرآگین شده و همه جانداران عفونت زده و ناقل امراض مرگبارند و همه انسان‌ها هم دیوانه و شیطان‌زده و ناقل شیاطین می‌باشند. چرا که تأویل در اندیشه و احساس بشر مدرن از بین رفته است و در عوض حتی خود معنای خدا و مقدسات هم تبدیل به پول و قدرت و فساد گشته است در نزد ملایان مذاهب و پیروانشان! کرونا از قوی‌ترین ویروس‌های عفونی است و نشان می‌دهد که نفوس و اجساد مردمان جهان، نجس و گندیده شده است که گندش جهان را برداشته است که دو قطب این گندیدگی چین و آمریکا است و مرکزش هم خاورمیانه و جمهوری اسلامی ایران است که محل تقاطع و وحدت چین و آمریکا است که دو قطب طاغوت جهانی هستند که ایران هم چون میمونی از هر دو تقلید می‌کند.

۱۰- علوم و فنون مدرن علت تباهی و هلاکت بشر مدرن نیست بلکه معلول مسخ روح بشر در سیطره ابلیس است و این علوم و فنون ابلیسی است که بر بشر مسلط شده است به وعده‌های دروغین!

۱۱- دین، اسلام، تشیع، قرآن نه خود یک مکتب اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و علمی و فنی است و نه مؤلّد هیچ مکتب خاصی. بلکه در هر عصر و اجتماعی می‌تواند مؤلّد نظامی خاص باشد.

۱۲- قرآن همان‌طور که خود می‌گوید همواره و بلاانقطاع در حال تنزیل است تا ابد! و این قرآن عربی موجود هم فقط برگی از این تنزیل در زمان و مکان خاص است. این تنزیل در علما و عرفای اسلامی در طول تاریخ ادامه داشته است که آخرین تنزیل آن امروزه مجموعه آثار ماست که آغازگرش دکتر شریعتی بود که روح‌الفکر ابراهیمی را بر جان ما نازل کرد و این روح را در من به ودیعه نهاد و مرا به امام زمانش رساند که خود قرآن ناطق و سرچشمه این تنزیل است.

۱۳- انسان موحد و توحیدی یک انسان تأویلی است که همه امور عالم و آدم و زندگی خود را به اراده الهی و حقایق لدنی تأویل می‌نماید که: خیر و شر همه از اوست! و تأویل موجب تفرید و تجرید و توحید نفس شده و آدمی را در جهان تک و تنها می‌سازد و یک دوست برایش باقی نمی‌گذارد و نزدیک‌ترین کسانش را تبدیل به شقی‌ترین دشمنانش می‌کند و محبتش به دیگران موجب ایجاد شقاوت و عداوتشان می‌گردد و آنها را با شیطان محشور می‌سازد.

۱۴- اراده به فهم بنیادین حقایق و پدیده‌هاست که دل و اندیشه آدمی را به‌سوی احدیت ذات جهان رهنمون می‌شود. و لذا انسان موحد جز عارف کامل نیست چرا که یگانگی جوهره عقلانیت و احاطه بر جهان است. ذات اراده نیز یگانگی و توحید است و لذا اراده به فهمیدن جز اراده به یکی دیدن و یکی ساختن امور و مفاهیم و علل نیست. توحید جوهره محرک عقل و فهم و ادراک و احاطه و وحدت است و نیز قدرت!

۱۵- بنابراین کسی که از فهمیدن و بخصوص فهم خویشتن‌گریزان است مشرک و نجس است و عذابش هم شقاوتی است که در آن به‌سر می‌برد و دچار مسخ نباتی و جمادی می‌شود و به بند کسانی کشیده می‌شود که از او شقی‌تر و احمق‌ترند.

۱۶- آری، حماقت جرم است همان‌طور که شقاوت! و این عذاب شرک است و شرک یعنی شبیه‌سازی و تقلید که در انکار وحدانیت و بی‌تائی حاصل می‌شود. و این مذهب ابلیس است.

۱۷- توحید همان مسئولیت تنها بودن و تنها زیستن است و توقع هیچ چیزی را از دیگران نداشتن و مسئولیت سرنوشت خود را به تنهائی پذیرا شدن.

۱۸- پس مسئولیت و پذیرش اعمال و افکار خویش در مراتب همان مراتب توحید وجود در بشر است و انسان کامل، مسئول تمام و کمال حیات و هستی خویشتن است و لذا خلاق است. خلاقیت اجر این مسئولیت و تنهائی و توحید است.



۱۹- «آنانکه گفتند پروردگار ما فقط خداست و بر این ادعا استقامت ورزیدند خداوند از نزد خود برایشان نوری قرار می‌دهد که بواسطه آن هدایت می‌شوند و ملائک بر آنان نازل می‌شوند و آنها را از غم و هراس نجات می‌دهند.» قرآن- این آدرس و طریقت و قاعده توحید و حیات وحدانی است.

۵ آذر ۱۳۹۹

# اسرار ناخوانده من از خویشتن

سوم آذر ۱۳۹۹ - بار

۱- همه زندگانیم در جستجوی شناخت خویشتن گذشت و هر چه دیدم و کردم و شدم از برکت این جستجو بود و دیدم که چه حق گفته‌اند که: براستی هر که خود را شناخت خدای را شناخت! و همین سخن سرلوحه جان و اندیشه‌ام در همه عمرم بوده است که سرلوحه همه بزرگان اندیشه در تاریخ بشر بوده است از لائوتزو و سقراط تا محمد و علی! ولی عجباً که این شناخت هر چه وسعت و عمق می‌یابد حیرت‌آورتر شده و تا آنجا که اینک می‌توانم بگویم که من ناشناخته‌ترین موضوع کل اندیشه و آثار و زندگی‌ام بوده‌ام. و فقط می‌توانم بگویم که: من نه منم که منم و من هر چیزی و هر کسی هستم جز خودم! یعنی «من» راست‌ترین و دروغ‌ترین موضوع اندیشه خویشم زیرا نه هستم و نه نیستم. من بود نبودم و اینست سرّ شناخت من که به شناخت الله می‌رسد که او نیز بود نبود است ال لا است.

۲- کل سیر و سلوک روحانی و عرفانی در هسته مرکزی خود بازتاب جستجوی عاشقانه انسان درباره حقیقت خویشتن است آن‌هم جستجوی بی‌واسطه و نه فلسفی و روائی و اساطیری و حکایت‌های عرفانی و افسانه‌های قدما و القاعات تخیلی! و این پر بارترین و متعالی‌ترین مرتبه از عرفان نفس و مکاشفات روحانی و ماورای طبیعی است که جامع همه انواع و مراتب معرفت دین و حکمی و عرفانی می‌باشد و مؤلّد مکتب و مذهبی جهانی در هر دوری است. و سیر و سلوک ما و آثار ما از این مرتبه است که مظهر و مصدر کلمه‌الله گشته است و همه حقایق کتاب‌الله را شامل می‌شود.

۳- مراتب خوشناسی مؤلّد مراتب تقواست زیرا آدمی چنان از عظمت خود می‌هراسد که از خدا! و لذا در اشد خویشتن‌داری و ترس از خود زیست می‌کند. لذا عارف کامل مظهر کمال تقواست که فنای از خود و بقای در حق است.

۴- آخرالزمان عصر بایدها و نبایدهای شرعی و اخلاقی نیست بلکه عصر فهمیدن‌ها و نفهمیدن‌هاست. بایدی جز فهمیدن تأویلی و توحیدی برای اهل ایمان وجود ندارد که نور همین فهم الهی است که اهلش را از دوزخ آخرالزمان بیرون می‌کشد و فرا می‌برد الا برای امام زمان و یاران خاص او که مأمورند که در این دوزخ بمانند تا ظهور کامل حق!

۵- بزرگترین معمای زندگی من در نزد خودم یکی بیماری مادرزاد و فزاینده من در سراسر زندگیم بوده است و دیگر تنها شدن فزاینده من حتی در میان خانواده و فامیل و کل آشنایان و یاران نزدیکم! و این دو به نوعی علت و معلول و مکمل یکدیگرند. یعنی بیماریم تنهائی کرده و تنهائی‌ام بر بیماریم افزوده است. بر این دو طبعاً فقر مطلق و محاصره شغلی و اقتصادی که از جانب رژیم در همه عمر بر زندگیم حاکم بوده تا مرا از پای درآورده و تسلیم سازد. فقر و بیماری و تنهائی به‌همراه خیانت‌های پیاپی اطرافیان همگی صراط مستقیم هدایت را برایم هموار ساخته است.

۶- یکی دیگر از معماهای وجودی من نور کرامت و شفاعتی است که خداوند در من نهاده که به نورش بسیاری را شفاعت می‌کنند و گره از گرفتاری‌هایشان می‌گشاید که متأسفانه اکثرشان این حق را انکار می‌کنند تا تعهدی به خدا و رسول و دعومت من نداشته باشند چون آنها را دعوت به تقوا می‌کنم. و این عین مکر با رحمت خداست که به‌خودشان باز می‌گردد و رسوایشان می‌سازد. ولی من عموماً به رویشان نمی‌آورم و دست از حمایت‌شان برنمی‌دارم که موجب عذاب

خود من می‌شود: «پس بسوز که بسیار عزیز و کریمی!» قرآن - و بالاخره در ظهور آخرالزمان کرونا من هم وادار شدم که با همه این مکاران و کافران قطع رابطه کنم که این قطع رابطه موجب شفای من از این همه امراض بوده است: و اینک روی از این کافران بگردان و از میانشان برو تا خداوند عذابش را نازل کند که در غیر این صورت این عذاب دامن گیر تو نیز خواهد شد!» قرآن -

۷- ایمان، کرامت و قدرت شفاعت و محبتی که خداوند در کسی می‌نهد او را به عالی‌ترین حد انسانیت توأم با مسئولیت ارتقاء می‌دهد تا از حدود الهی خود در قبال کفر و انکار و شقاوت دفاع کند که اگر نکند به شدت عذاب می‌شود: بچش آتش را که بس عزیز و کریمی! ولی من در دفاع از این حق و حدود الهی بسیار تسامح و تساهل پیشه کردم و خود را به عذاب‌هایی عظیم دچار ساختم و از این بابت خودم را نمی‌بخشم به راز این همه امراضی که دچار شده‌ام آگاهم!

۸- بیماری و تنهایی فزاینده‌ام در طی زندگانی مرحله به مرحله انواع و مراتب شرک مرا با خدایم از میان برداشته است و مرا تدریجاً به مقام ابراهیمی «خدا کافیت» رسانیده است: شرک‌های معیشتی، شرک‌های عاطفی، شرک‌های درمانی، شرک‌های نژادی، شرک‌های فکری و اجتماعی و تاریخی!

۹- یکی دیگر از اسرار زندگی که همین اواخر به حقیق آگاه شدم نقش ناخودآگاه من در برپائی قیامت افراد و خانواده‌ها و اقوام و قبایل و فرقه‌ها و اصناف و حرفه‌ها بوده است و نیز ایدئولوژی‌ها و مذاهب و مکاتب. و اینکه هر آنچه که درباره این امور نوشته‌ام سال‌ها بعد عین واقع شده است بخصوص در عصر کرونا که قیامت تمامیت این تمدن مدرن و همه فرآورده‌های مادی و معنوی آن است: قیامت علوم و فنون، قیامت آزادی و دموکراسی، قیامت رفاه و عیش، قیامت علم پزشکی، قیامت مذاهب تاریخی و مرده و بخصوص قیامت مذهب شیعه حاکم بر ایران! و اما خود من در مرکز این قیامت قرار دارم و در همه عمرم با قیامت طبقات نفس خود روبرو بوده‌ام از طبقات دوزخی و برزخی و بهشتی!

۱۰- حوادث ماورای طبیعی زندگی که از کودکی آغاز شده و تاکنون ادامه داشته است نیز هنوز هم به لحاظ عقلانی برایم معمائی کبیر است بخصوص که مشابه‌اش را درباره زندگی عارفان بزرگ و حتی پیامبران هم نشنیده و نخوانده‌ام و لذا تقریباً همه جماعت اهل دین و عرفان را مخالف و منکر خود می‌بینم و گروه موسوم به روشنفکران دینی که در دشمنی ذاتی با این ادعاها قرار دارند. و لذا درآویش، ملایان و روشنفکران دینی جملگی در دشمنی با من متحدند زیرا موجودیت مرا در ابطال با حقیقت باورهای خود می‌یابند زیرا برای آن شباهتی پیدا نمی‌کنند نه در تاریخ و نه در جامعه! نه در فلسفه و عرفان و نه در اساطیر مذهبی! خود من نیز تا سال‌ها با این حوادث ماورای طبیعی زندگی به چشم ناباوری و حیرت و بی‌هیچ ادعائی زیسته و بندرت از آنها در نزد کسی سخن می‌گفتم تا اینکه این حوادث تمامیت حیات و هستی و روابط و معیشت و موجودیت مادی و معنوی مرا فراگرفت و من جز اینها موجودیت و معنائی برای خود نیافتم و لذا اینها را پذیرفتم و درباره‌شان به تألیف و تحقیق پرداختم و باور کردم که من بنده برگزیده و خاص خداوند در این عصر هستم و برپاکننده قیامت آخرالزمان! و اگر کسی شبیه من در تاریخ گذشته گزارش نشده است به این دلیل است که قیامت آخرالزمان

مختص این دوران است که من قائم آنم! از این رو امر خودشناسی برای من در رأس حیاتی‌ترین امور قرار گرفت که بدون آن محکوم به نابودی می‌بودم چون هیچ شباهتی به احدی در این روزگار ندارم و از این روست که تا این حد تنه‌ایم.

۱۱- من اگر قائمیت خود را که عین آدمیت من در این دوران است نمی‌شناختم براستی نابود می‌شدم و گوئی این سخن علی (ع) مختص به من است و جز من مخاطبی ندارد که: هر که خود را شناخت نابود شد! و نابود شدن به معنای مرگ نیست که حق هر انسانی است بلکه عین مسخ شدن در غیر است در اجنه و شیاطین و خناسان!

۱۲- دیگر از معمای زندگی معنوی من از برای خود من اینست که اکنون که حدود پانزده سال از انتشار آثارم در فضای مجازی می‌گذرد که دریائی از معارف و ادعاهای بکر و بدیع درباره همه مسائل امروز بشر است هنوز هیچ فرد یا سایتی کلامی در نقد یا رد و اثبات این حقایق بر زبان نیاورده است که این پدیده عجیب فقط شامل داخل کشور نیست بلکه رسانه‌ها و سایت‌های خارج از کشور هم در سکوت کامل به سر می‌برند. این یعنی چه؟ در جامعه‌ای که همه صاحب‌نظرند و در همه مسائل نظر می‌دهند در قبال انتشار دویست جلد کتاب و هزاران مقاله و سخنرانی کمترین واکنش و بازتاب مثبت یا منفی پدید نیامده است. آمارهای سایت‌های ما نشان می‌دهد که آثار ما از پرخواننده‌ترین آثار در فضای مجازی هستند. پس این سکوت چه معنایی دارد؟ سکوت در قبال هزاران حقیقت نو در عرصه فرهنگ و مذهب و عرفان و فلسفه و مدنیت و تاریخ و قرآن و اسلام شناسی و غیره! این یعنی چه؟ در جریان بازجوئی در وزارت اطلاعات دیدم که همه پرسنل این وزارت خانه عریض و طویل آثار مرا خوانده و دچار دو جناح متضاد در قبال این معارف شده‌اند گروهی شدیداً موافق و گروهی شدیداً مخالف هستند. ولی حتی همین جماعت اطلاعاتی هم حاضر نشدند که درباره هیچ‌یک از نظریات ما با ما بحث کنند. نهایتاً درباره این سکوت حیرت‌آور و مطلق هر چه اندیشیده‌ام فقط به حکمت خاص الهی رسیده‌ام که مرا تا وقت معینی غایب و پنهان داشته و از من محافظت می‌کند تا روز انفجار عظیم در قیامت کبرای این مردم و جهان اسلام و کل جامعه بشری! و بخصوص که در سال‌های اخیر و در این دور کرونا مرا مفلوج و زمین‌گیر و منزوی و ساکت نموده است تا دم برنیاورم تا آنگاه که وقت ظهور حق فرا رسد تا مَهر از زبانم بگشاید و نیز از زبان آنانکه این معارف را دریافته‌اند حتی اگر پس مرگ من باشد که بازخواهم گشت به همراه همه انبیاء و شهداء و صدیقین! همان‌طور که در شب عاشورای سال ۱۳۷۴ با همه این خوبان الهی محشور شدم و در نزد امام زمان اقامه صلوة نمودیم که این سرآغاز قیامت این عصر بود.

۱۳- رجعت یکی از بزرگترین و مهمترین اسرار مذهب امامیه و عرفان علوی است که هرگز به درستی فهم نشده و یا اصلاً انکار شده است و من امروزه کانون رجعت همه انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین کل تاریخ بشر از آغاز تاکنون هستم. رجعت همان تجلی، حشر و رفاقت با ارواح طیبه است که در قرآن هم مذکور است. و این واقعه همان قلب برپائی قیامت آخرالزمان است. و این هسته مرکزی همه معماها و اسرار زندگی من است.

۱۴- از علل منطقی و روانی سکوت اهل اندیشه در قبال آثارم، ابطال آنی همه باورها و نظام فکری در آنهاست.

۱۵- هیچ گروهی به اندازه روحانیت غیرسیاسی و طلبه‌های جوان غیر حکومتی از آثار من بیدار نشده‌اند که اینک تبدیل به جدی‌ترین خطر عقیدتی بر علیه نظام ولایت فقیه گشته‌اند.

۱۶- از اسرار دیگر زندگی اجتماعی من حضور اشقیاء و تبهکاران و کافران و بیماران روانی در اطراف من است که خداوند به این وسیله مرا از نگاه دشمنانم پنهان داشته است وگرنه تاکنون مرا از بین برده بودند. این راز غیبت من در میان مردم است. جمهوری اسلامی اگر به ماهیت من پی برده بود بارها به ترور من اقدام کرده بود.

۱۷- هر آنچه از ولایت حق در وجود انبیاء و اولیای سلف بوده در وجود من جمع است و علاوه براین در من امری هست که در هیچ‌یک از آنها نبوده است و آن قائمیت من و قدرت برپائی قیامت است.

۱۸- زندگی من سراسر مملو از انواع نشانه‌های غیبی و معجزات الهی بوده است در زمانی که باور به معجزات حتی در نزد ملایان ما در حال انقراض است و مصداق خرافه می‌آید. من انواع معجزات الهی در نزد انبیای سلف را در زندگی خود نیز تجربه کرده‌ام و دانستم که عصر معجزه به سر نیامده است و چنین ادعائی از مصادیق بی‌ایمانی در عصر ماست که حتی روحانیون هم آن را تبلیغ می‌کنند بخصوص روحانیون حکومتی! و روحانیون سنتی هم که همچنان مشغول تجارت معجزه‌نمائی برای مردم هستند و رزقشان را بدین‌گونه تأمین می‌کنند مثل دعا‌فروشی، رمالی، استخاره و امثالهم! ولی روحانیون حکومتی به معجزه ولایت فقیه پی برده و از این طریق به ثروت و مکنّت و قدرت رسیدند و به سائر معجزات نیازی ندارند. ولی معجزه در نزد من تماماً در سراسر زندگیم برای مردمان جاری بوده است از کلام من و نگاه من و حمایت من از درماندگان! و عجباً که اطرافیان من اکثراً از این بابت برای خود دعوی معجزه و کرامات کرده‌اند و دکان‌هایی پدید آورده‌اند. در حالی که من هرگز چنین ادعائی نداشته‌ام زیرا خداوند به اراده خودش هرگاه که اراده کرده کرامات و معجزاتی از وجود من برای سائرین جاری نموده است. یکی از نزدیکانم می‌گفت: اگر شما این کرامات را از نزد خود ادعا کنید دیگر اطرافیانتان چنین ادعائی نمی‌کنند. چون شما سکوت می‌کنید آنها این کرامات را به خودشان نسبت می‌دهند و خود را معجزه‌گر می‌خوانند. این فساد و فتنه و جنون موجب قطع رابطه من با همگان شد و شر همه‌شان برای همیشه از سر من کم گردید و از آتش کفرشان رها شدم و تنهائی محض پیشه کردم.

۱۹- در اطراف هر پیامبر و قدیس و عارف و امامی ده‌ها نفر مدعی کذاب و دجال وجود داشته‌اند. در عصر رسول اکرم (ص) در مکه که چند هزار نفر ساکن بیشتر نداشت ده‌ها نفر مدعی پیدا شده بودند که به آنها نیز وحی می‌شود. در هر کجا که روحی نازل می‌شود شقی‌ترین کافران پس از عداوت و انکار نهائی خود که به شکست انجامید مدعی آن صاحب روح می‌شوند و خود دعوی وحی و کرامات می‌نمایند. و تقریباً همه آدم‌های رابطه من حتی در اندک ارتباطی دچار این ادعاها و احساسات می‌شوند که دارای وجهی از حقیقت و وجهی از امر مشتبّه شیطانی است از مرد و زن، پیر و جوان و باسواد و بی‌سواد و کافر و مؤمن!

۲۰- یکی دیگر از معماهای زندگی من بی‌خوابی فزاینده‌ام از دوره کودکی و حدود پنج سالگی است که تا امروز ادامه یافته است. بی‌خوابی که خود زمینه بیماری من گردید و بی‌خوابی را نیز کامل‌تر ساخت. این بیماری هرگز اجازه نداد که حتی چرت طولانی مدتی داشته باشم. این بیماری و بی‌خوابی توفیق اجباری برای فکر و ذکر مادام‌العمرم بوده است. همه کتاب‌هایم در چنین وضعیتی تألیف شده‌اند. و هم اکنون در حالی که قلبم در حال جان‌کندن است و یکی در میان می‌زند و معده‌ام در حال خونریزی است و کل بدنم نیمه جان و کرخت شده است می‌نویسم.

۲۱- من در زندگیم پدیده‌هایی بس شگرف و حیرت‌آور و بدیعی را درک نموده‌ام ولی عاقبت دریافتم که برترین و مهمترین این پدیده‌ها خود من هستم که سرچشمه کشف و فهم این پدیده‌هایم و بلکه خود علت و باعث همه اینها بوده‌ام. من به مانند یک سیاه‌چاله روح در درک اسفل‌السافین زمین بودم که به قدرت عمری تفکر و تأملات درونی و عرفان نفس در خویشتن منفجر شدم و این انفجار سرچشمه همه پدیده‌های حیرت‌آور این دور آخرالزمان است که در سراسر جهان روی می‌دهد که از سال ۲۰۰۱ میلادی آغاز شده است که مصادف با کمال نزول روح القدس بر قلب من است که همان ظهور و سرآغاز آدمیت هشتم در من است که با واقعه بزرگترین کسوف هزاره اخیر جهان همراه است که کمال این کسوف در خراسان و شهر مشهد آنگاه که مقیم این شهر بودم. یعنی همه این پدیده‌های شگرف و خارق‌العاده از علائم ظهور آدمیت هشتم و آخرالزمان دور هفتم است. این همان ظهور انسان کامل و امام زمان به عنوان خلیفه خدا و منجی عصر است که هیچ ربطی به باورهای خرافی عامه شیعیان ندارد که باوری به‌غایت کافرانه و نژادپرستانه و دجالی است.

۲۲- کل ماجراهای زندگیم از بدو تولد تاکنون، سیر خلق جدید انسان و ظهور آدم هشتم و وقایع نزول ارواح هفتگانه الهی و بازتاب‌های آن در من بوده است. من همچون حضرت آدم ابوالبشر فاقد هر تاریخ و پیشینه و نژاد و خاندانی بوده‌ام و لذا کمترین شباهتی با خانواده و فامیل نداشته‌ام و این راز عداوت جنون‌آمیز آنها با من است. از این رو من غریب‌ترین و بی‌کس‌ترین انسان روی زمین هستم. خداوند کل تاریخ و خاندانم را از من گرفت تا مرا از نو بیافریند. من مظهر کاملی از سوره توحیدم! یگانه و مستقل و بی‌نیاز و بی‌پس و پیش و بی‌همتا!

۲۳- قرآن کریم می‌فرماید که خداوند مقام انسانی بشر را در کبد آفریده است. کبد هم به معنای عضو خون‌ساز بدن یعنی جگر است و هم به معنای رنج و اندوه! و این نیز در وضع جسمانی و مزاجی من مصداق دارد که در همه عمرم دارای مزاجی صفراوی هستم که صفرا هم ترش‌یجات خاص کبد است و باعث التهاب و تب شدید در تن و مغز می‌شود که من در همه عمرم تجربه‌اش کرده‌ام.

۲۴- یکی دیگر از علائم آدمیت دوران در من این بوده که همواره شیطانی در صورت بشری در لباس دوست در نزدیکی من می‌زیسته که رسالتی جز ره‌زنی دل و ایمان اطرافیانم نداشته است. یکی از قدیمی‌ترین این شیاطین انسی که یکی از دوستان قدیمی من بود این اواخر به مرض کرونا درگذشت. جالب اینکه همه این شیاطین انسی از مفلوک‌ترین افراد بودند که خداوند بواسطه من آنها را نجات داده و عزّت و شرف بخشیده بود و آنها این شفاعت الهی را برای خود تنفیس

کرده و کبر و انکار ورزیده و به عداوت با من و به تخریب و تحریف ایمان اطرافیانم پرداختند و عاقبت به عذابی عظیم دچار گشتند.

۲۵- من با نارفیق‌ترین و شقی‌ترین آدم‌ها با تمام وجودم رفاقت کرده‌ام و لذا همواره در نظر آشنایان و کل جامعه متهم به انواع مفاسد بوده‌ام چرا که این آدمیان اکثراً غرق در فساد و لذا منفور خانواده و جامعه بودند. و لذا گاه این آدمیان پس از رفاقت من با آنها، در جامعه به مفاسد اخلاقی خود افتخار می‌کردند و برخی هم از مفاسد خود توبه می‌نمودند لاقلاً در حضور من و کسانی که با من رابطه داشتند. از این‌رو رفاقت من با این اهالی درک اسفل السافلین زمینه برپائی قیامت آخرالزمان بوده است زیرا صبر و رحمت و ستاری من بر این جماعت در تاریخ بشر کم‌سابقه و در عصر جدید یک پدیده استثنائی بوده است. و قطع رابطه من با این جماعت که سنگ زیربنای مفاسد و مظالم اجتماعی هستند به‌مثابه برپائی قیامت کل جامعه بشری است. و چه بسا خود این افراد از بابت رفاقت من با آنها، مرا مورد تهمت و تردید قرار می‌دادند زیرا هیچ دلیلی برای این رفاقت نمی‌یافتند. و اینک با این قطع رابطه حقیقت بر همگان آشکار می‌شود: «و در آن‌روز خواهید دانست که چه می‌کرده‌اید!» قرآن- پس این قیامت به‌مثابه آئینه تمام‌نمای معرفت نفس و خودشناسی ذاتی است که بعد از این واقعه راه دوزخ و بهشت و هدایت و ضلالت از هم جدا می‌شود و انتخابی عارفانه ممکن می‌گردد. من رسول این انتخاب بوده‌ام. «ای رسول ما بگو من از بابت هدایت شما هیچ مزد نمی‌خواهم و مزد هم همین است که هر کسی زین پس راه حق یا باطل را خود برمی‌گزیند!» قرآن- یعنی رسالت انبیاء و اولیای الهی در نزد مردمان از ذات اختیار و آزادی انتخاب برمی‌خیزد و همه رسولان حق، رسولان آزادی هستند آزادی انتخابی آگاهانه! کفر یا ایمان آگاهانه! انتخاب هویت الهی و هویت شیطانی!

۲۶- کمال معرفت هر کسی در حق حیات و هستی خویشتن آنست که به مقام تسلیم و رضا و شکر بر تمامیت آنچه که هست و نیست برسد راضی و شاکر حق باشد از بابت موقعیت جنسی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی، جغرافیائی و همه شرایط زیستی داده شده در آفرینش ازلی! مرد کافر بر مرد بودن خود شاکی و ناراضی است و زن کافر هم بر زنانیت خود یاغی است. و هر کافری بر هر آنچه که هست و دارد و ندارد شاکی است و با آن مبارزه می‌کند. حال آنکه خداوند هر انسانی را در مقام اعلائی وجود آفریده است در بی‌نهایت صورت و موقعیت و امکانات مادی و معنوی! حق آنست که آدمی به نور ذات الهی خود نائل آید که احدیت و صمدیت و بی‌تائی و استقلال جان است که در سوره توحید آمده است. و من در معارف خود این نور احدی را در جان یکایک انسان‌ها آشکار ساخته‌ام. قیامت عرصه انتخاب نهائی و ابدی است بین کفر و ایمان، خود و خدا، بود و نبود، دنیا و آخرت و حق و باطل! و این عرصه توبه‌ای خالص و مطلق است از عدمیت خود و رویکرد به وجود خداوند و تسلیم و رضای به اراده او!

۲۷- و این نور برپائی قیامت و آزادی انتخاب بین حق و باطل فقط از آثار و معارف کلامی من برنمی‌تابد بلکه سرچشمه تابش این نور موجودیت خودبه‌خودی من در جهان است. اصل وجود من قائم قیامت آخرالزمان است با کتاب یا بی‌کتاب!



۲۸- هر دوری از ادوار هفت هزارساله آدمیت یک آخرالزمان دارد و یک قائم آخرالزمان که همو آدم دور بعدی آدمیت است و من قائم آخرالزمان دور هفتم و آدم دور هشتم هستم.

۲۹- یکی از تلخ‌ترین تجربه زندگیم که دائماً با آن روبرو بوده‌ام مشاهده حس حقارت و بخل و عداوت کسانی است که به‌دستان من شفا یافته و از ذلت و حقارت و بدبختی‌ها رهیده‌اند و اینک جز نابوده من آرزویی ندارند و گاه برای نابودی من دست به هر کاری می‌زنند از جمله فروختن من به اداره اطلاعات به‌همراه تهمت‌هایی که به من نسبت می‌دهند. و تلخ‌ترین بخش این ماجرا هم عاقبت فلاکت‌باری است که خود دچارش می‌شوند. یکی از این آدم‌ها پس از عذاب رسوائی که دچارش شده بود روزی به نزد آمد و به خیانت‌هایش به من اعتراف کرد تا شاید از عذابش کاسته شود. به او گفتم باز هم اشتباه می‌کنی تو به من خیانت نکرده‌ای زیرا نتوانسته‌ای مرا از راه و هدفم ساقط کنی و من بیش از هر زمانی در راهم و به اهدافم رسیده‌ام و توئی که همه چیز خودت را نابود کرده‌ای پس تو به خودت خیانت کرده‌ای! «خیانت نمی‌کنند الا بخودشان» قرآن - اگر بر این آدم‌ها ریاست می‌کردم و تحقیرشان می‌نمودم چنین وضعی پیش نمی‌آمد. من با آنها دوستی کردم و آنها را در سطح و همراه خودم قرار دادم و در همه زندگیم شریکشان ساختم و بلکه در امور دنیوی آنها را بالاتر از خود قرار دادم و من از همه اطرافیانم فقیرانه‌تر و ساده‌تر زیسته‌ام. ولی عاقبت فجیع این آدم‌های مذکور بدین دلیل است که پس از درک شفاعت و کرامت الهی و نجات خود از راه و روش کافران و فاسقانه خود توبه نمی‌کنند و اینک با قدرت بیشتری به فسق و کفر خود عمل می‌کنند تا اینکه عذاب الهی آنها را فرا می‌گیرد و آنها را با رسوائی تمام به گذشته‌شان بازمی‌گرداند تا به یاد آورند که خود چه بوده‌اند و با خود چه کرده‌اند.

۳۰- مخاطب اصلی و عمده و بلندمدت مجموعه آثار و معارف من پس از سقوط دجالیت اسلامی و جمهوری اسلامی ایران پیدا می‌شوند که مصادف با سقوط تکنولوژی‌زم حاکم بر جهان است یعنی فروپاشی دجالیت مذهبی و دجالیت علمی - فنی! دجالیت مادی و دجالیت معنوی! پیروان و طرفداران امروز آثار من عمدتاً از جاهل‌ترین و خرافی‌ترین مردمان هستند و کافرترینشان! و لذا هر فردی کتابی از مرا می‌پرستد و مابقی آثارم را منکر است چرا که اکثر آثارم هر یک به تنهایی بانی یک جهان و جهان‌بینی بدیعی است و لذا در آثارم مذهبی‌ترین و ضدمذهبی‌ترین افکار قابل وصول است که همه این افکار و مکاشفات در آخرین اثر بزرگم یعنی نزول و عروج روح ام‌الکتاب به‌صورت یک نظام کیهانی و یک سمفونی جهانی گردهم آمده‌اند از همه طیف‌های کفر و ایمان و شرک و جهل و علم و عدل و ظلم!

۳۱- دین و معارف من تماماً و ذاتاً تجربی و شخصی و حسی و شهودی است و تدریجاً تلاش کردم آنها را به عقل و علم و عرفان نفس تبیین نمایم. حتی جنبه‌های به‌ظاهر تاریخی و موروثی اعتقاداتم نیز از راه تجربه و شهود شخصی حاصل شده‌اند و لذا انبیاء و اولیاء و ائمه‌هدی در آثار من به‌کلی از جنس باورهای عامه علما نیستند. قرآن من نیز کتابی است که خود آن‌را در نفس واحده خود خوانده‌ام و به من الهام شده است. و لذا قرآن عربی را هم من به‌گونه‌ای متفاوت خوانده و بیان کرده‌ام. و لذا پیامبر و علی من هم هیچ شباهتی به پیامبر ملایان و علی دراویش ندارد. من با همه انبیاء و امامان در خویشتن محشور بوده‌ام و آنها را در خودم شناخته‌ام و نه از راه تاریخ و روایات! و لذا امام زمان من هم هیچ شباهتی به

امام زمان عامه شیعیان ندارد. و لذا شریعت و طریقت من هم مختص خود من است. و من تنها کسی در آخرالزمان هستم که وجود مقدس پیامبر و ائمه‌هدی<sup>(ع)</sup> را به حقشان شناخته‌ام. من ناجی دین خدا، اسلام و مذهب شیعه در این دورانم از سلطه تاریخی ملایان و مذهب موروثی و نژادپرستی مذهبی! چرا که نژادپرستی به‌عنوان هسته مرکزی شقاوت و کفر و فساد بشری فقط در لباس مذاهب است که تقدیس شده و دست به جنایت می‌زند آن‌طور که در ایران زد. جمهوری اسلامی کیش پرستش نژاد بنی‌هاشم است که قصد سلطه بر جهان دارد. جالب اینکه در روایتی از پیامبر اسلام، در آخرالزمان شقی‌ترین دشمنان دین خدا و امام زمان، گروهی از سادات بنی‌فاطمه هستند که منظور همین جماعت حاکم بر ایران است.

۳۲- بزرگترین کشف من درباره ماهیت دین خدا این بود که دیدم و دانستم و تجربه کردم که دین خدا راه رهایی و خروج از هویت تاریخی - موروثی - نژادی است که غایتش تحقق سوره توحید در انسان موحد است که انسانی یگانه و مبرای از نژاد و بی‌تاست و مظه‌ری از تجلی خداوند واحد قهار! و من امروزه در این مقام تثبیت شده‌ام و مقصود خداوند از دینش در من به تمام و کمال رخ نموده است.

۳۳- معامله‌ای که مردمان با من نمودند عین تجربه و امتحانشان با حق بوده است که سراسر رحمت و عفو و ستاری و شفاعت است و متأسفانه اکثرشان معامله‌ای بس ناحق با حق نمودند بخصوص افراد نژاد و خانواده من که در عداوت با حق گوی سبقت را از همه ربودند و خود را هلاک کردند. و مشاهده من از این واقعه، که تلخ‌ترین تجربه من در زندگی بوده است. حقیقتی تلخ‌تر از این نیست که آدمی شاهد بر این واقعه باشد که خداوند نزدیکانت را به‌خاطر ظلمی که به تو کرده‌اند عذاب می‌کند و هلاک می‌سازد، همسر و فرزندان و مادر و خواهر و آشنایان...!

۳۴- من عاقبت به جامعه شناسی گروه مفلوکین و تباه‌شدگان و مطرودین جامعه رسیدم و در یک کلمه این گروه را بخیل‌ترین گروه بشری یافتم که برای خود هیچ خوشبختی و لذتی جز بدبختی و ذلت دیگران نمی‌شناسند. اکثر کسانی که در اطراف من جمع شده بودند از این گروه بوده‌اند که من اینها را اهالی درک اسفل السافلین می‌دانم. این گروه چون به عزت و قوت و حرمتی برسند به نابودی دیگران همت می‌کنند. اینها کافرترین مردمان هستند.

۳۵- عصاره جامعه‌شناسی و روانشناسی من درباره خلائق به اینجا رسید که هر فرد و گروهی تماماً مستحق همان شرایط مادی و معنوی خویش است که در آن زیست می‌کند و هر تلاشی برای نجات دیگران و ارتقاء زندگی آنها تلاشی مذبحانه و جاهلانه و کافرانه است و عاقبتی جز ستم و عداوت و شقاوت ندارد یعنی هر فرد و قومی در نهایت عدالت و رحمت الهی به‌سر می‌برد. هیچ جور و ستمی بزرگتر از این نیست که به جبر دیگران را به‌سوی سعادت و هدایت بکشانی!

۳۶- چه مفلسان و مطرودینی را که به عزّت و قوت رساندم و آنگاه درصدد رهزنی دل و دین اطرافیان برآمدند و عاقبت به دشمنی با خود من برخاستند و مرا به مأمورین اطلاعاتی فروختند به هیچ! و عاقبت بازگشتند به افلاسی شدیدتر از قبل و عبرت همگان شدند. در این معامله من به خدا رسیدم و آنها به شیطان!

۳۷- تماشای این همه جفا و کفر و خیانت و نمک به حرامی و آدم‌فروشی جسم و جان مرا چنان رنجور ساخت که جبراً از همه عالم و آدمیان بریدم و انزوای مطلق گزیدم و اینک حدود سه سال است که همه آن زخم‌هایی که بر تن و روح من نشسته، سرباز کرده و برون افکنی شده است. شفای کامل من اینست که همه این آدم‌ها را از درون و برون خود پاک کنم و از حافظه‌ام نیز بزدایم و جز خدا برایم باقی نماند و این واقعه در حال تحقق است و این رجعت دوباره من از خلق به‌سوی حق است. و این واقعه به‌طور طبیعی و روحی مصادف با ظهور جهانی قیامت آخرالزمان است که با کرونا خودنمایی می‌کند. و این قیامت از وجود من برپا شده است.

۳۸- من بزرگترین کاشف ارزش‌های اخلاقی در تاریخ بشر بوده‌ام به‌گونه‌ای که هر ارزشی را که بر فرهنگ‌ها حاکم است ضد ارزش آن ارزش یافتم: عشق ضد عشق، تقوای ضد تقوا، علم ضد علم، سلامتی ضد سلامتی، صلح ضد صلح، قدرت ضد قدرت، پیشرفت ضد پیشرفت، عدالت ضد عدالت و و بالاخره قیامت این تمدن ضد انسانی را برپا نمودم و آن‌را زیر و رو ساختم.

۳۹- «زیر و رو شده و آنگاه به‌سوی او باز می‌گردید» قرآن- این همان زیر و رو شدن انسان تاریخی است که در همه ارزش‌های حیات و هستی و اخلاقیش واژگون شده است و اینک در قیامتی جهانی بایستی یکبار دگر واژگون شود تا بر مقعد صدق خود قرار گیرد و روی به حق وجود نماید و انسان شود. و این حقیقتی است که در آثار من تبیین شده و در وجود من رخ نموده است.

۴۰- اجر عمری جانفشانی و یاری من درباره درمانده‌ترین و کافرترین مردمان که اکثرشان هم به من خیانت کردند این بود که مرا با امام زمان و خلیفه خدا محشور نمود و به دیدار با او رساند و در موقعیت وجودی او قرار داد و به راز و حق غیبت او آگاه ساخت و مرا قائم او نمود که این قائمیت دارای دو معنای به‌ظاهر متضاد و دیالکتیکی است: برپائی و ظهور در عین خفا و قایم بودن او در من! یعنی او در من هم قائم است و هم قایم! آشکاری نهان و خلاق منفعّل! و این تجلی کلمه‌ال لا است یعنی تجلی بود نبود!

۴۱- و لذا امروزه شقی‌ترین دشمنان آگاه و قسم خورده من دو جماعت هستند که دو روی کفر و نفاق دینی- شیعی محسوب می‌شوند یعنی روحانیت شیعه و خاصه سادات هاشمی و به اصطلاح روشنفکران و دگراندیشان دینی! که خمینی و سروش دو نماد عریان این نفاق در عصر ما محسوب می‌شوند. ولی کافران و منکران علنی قلباً همگی به من ایمان و ارادت دارند ولی این ایمان و ارادت را انکار می‌کنند تا متعهد نباشند. این انکار و عداوت آگاهانه موجب تضاد

وجودی فرد با تمامیت اراده و غرایز حیاتی خودش می‌گردد به گونه‌ای که از همه نیازها و لذا اید حیاتی محروم می‌شود. رزقش بر وی حرام می‌گردد و لقمه‌ای بی‌عذاب از گلوی پائین نمی‌رود و به لحاظ جنسی نیز دچار عقیم‌شدگی و انحراف و همجنس‌گرایی می‌شود و این مصداق دشمنی فرد با غرایز خویش است زیرا همجنس‌گرایی از بدترین عذاب‌های جسمی و روانی ممکن در حیات دنیاست. در واقع چنین کسی به این دلیل ایمان و ارادت قلبی خود را انکار می‌کند تا نخواهد کمترین تعهد و تقوایی در امور غریزی و حیاتی خود داشته باشد و در غرایز حیوانی خود هر چه می‌خواهد بکند و بخورد ولی دقیقاً همین غرایز را از دست می‌دهد و از شکم و زیرشکم محروم می‌شود. این انسان احمق، دل و عقل و وجدان و روح خود را عمداً و آگاهانه انکار می‌کند تا سلطان تن و غرایز جسمانی خود باشد که هر دو را از دست می‌دهد یعنی دین و معنای خود را از دست می‌دهد و تن و روحش دچار ثقل و ظلمت و عذاب و هلاکت می‌شود. «کشته باد انسان که چقدر قدرشناس و منکر است.» قرآن - این واقعه همان کشته شدن در عین حیات دنیاست.

۴۲- هزینه‌ای که من در مسیر حق جوئی و حق‌پرستی و شناخت و شهود حقیقت در زندگی پرداخته‌ام کل زندگی دنیوی من است. من در حیات این دنیا از همه نیازها و غرایز و امیال و آرمان‌های دنیویم محروم شدم که این محرومیت هرگز بر خلاف اراده قلبی من هم نبوده است و همواره از بابت هر آنچه که در دنیا از دست داده‌ام راضی شده‌ام زیرا که چیزی برتر و عالی‌تر و معنوی‌تر یافته‌ام. من کل خودم را به خدایم فروختم و از این معامله راضی هستم علیرغم عمری بیماری جسمانی که کشیده‌ام و ناله‌هایی که به درگاهش کرده‌ام باز هم راضی بوده‌ام. و یقین دارم که زندگی حقیقی من در دنیا زین پس آغاز خواهد شد.

۴۳- امام زمان را در دو کالبد نوری و مادی دیدار کرده‌ام و عاقبت به نور و روح القدس خود در من تجلی نمود و در من مستقر شد و مرا محل قیام و قائمیت خود ساخت که بزودی رخ خواهد نمود و خلاق خواهد شد. این او بود که مرا برگزید و کتاب اجل آخرالزمان را از قلم من جاری نمود و خودش را در این کتاب معرفی نمود. من و او به مثابه باطن و ظاهر امری واحد و شخصی واحدیم. او امام مستقر است و من امام مستودع! یعنی امامت او در وجود من به ودیعه نهاده شده است. من سپر بلای او هستم در قبال تیرهای جفا و خیانت خلق خاصه آنانکه از شفاعت او برخوردار شدند از نزد من! رابطه من و او همان رابطه تن و روح است.

۴۴- دین اسلام و حقیقت باطنی آن یعنی امامت و مذهب امامیه جز در آثار من به حق معرفی نشده است و آنچه که تحت عنوان تشیع در نزد روحانیت رسمی قم است همان آنتی‌تز این مذهب است که در دربار عباسی به یاری ملایان مزدوری چون شیخ طوسی و مفید و صدوق و امثالهم تبیین شد تا امامت را مسخ نموده و پیروان حقه امامان را تکفیر و سرکوب کند. پس این شیعه ضد شیعه است یعنی دجال مذهب امامیه است که در فقه شیعه تبلور یافته است که فقه سرکوبی و تحریف مذهب است که در عصر ما خمینی اسوه این دجالیت است و پیروانش! این خود خمینی بود که با گفتار و کردارش دجالیت خود را به اثبات رساند و در تاریخ اسلام نشان داد که خود شیطان است که نخست به اسم دفاع از اسلام جامعه ایران را سرکوب و قلع و قمع نمود و سپس علناً کوس انالحق زد و گفت که من از اسلام برترم و اسلام باید

به پای من قربانی شود تا من بمانم و حیطة اختیارات من در حد اختیار خداوند است. و این تعریف دجال است که در وجود خمینی ظاهر شد. ولی مردم ایران به جای طرد و لعن این دجال به انکار خدا و رسول و اسلام پرداختند یعنی از دجالیت او پیروی کردند و لذا چهل سال است که در دام او جان می‌کنند و دنیا و آخرت خود را به باد دادند. پس با انقلاب ۵۷ این شرک و نفاق دینی ملت ایران بود که از وجود دجال به عرصه ظهور رسید و رسوا و هلاک شد. زین پس فقط کفر آشکار و دین خالص باقی می‌ماند که من و آثارم بیانگر دین خالص هستیم که دین محبت و صداقت و عدالت و قیامت است.

۴۵- دین یا هر معنا و حقیقت و ارزشی اگر وجود دارد و هست که هست و خالص است و در غیر این صورت اصلاً نیست و نمایشی دروغین و فریبکارانه است. یعنی دین خالص و ناخالص نداریم بلکه فقط دین و بی‌دینی داریم صدق و کذب داریم، محبت و شقاوت داریم. از این‌روست که خداوند در کتابش شرک را عامل ابطال حق می‌داند نه موجب تخفیف و تنزل آن! و این بدان معناست که دین ناخالص اصلاً دین نیست بلکه بازی و مکر است. از این‌روست که مؤمنان همه مذاهب الهی قابلیت هدایت و رستگاری دارند و ایمان همان گوهره صدق و حقیقت دین خداست. و اما درجات ایمان و دین امری دیگرست و هر مرتبه از ایمان و دین دارای حقی کامل است که برخاسته از روحی از جانب خداوند است همچون طبقات آسمان و طبقات عالم وجود! پس آنکه بی‌دینی و کفرش را در لباس وحدت ادیان و مذهب عشق پنهان می‌دارد کذاب است. وحدت ادیان و مذهب عشق از آن انسان کامل است که مظهر کمال صدق و تقوا و پاکی و اخلاص است که مؤمنان همه ادیان او را تصدیق می‌کنند.

۴۶- گمان ندارم هیچ انسانی در طول تاریخ بشری چون من تمامیت حوادث پنهان و آشکار زندگیش را کاویده و گزارش کرده باشد. یعنی محور و هدف و روح حاکم بر زندگی من امر معرفت نفس بوده است. این نظارت مستمر من بر زندگی ظاهری و باطنی خودم باعث حوادثی حیرت‌آور گشته که برای هیچ کسی در تاریخ روی نداده است. وقتی انسانی روی به خود کند گوئی روی به خدا و عالم غیب نموده است چرا که انسان درب ورود به عالم غیب است و چون بر خود نظر کند گوئی که خدا بر او نظر کرده است. از این نظر من کامل‌ترین بانی خودشناسی و بانی کامل‌ترین مرتبه از معرفت نفس هستم. همه کرامات و معجزات و حوادث شگرف زندگی من محصول این نظر من بر خویشتن بوده است. کاری بزرگتر و انسانی‌تر و خدائی‌تر از این برای انسان در جهان وجود ندارد. انسان آفریده شد تا خود را بشناسد و لذا انسانی که زندگیش صرف غیر از این شده است به هدر رفته است. و من این مکتب را از امام علی آموخته‌ام. انسان کامل مخلوق خودشناسی و نظر بر خویشتن است. هر که خود را شناخت از نو آفریده شد به طینت حق!

۴۷- دین من دین خودشناسی است و خودشناسی صراط مستقیم همه ادیان الهی و مقصود دین خدا برای کمال انسان است و این کمال در هر عصری از آن انسانی است که قرآن ناطق باشد یعنی حامل روح القدس باشد و در این عصر این انسان منم!

۴۸- من از کودکی با تمام وجودم احساس می‌کردم که من آنی نیستم که می‌نمایم بلکه کس دیگری در جانم زندگی می‌کند و او منم. عشق به خودشناسی بدین‌گونه در من پیدا شد و تاکنون ادامه داشته است و گمان می‌کنم تا ابد ادامه یابد. چنین حقیقت و احساسی در اندرون هر آدمی حضور دارد ولی بندرت کسی آن را باور و تحویل می‌گیرد و درباره‌اش به تحقیق و کاوش می‌پردازد. بی‌تردید این او جز خود خداوند نیست چرا که انسان را از فطرت خودش آفریده است. اینست که خودشناسی به خداشناسی می‌رسد که این شناختی تئوریک نیست بلکه شهودی و وجودی با صفات و کمال و کرامات است در مراتب تجلی! همه انبیاء و اولیاء و عرفای الهی مظاهر تجلی او هستند در مراتب! برخی فقط او را شنیده‌اند برخی هم او را دیده‌اند و برخی او را بوده‌اند و عین او در میان خلق! و آنانکه اهل این جستجو و مکاشفه نیستند در دنیا و عالم اشیاء گم و گور و مسخ می‌شوند. و اما گروهی هم هستند که از روی بخل و کفرشان به تقلید از انبیاء و اولیاء و عرفا می‌پردازند و تبدیل به شیاطین انسی می‌شوند تحت عناوین ملاء و درویش که دکان دین برپا می‌کنند.

۴۹- عباداتی که از روی صدق و نیاز و زبان امی باشد آدمی را به خودش نزدیک‌تر نموده و با خدایش روبرو می‌کند ولی اگر از روی تقلید و نمایش و ریا و موروثی و به زبان غیر امی باشد آدمی را از خود بیگانه‌تر کرده و به دام شیاطین می‌اندازد. و هر که آثار ما را از روی صدق و نیاز و نه از روی تقلید، بخواند با خودش روبرو می‌شود و این سرآغاز هدایت و تکامل و رهائی اوست.

۵۰- آخرالزمان عصر قیامت نفوس و رویارویی انسان‌ها با خویشان است و لذا جز مذهب معرفت نفس به کار نمی‌آید و هدایت بخش نیست. و آثار ما تبیین مذهب آخرالزمان و قیامت نفس انسان است.

۵۱- انسان در حیات این دنیا چیزی مقدس‌تر و با ارزش‌تر از تنهائی را از دست نداده است یعنی خودش را. یعنی حضور خدا را در خود! یعنی خدائیت خود را. و من این گم‌شده تاریخی را از نو یافتم و لذا امروزه تنهاترین انسان روی زمین هستم که در همه عمرم با کرامت الهی و معجزات حیرت‌آور زیسته‌ام. من در زندگی فقط با معجزه زیسته‌ام. منظوم از معجزه حوادث خارق‌العاده نیست بلکه احوال و مشاهدات الهی و غیبی است.

۵۲- من دین را تماماً از راه تجربه شخصی و تأملات درونی و مجاهدات اجتماعی حاصل کرده‌ام. و آنگاه که این اواخر به قرآن و روایات رجوع کردم با کمال حیرت دیدم که انبیای الهی و ائمه‌هدی همه از جنس من بوده‌اند و با همه آنها احساس دوستی و وحدت پیدا کردم تا آنکه با یکایک آنها در خواب و بیداری محسوس شدم و همه آنها را در خود یافتم که گوئی مرا در این راه هدایت کرده و رفقای من بوده‌اند.

۵۳- من بعکس عامه مردمان، زندگی دنیا را وسیله‌ای برای خوشبختی‌های مادی و اجتماعی نیافتم بلکه فرصتی استثنائی برای کشف حقیقت وجود دانستم و لذا تمام انرژی مادی و معنوی خود را صرف این مکاشفه کردم که من کیستم و این جهان چیست و این خلاق چرا چنین دیوانه‌اند. و در این انتخاب خداوند مرا یاری کرد و کل مسئولیت

مادی و معیشتی مرا بر عهده گرفت و مرا از هر تلاش اقتصادی معاف و بلکه منع نمود و خودش مرا تأمین و ارتزاق فرمود و تدریجاً نشانه‌هایش را بر من آشکار ساخت و راهش را بر من گشود و مرا مظهر رحمت مطلقه‌اش در میان خلق قرار داد آن‌هم در قبال درمانده‌ترین و شقی‌ترینشان! و لذا اندک اندک پاسخ همه سؤالاتم را یافتم.

۵۴- خداوند برخی از این شقی‌ترین و بخیل‌ترین و کافرترین درماندگان را به خدمت من گماشت. کسانی را که حتی نسبت به خود و خانواده خود بخل می‌ورزیدند و کمترین وظیفه‌ای برای خود حتی نسبت به فرزندان خود قائل نبودند. و این از عجایب زندگی من بوده است. این شقی‌ترین آدمیان را از بابت خدمتشان شفاعت نمود و عزت و سلامت بخشید تا شاید خود را اصلاح کنند و از شقاوت خود توبه نمایند. برخی از آنها توبه کرده و رستگار شدند و برخی بر شقاوت و کفر خود افزوده و مدعی من شدند و به عداوت با من برخاستند و هلاک گشتند در غایت فسادشان! عجباً که خداوند مرا بواسطه شقی‌ترین دشمنانم حراست و خدمت نمود یعنی کسانی که گاه اعتراف می‌نمودند که به قصد نابودی من به‌سویم آمده بودند و برخی از آنها رسماً مأمورین اطلاعاتی بودند و بعضی از آنها توبه کرده و رستگار شدند.

۵۵- با زندگی من پس از حدود هزار سال یکبار دگر حقیقت وحی، روح، معجزه، کرامت، شفاعت و بسیاری دیگر از حقایق معنوی و روحانی و عرفانی که در عصر جدید به افسانه و اسطوره پیوسته بود از نو احیاء شد و تحقق یافت.

۵۶- حتی آثار من نیز به‌دست دشمنان من منتشر شده است و این عین سخن علی<sup>(ع)</sup> است که فرمود معارف ما به‌دست دشمنان ما منتشر می‌شود. و این از رندی پروردگار است و سرّ دیالکتیکِ دیالکتیک که ذات منطق حق در کار جهان است.

۵۷- دین خدا جز راه و رسم نژادزدائی، تاریخ‌زدائی، وراثت‌زدائی و علیت‌زدائی از خویشتن نیست. و این کشفی است که فقط به نور قلم حق در نزد ما آشکار شده است که سرّ هویت پیامبران و اولیای خداست. و لذا کتاب دیالکتیکِ دیالکتیک به‌مثابه هسته مرکزی شناخت‌شناسی آثار ما از مهمترین مکاشفات عقلی ماست که امری بدیع در تاریخ معرفت دینی می‌باشد. و ما این کشف کبیر را به برکت نور کلمه‌الله یافته‌ایم و قیامتی را که برپا کرده‌ایم نیز به قدرت این کشف است. و نیز از برکت این عقل الهی از زنجیره ظلمانی علیت خروج کرده و به آفرینش و تعالی تکوینی در خلق جدید نائل گشتم. و این برترین همه مکاشفات من است که از نور وجود امامان محمدی عاید گردیده است. و اما کشف نور وجود این امامان در نوک قله همه مکاشفاتم قرار دارد و سائر مکاشفاتم حاصل درک وجود امام زمان است که بارها دیدارش نموده‌ام و نورش را مستمراً در زندگیم مشاهده می‌کنم که مرا فرامی‌گیرد و هوش و حواسم را تنویر می‌کند و مرا هر دم از نو می‌آفریند. خلق جدید محصول نهائی همه این مکاشفات است. این آفرینش نو و آنی و فی‌البداعه و تکوینی چنان است که من قادر نیستم طبق قوانین علیت حتی ساعتی دیگر یا فردای خودم را برنامه‌ریزی و از پیش تدبیر نمایم. من غرق در آنات هستم یعنی الساعه! این همان چیزی است که اطرافیانم را نسبت به من به وحشت می‌اندازد و همه برنامه‌هایشان را درباره من باطل می‌کند. این همان مصداق کلام امام علی است که فرمود هر که بگوید کی و کجا از ما نیست! ولی

حیرت و خوف من از خودم به مراتب بیشتر است زیرا کی و کجا در من نابود شده است و من از اسارت زمان و مکان رسته‌ام به یاری سلطان مبین و امام مبین!

۵۸- هر که فقط ساعتی را با من سپری کند مابقی عمرش را از قلمرو جاذبه معنوی و روحی این رابطه بیرون نخواهد رفت این جاذبه سرمدی حق در جان من است که زمان و مکان را فرامی‌گیرد ولی زمان و مکان آن را فرامی‌گیرد. و این از خاصیت روح القدس است یعنی روح امام زمان که در من تجلی کرده است. و اما آنانکه به ذات این رابطه خیانت کنند و حقش را انکار نمایند در ضلالتی ابدی گم می‌شوند. در هر دو حالت این آدم‌ها احساس می‌کنند که هر چه هستند و نیستند و دارند و ندارند از جانب من است چه آنهایی که مرا دوست می‌دارند یا دشمن می‌دارند.

۵۹- عشق و عطش و جستجوی من در سمت کمال الهی انسان و انسان کامل الهی بود که مرا به کشف و درک حقایقی رساند که تاکنون احدی نه آن را شنیده نه دیده و نه حتی امکان تصورش را دارد. به زبان ساده عشق من در جستجوی امام زمان گوهره اصلی حیات معنوی است. چنین عشق و جستجوگری و جهاد و تقوا و گذشت و توکل و تسلیم برای حصول این حق کفایت می‌کند و هیچ روش و فوت و فنی نمی‌طلبد و همه کسانی که به این امر از راه فوت و فن وارد می‌شوند دچار مرض تقلید و مالیخولیا و مسخ می‌شوند یعنی از راه بخل و سلطه و قدرت‌طلبی هیچ حقی حاصل نمی‌شود. همه کسانی که در این راه به تقلید از من پرداخته‌اند مسخ و دیوانه گشته‌اند.

۶۰- از منظر معرفت دینی و عقل سلیم و کلان، محوری‌ترین پارادایم عصر ما همانا آخرالزمان و قیامت دوران است و آنکه این حقیقت را دریابد و تصدیق نکند نسبت به همه پدیده‌ها و حوادث و جریانات این عصر کور و کر و سرگردان و پریشان است و بازپچه دجالان مذهبی و تکنولوژیکی و سیاسی! این پارادایم جز در آثار ما تبیین نشده است. و اکثر حوادث متافیزیکی زندگی من نیز شالوده این پارادایم را بر من معلوم و مشهود ساخته است که جملگی علائم قیامت آخرالزمان در قرآن و روایات دینی هستند.

۶۱- صبر و رحمت و ستاری من موجب شد که بسیاری از آدم‌های رابطه من و اطرافیانم مرا فردی به‌غایت ساده‌لوح و گول‌خور و ابله بدانند و در مقابل خود را هم نابغه‌ای بی‌همتا! ولی آنگاه که مهلت و صبر به پایان رسید و پرده‌ها برکنار رفت این احساس و باورشان وارونه شده و به‌ناگاه مرا آدمی به‌غایت پیچیده و فریبکار یافتند و خودشان را آدم‌های ساده‌لوح و فریب‌خورده. و بدین‌گونه این آدم‌ها دست آخر ادعا می‌کنند که فریب خورده‌اند. منتهی نمی‌گویند که بواسطه فریب‌های خودشان فریب خورده و به فریب خود مبتلا گشته‌اند.

۶۲- تمدن مدرن و مدرنیته ذاتاً نفتی است و بدون پیدایش نفت امکان ظهور و بروز نداشته است همان‌طور که نفت غذای اصلی صنایع مدرن است و مدرنیته تماماً فرآورده صنایع نفتی است. و لذا همه ارزش‌های به اصطلاح معنوی آن آتشین و دوزخی هستند همچون آزادیخواهی، انقلابی‌گری، دموکراسی، حقوق بشر، جهانی‌سازی و ارتباطات در همه



شاخه‌هایش. جز در آثار من این حقیقت تبیین نشده است که بیانگر ظهور دوزخ زمین می‌باشد. من رسول مبین این دورانم! جز من هیچ‌کسی حقیقت این عصر را معرفی و آشکار نکرده است. نه تنها حقایق و اسرار این دوران بلکه بسیاری از حقایق و اسرار تاریخی بشر را در قلمرو دین و دنیا افشا نموده‌ام. حقایقی که بیش از کافران و ملحدان، ملایان و دین‌خواران و دین‌فروشان را دیوانه کرده است.

۶۳- آن‌آنکه تنها راه رهائی از جمهوری اسلامی را رهائی از دین و اسلام و ایمان مذهبی می‌خوانند یا بیش از حد احمق و قشری و فریب‌خورده جمهوری اسلامی هستند و یا عمداً خائن و دشمن مردم و عزت و شرف ملی ایرانیان می‌باشند. فریب‌خورده جمهوری اسلامی هستند زیرا این جمهوری اسلامی بود که مدعی شد که تنها نماینده دین و اسلام و معنویت مردم است و هر که مخالف آن باشد مخالف خدا و رسول و معنویت است. این اساس دجالیت این نظام بوده است که توده مردم را فریب داده است. و ما تنها کسی هستیم که این حقیقت را آشکار ساخته و از حق دین و اسلام و مذهب امامیه دفاع کرده و مبانی آن را تبیین نموده‌ایم. تنها راه نجات مردم از اسارت دجال جمهوری اسلامی، رجعت به مبانی حقیقی دین و اسلام است. سکولار دموکراسی تئوری زیبا و فریبنده‌ای است ولی به کار جهان اسلام نمی‌آید و دردی از مسلمانان را علاج نمی‌کند. کسی که دین را تجربه و درک کرده نمی‌تواند با بی‌دینی زندگی کند. جدائی دین از دولت در جهان اسلام یک وهم و مالیخولیاست. اگر این تئوری در غرب تا حدودی اندک و مقطعی کارائی داشته بدین دلیل بوده که از دین بری و بیگانه شده بودند.

۶۴- و اینک در سرآغاز قرن پانزدهم هجری شمسی من تبدیل به تنهاترین انسان روی زمین شده و به مقام فردانیت آدم رسیده‌ام که نه نژادی از پس دارم و نه در پیش! و این مقام رهائی از ظلمت تاریخ و دهر و خروج از اسارت مکان و زمان است. حتی احدی از آشنایان و یاران سابق هم برایم نمانده است زیرا همه‌شان به نژادپرستی و پرستش طاغوت و دجال بازگشتند و خود را فروختند و به ما نیز خیانت کردند. و این وادی اخلاص در دین و توحید است همان‌طور که رسول اکرم فرمود که آنگاه دین در تو خالص می‌شود که نه کسی در تو باشد و نه تو در کسی! و این یعنی پاک شدن از ناس و کفایت نمودن به رب ناس، ملک ناس و اله ناس!

۶۵- خداوند مرا مظهر رحمت و محبت و شفاعتش نسبت به خلق قرار داد که همان راه و رسم دین انبیای اوست و لذا همه کافران را مظاهر شقاوت و عداوت و خیانت نسبت به من قرار داد و بدین‌گونه مرا حجت خود بر روی زمین ساخت و قیامتش را از وجود من برپا نمود در غایت صبر و ستاری و رحمت من با خلایق که از جمله عجایب زندگی من است. این صبر و سکوت و رحمت من با دشمنانم که اکثر اطرافیانم بودند مرا در انواع بیماری‌ها غرق نمود و آنگاه که عرصه صبرم به پایان رسید و قیامت برپا شد این بیماری‌ها از اعماق جانم به بیرون دفع شدند و سلامت و عافیتی دوباره یافتم.

۶۶- در یک کلمه دین و ایمان چیزی جز پذیرش قلبی رحمت و محبت نیست و کفر هم جز انکار این امر نیست. این باطن کفر و ایمان است و من اولین کسی هستم که این حقیقت را به صدها حجت عقلی و تجربی به اثبات رسانده‌ام. و

اینست که مؤمنان حتی کافران و دشمنان خود را هم دوست می‌دارند و خیر و صلاحشان را خواستارند ولی کافران حتی نمی‌توانند خود و عزیزانشان را دوست بدارند. این محسوس‌ترین و آشکارترین نشان کفر و ایمان است که مطلقاً قابل شک و شبهه نیست و فهمش نیازی به فلسفه و منطق و فقه و کلام و حدیث ندارد.

۶۷- مجموعه آثار من چیزی جز حکمت قرآنی و فلسفه و پدیده‌ها و احکام و آیات و مفاهیم و کلمات قرآنی نیست و این برای نخستین بار در تاریخ اسلام است که حکمت قرآنی تبیین می‌شود آن هم به زبان امی و عامیانه!

۶۸- آزادی اندیشیدن در همه ابعاد و آفاق قلمرو آگاه و ناخودآگاه وجدان و نفس ناطقه آدمی در آثار من به مرتبه‌ای از جوشش و شکوفائی رسیده که تا به ذات کفر و ایمان و فرهنگ و عاطفه و تاریخ و مذهب و عرف و شرع رخنه کرده و زین پس جلوه‌هایی از اندیشه را برای بشر آینده به ارمغان می‌آورد که در تاریخ اندیشه بی‌سابقه بوده است. این آتشفشان آزادی اندیشه و بیان تا بدانجا رسید که در غایت کفر به ایمان می‌رسد و در غایت ایمان هم کفر را نمایان می‌سازد و از این هر دو فرامی‌رود و حقیقت را فراسوی همه مفاهیم دوگانه و دیالکتیکی نشانه می‌رود و با خداوند روبرو می‌شود خدائی که همان انسان کامل است که مقصود خدا از آفرینش می‌باشد.

۶۹- آزادی حقیقی و ماندگار و ذاتی حاصل گفتگوی آزاد انسان با خدای خویش است که روحش را از اسارت تن و خاک و مکان و زمان، رها می‌سازد و به ذات عالم لامتناهی ملحق می‌نماید و او را جهانی می‌کند یعنی خدائی! انسان آزاد یک موجود الهی است. آنچه که در نزد بشر مدرن، آزادی نامیده می‌شود دام شیطان است که او را به هزاران غل و زنجیر به بند می‌کشد. بشر مدرن، اسیرترین بشر تاریخ است او اسیر آزادی‌های بولهوسانه خویشتن است که وی را در زندان تن محبوس ابدی می‌سازد.

۷۰- همان‌طور که سرآغاز و اساس آزادی اندیشه و بیان در جامعه ناشی از میزان آزادی اندیشه و بیان در روابط خانوادگی و در رابطه با والدین است اساس آزادی ابدی و هستی‌شمول انسان هم ناشی از آزادی گفتگوی انسان با خداوند است. و دین خدا که براساس دعا و نیایش بنا شده بنیانگذار این آزادی است که بواسطه ملایان شرک تحریم و تکفیر شده است و لذا این ملایان شقی‌ترین دشمنان رابطه انسان و خدا هستند و شقی‌ترین دشمن آزادی و بزرگترین حامی ظلم و زورند!

۷۱- مجموعه آثار من یکسره چیزی جز گفتگوی رو در روی من با خداوند نیست. و این به قدرت روحی است که بر من نازل شده است: «خداوند با کسی سخن نمی‌گوید الا بواسطه وحی یا پس پرده‌ای و یا بواسطه رسولی که می‌فرستد و یا بواسطه روحی که بر او نازل می‌کند.» قرآن کریم- هرکه جداً و با تمام وجودش شوق گفتگوی با خدایش را داشته باشد این امکان مهیا می‌شود بواسطه یکی از چهار روش مذکور در قرآن! و کامل‌ترین نوع این گفتگو نیز همان نزول و اقامت روح الهی در قلب انسان است و آن هفت روح است که انسان کامل همه این ارواح هفتگانه را داراست از روح الامین تا روح القدس!

۷۲- من در آخرالزمان یعنی عصر ظهور اشد کفر مفتخرانه و علمی - فنی رسالت یافتم تا ثابت کنم که خدا کافیست! و این ظهور دین خالص است که در قرآن کریم وعده شده است. از این رو زندگی مادی و معنوی من در نظر همه اطرافیانم به جادو و طلسم می ماند و همه کسانی که در ارتباطی نزدیک با من زیسته اند در فوت و فن و چون و چرائی معیشت و حیات اجتماعی در حیرت مانده و دچار صدها سوء تفاهم و باورهای غریب بوده اند.

۷۳- خداوند چنان زندگی مرا هدایت فرمود که هیچ غذا و دوا و شفا و محبت و پناه و نجاتی را جز از نزد خود خودش نخواهم و نستانم. خود من نیز در طی زندگیم تدریجاً به این حق عظیم در خود پی بردم و دانستم که خدا هم برای من چه می خواهد و مرا مختص چه امر عظیمی در دینش قرار داده است. و لذا مرا به اشد فقر و بیماری و تنهائی و ناامنی دچار نمود و همه درب های دنیوی را به روی من بست که جز به او رجوع نکنم هر چند که این حق تدریجاً در من محقق گردید و کل جهادم در این راستا بوده است که: «ای اهل ایمان دین را برای خدا خالص کنید و بدانید که دین خالص فقط برای خداست و اکثر مردمان از آن بیزارند!»

۷۴- و لذا همه فکر و ذکر من بر این اسمای الهی متمرکز شده است: یا رزاق و یا ناجی و یا شفیع و یا شافی و یا حبیب و یا طیب و یا کافی و یا وافی یا مطعم و یا ساقی یا مجیب و یا مغیث یا ربی یا الله! و این خلق جدید من است در دو دستان پروردگارم که مرا آدم هشتم در دور هشتم آدمیت قرار داده است که عمر تاریخی من بر روی زمین ۵۷ هزار سال خواهد بود و کل بشریت زین پس از این شجره خواهد بود.

۷۵- سرلوحه و محور و ذات مجموعه آثار و معارف من که از نخستین مکاشفات من در قلمرو انسان شناسی، تاریخ، جامعه شناسی، روان شناسی و علم و دین و قرآن بوده همان موضوع قیامت آخرالزمان است که از نظر من اساسی ترین پارادایم بشر مدرن و تاریخ معاصر جهان می باشد که بدون آن هیچ یک از پدیده های عصر ما مطلقاً قابل فهم نخواهد بود. من باعث و بانی مذهب آخرالزمان و حکمت قیامت در این دورانم که به یاری تعقل و تفکرات بشری و مشاهدات علمی و اجتماعی توأم با معارف قرآنی و روایات دینی و شیعی آن را تبیین نموده ام آن هم به زبان عامه مردمان جهان و به منطق تجربه بشر مدرن و پدیده هائی که همه خلایق با آن روبرو هستند که اینک با پدیده کرونا هویتی جهانی یافته و هیچ کس را یارای انکارش نیست. کرونا برپاکننده قیامت علوم و فنون و عقول عصر جدید است و همگان را رو در روی خداوند قرار می دهد: «قیامت آن روزی است که جز خدا هیچ دادرسی برای بشر نیست!» قرآن - کرونا فقط جان بشریت را تهدید نمی کند بلکه معیشت و امنیت و اقتصاد و ارتباطات و سیاست و عاطفه و خانواده و حکومت و رفاه و جمیع ارکان و ابعاد حیات مادی و معنوی بشر را درنوردیده و به مهلکه ای فراینده می کشاند و اینست که جز خود خداوند دادرس و ناجی و خروجی از این جهنم نیست. و در آخرالزمان جز دین خالص مقبول درگاه حق نیست و لذا همه مذاهب شرک دچار رسوائی و ابطال و فروپاشی هستند و به سرعت به کفر آشکار می گرایند همان طور که امروزه در جهان اسلام و خاصه ایران شاهدیم. و این پیروزی دین خالص بر مذاهب شرک و نفاق است که امروزه بر جهان اسلام حاکم است. و این پیروزی من و رسالت من است که خداوند به من بخشیده است.

۷۶- خداوند، شرتین و بخیلترین و کافرترین افراد را به خدمت من گماشت به گونه‌ای که موجب حیرت همه اطرافیان گردید زیرا از این افراد هیچ خیری صادر نشده بود. بدین طریق این افراد برای اولین بار در زندگی به هویتی معنوی رسیدند و احساس وجود کردند و گاه صاحب کرامت گشتند. ولی متأسفانه بسیاری از این افراد بزودی دچار امر مشتهبه شده و کوس انالحق زده و به عداوت و انکار من برآمدند بخصوص آنگاه که آنان را دعوت به تقوا و امر حق نمودم. این خلق جدید بود که در رابطه با من برایشان پدید آمد. اینان پس از انکارشان دوباره به وضع سابق خود بازگشتند و به یاد آوردند که هیچ نبودند و لذا توبه کرده و به ایمان و خلق جدید بازآمدند و برخی هم در انکار ماندند و هلاک شدند.

۷۷- یکی دیگر از مجاهدت‌های عرفانی من تحقق و تأمل مادام‌العمرم در ذات کلمات و الفاظ و حروف بوده است که بالاخره دانستم همه امامان ما بخصوص امام باقر<sup>(ع)</sup> نیز سلاطین علم کلمه بوده‌اند و در نزد ائمه‌هدی<sup>(ع)</sup> بود که در این علم به مقصد رسیدم. ولی یکی از مکاشفات منحصربه‌فرد من در علم کلمات و بخصوص علم صفات و معانی کشف راز واژگونسالاری بشر است که چگونه عامه بشری در ذات این واژه‌ها، واژگون است و کافران هم این واژگونی را می‌پرستند و در آن مسخ می‌شوند و از اینجا بود که دانستم که آدمی جز کلماتی نیست که با آن می‌اندیشد و احساس و عمل می‌کند. و جز اولیای الهی و عارفان کامل به مقام صدق کلمات نائل نمی‌آیند و صدیقین همین جماعت هستند و خلق جدید انسان نیز براساس صدق کلمات در نفس ناطقه انسان محقق می‌گردد. و انسان کامل کسی است که تجلی کلمه و حرف الف است. و یک فرد یا جامعه طاغوتی هم کسی است که مظهر واژگونی کلمات است و اسوه کلمات ضد کلمات! مذهب ضد مذهب! انسان ضد انسان!

۷۸- عشق به حقیقت ذات کلمات عین عشق به ذات معرفت و ادراک و فهم و عقل بشر است که عین عشق به ذات انسان و انسانیت است زیرا انسان تنها حیوان ناطق و صاحب کلمه است و انسان جز کلماتی که به کار می‌برد نیست. هر انسانی مظهر حقیقت کلمه‌ای است و همه حقایق به کلمه الله منتهی می‌شود و از آنجا نازل می‌گردد و لذا تأویل کلمه الله غایت همه معارف و آثار من در سال‌های اخیر بوده است. و انسان نیز اسمی از اسمای خداوند است که عرصه ظهور و تجلی! و لذا انسان کامل را مظهر کلمه الله خوانند و این ویژه مذهب امامیه است و لاغیر! و بدین طریق ذات این مذهب در آثار من به نطق آمده و تبیین شده است که قبل از این سابقه نداشته است. من بانی اصول و معارف و اسرار مذهب امامیه هستم که تنها مذهب حقه آخرالزمان است.

۷۹- دیگر از ابداعات حقه امامیه در آخرالزمان ظهور کتاب الله و قرآن از بطن زبان امّی و مادری اقوام بشری است که در آثار ما این ظهور به زبان فارسی رخ نموده است که عین قرآن فارسی و نماز فارسی و عبادات امّی است.

۸۰- همه عارفان واصل در اقوام و زبان‌های گوناگون بشری به مثابه ظهور امامت و جلوه‌ای از حقانیت مذهب امامیه هستند و عین تجلی نور امامان محمدی می‌باشند همچون ابن عربی، شمس تبریزی، مولوی، حافظ، عطار، عراقی، حلاج، بایزید بسطامی و خرقانی و امثالهم که کلام الله را به زبان مادری برای اقوام خود به ارمغان آورده‌اند. این عارفان،

وارثان تاریخی امامان محمدی هستند همان طور که آنها وارثان تاریخی انبیای بزرگ بودند. و این سیر دین زنده در آخرالزمان است. و اما قائم آل محمد و انسان کامل مظهر جامع ارواح و انوار همه انبیاء و اولیای سلف است که بانی آدمیت هشتم می باشد.

۸۱- دیگر از اسرار زندگی من سوءقصد های مکرر به جان من بوده است دوبار در زندان و درمانگاه زندان و بیمارستان و چندبار به صور متفاوتی در منازل کسانی که میهمانشان بودم. و یکبار هم عده ای از ارادل که مأمور اطلاعات بودند با سلاح گرم و سرد به خانه ام ریختند و به طرزی معجزه آسا نجات یافتم. همه تلاش رژیم فقیه این بود که آنقدر مرا مورد آزار قرار دهد تا کشور را ترک کنم. دو بار هم به طور غیرمستقیم برایم پیغام فرستادند که از کشور بروم وگرنه هر بلایی بر سرم آید تقصیر خود من است. پس از حدود بیست سال حبس خانگی و ممنوعیت هر نوع فعالیت اجتماعی و معیشتی و فرهنگی و ممنوع القلم بودن بالاخره بدون هیچ حکم رسمی مرا به زندان بردند و در آنجا مرا مسموم کردند که دچار سکت قلبی شدم و نعش مرا به بیرون فرستادند و باز هم به طور معجزه آسایی نجات یافتم ولی اینک که حدود چهارسال از آن واقعه می گذرد زمین گیرم و هیچ عضو سالمی در بدن ندارم. و در این چهارسال دیگر هیچ مأمور نفوذی در کنار من نیست که برایشان خبر و اطلاعات مرا برسانند زیرا همواره نزدیکان مرا با تطمیع و تهدید می خریدند تا آخرین وضعیت مرا به آنها خبر دهد. یک دوست بیست ساله من که بارها زندگیش را نجات داده بودم بالاخره خودش را به اطلاعات فروخت که این اواخر با بیماری کرونا از دنیا رفت. و نیز یکی از بستگان من تا به امروز با آنها کار می کند که کل زندگیش از من است. بسیاری از بستگان بهائی من در دازگاره که املاک و اراضی غصب شده شان را به آنها بازگردانیدم به عنوان خبرچین با اطلاعات کار می کردند. این بهائی ها قبل از انقلاب با ساواک کار می کردند و پس از انقلاب مزدوران وزارت اطلاعات شدند. خلاصه اینکه در حیرتم که چگونه تاکنون زنده مانده ام از آن همه دشمنان و یاران خودفروخته و خائن که در همه عمرم در اطراف من و کل زندگیشان را مدیون من بودند و چشم در چشم من به من خیانت می کردند. ناگفته نماند که من نیز در لیست ترورهای سعید امامی قرار داشتم که به ناگاه ماجرایی او برملا شد و من جان سالم به در بردم. من سعید امامی را در دازگاره دیده بودم که با گروهی از اطلاعات سمنان به آنجا آمده بود و یک صبح تا عصر با من مصاحبه و سین جیم کرد و رفت. بعدها که ترورهایش لو رفت از روی عکس او در مطبوعات دانستم که او چه کسی بوده است. او مأمور شخص خامنه ای بود و در سراسر کشور در جستجوی کشف افرادی بود که احتمال آلترناتیو شدن آنها برای رهبری وجود داشت تا آنها را از میان بردارد. گمان نکنم رهبری جنایت کارتر از خامنه ای در تاریخ بشر پیدا شده باشد که این همه جنایتش ناشی از غایت حقارت و حماقت اوست. او براستی وارث خمینی بود که چشم دیدن احدی را نداشت که اندکی از او بهتر باشد و لذا همه کسانی که در به قدرت رسیدنش سهمی داشتند به دست او از میان رفتند. و من تنها کسی بوده ام که در داخل کشور هویت دجالی خمینی را در مقاله ای تحت عنوان «خمینی شناسی» برملا کردم و در فضای مجازی منتشر نمودم و هفته بعد آمدند و مرا از خانه ام ربودند و در سلول انفرادی مسموم کردند که دچار خونریزی داخلی شدم و در بیمارستان هم شکم مرا تکه پاره کردند و خونریزی من در بیمارستان به قدری شدید بود که مرا مرخص کردند تا در خانه بمیرم. که باز هم به طرز معجزه آسایی جان سالم به در بردم. خدا می داند که تاکنون چندبار به دست دژخیمان رژیم

کشته شده‌ام. و اما کشنده‌ترین زخم‌هایی که بر قلب و روحم نشسته خیانت همه اعضای خانواده درجه یک من است که در همه عمر دست در دست پلیدترین دشمنانم داشتند و تهمت‌هایی بس هولناک بر من وارد کردند در حالی که هنوز از نزد من روزی می‌خوردند و از خدمات و یاری من برخوردار بودند.

۸۲- این همه خیانت و پلیدی و نمک به حرامی مرا بارها و بارها به جایی کشاند که درباره خودم به شک و تردید دچار شدم و تا آستانه کفر مطلق به پیش رفتم و خدایم مرا به خود آورده و نجاتم داده است و اگر این وعده و قول الهی نبود چه بسا از دست می‌رفتم: آنگاه که همه پیامبران الهی از رحمت خدا مأیوس شدند به ناگاه گشایش و فتح و پیروزی از راه می‌رسد!

۸۳- وقتی همه آنهایی که دوستشان داری و دلت برایشان می‌تپد و نگران سرنوشت‌شان هستی و همه عمر خدمتشان کرده‌ای به تو خیانت می‌کنند به ناگاه به خودت می‌گوئی که نکند که من لایق خیانت هستم. در اینجا ممکن است که تو خودت هم به خودت خیانت کنی و به کل راه و ایمان و حقی که برایش زیسته‌ای پشت کنی و به خودت و خدایت کافر شوی! و من بارها تا یک قدمی چنین وضعی به پیش رفته و خدایم مرا نجات داده است. این بزرگترین امتحان من در همه مراحل زندگی بوده است. و اگر نبود که خداوند آیات و بیانات و نشانه‌های غیبی خود را دمامد بر من نازل نمی‌نمود بی‌تردید از فرط این همه خیانت و جور و ستم دولت و مردم در خود می‌شکستم و نابود می‌شدم.

۸۴- و بدین گونه بود که خود را قائم امام زمان یافتم و این قیامت در طی این بیست سال مرحله به مرحله در حال برپا شدن است و اینک با کرونا هویت جهانی یافته است. یعنی امام زمان از وجود من قیام کرده است و من قامت این قیام و قیامت هستم که به قدرت قلم الهی که به من عنایت کرده این حق از وجود من رخ نموده است. من حامل روحی از جانب امام زمانم که در شب قدری بر من نازل شد و امر خدا را از قلم من جاری فرمود.

۸۵- همان‌طور که امام بانی مذهب ما یعنی علی<sup>(ع)</sup> فرموده که خودشناسی صراط مستقیم هدایت و شاهراه معرفت و کوتاه‌ترین راه سیر الی‌الله است ما نیز مکتب خود را بر همین اساس نهاده‌ایم و برای نخستین بار در تاریخ معرفت بشری است که از این وادی همه شاخه‌های علوم دینی و دنیوی رخ نموده و به کمال خود یعنی لقاءالله نائل آمده و انسان کامل را پدید آورده است و تاریخ را هم به غایتش یعنی آخرالزمان رسانیده و قیامتش را برپا کرده است. این برجسته‌ترین ویژگی مکتب ماست که امامان ما به ما توصیه کرده‌اند. و بدین گونه عرفان امّی و جهانی پدید آمده که همه مراحل سیر از خود تا خدا را آشکار کرده است و حقایق و اسراری را برملا کرده که در تاریخ معرفت دینی بی‌سابقه است و لذا همه مقلدین و دهرپرستان مذهبی را به حیرت و انکار و عداوت کشانیده است. این عرفان برخلاف عرفان‌های کلاسیک و فلسفی که فقط به کار نخبگان فلسفی می‌آید یک عرفان امّی و مردمی و جهانی و به قول معروف عرفانی دموکراتیک است که همه مذاهب توحیدی را شامل است و در آخرین اثرم یعنی نزول و عروج روح در خلق جدید آخرالزمان که عرفان امّ الکتاب است تبدیل به دین واحد جهانی می‌شود و دین و دنیای بشر مدرن را به هم متحد می‌سازد. والسلام - ۱۴۰۰/۰۲/۱۲